

١
 هو الله
 تعالى شأنه العزيز
 كتاب مسيطر بفتح السين
 ان تصنفنا في حكماء المناهج
 في علم العرفاء المنفرد به حاجي ملا رضا
 اعلى الله مقامه في ثبات نبوت خاصه
 مطالب شرف مقاصد في شرح اصول الشكا
 يلام في شرح ما يشاء في شرف جلاله في شرح
 الفقيه في هذا ملقب بفتاوى مقاصد طالب الشكا
 في بابا جبريا في شرح كلامه في بلغ من شرفه في شرح
 وبعث في هذا عالمنا في شرح النبوة
 والافاق خلف من هو مصنف كتاب الفقيه
 القائم في شرح كلام الله
 في الجباة في شرح
 سمعته في شرح

در ذکر ایات مستخرجة دالة بر نبوت پیغمبر از زمان است با تصریح باسم جناب **الحل** است در ذکر ایات مستخرجة از
 وحی کور است که بر تکیه حرف فاء بعد کور است و در حرف هم تصریح بلفظ **محمد** نموده ایات مستخرجة از نبوت
 داود علیه السلام و ان مشتمل است بر دو فقره **الحل** بی و یکم که فقره اولی از نبوت است **الحل** بی و یکم
 ایات مستخرجة از کتاب بخیر و ان مشتمل بر سلب است بنان ایات و علامات است که در فضل چهاردهم از انجیل خوان
 مسطور است **الحل** بی و یکم ایات است که در فضل پانزدهم همان انجیل مرثوم است **الحل** بی و یکم ایات است که در فضل
 شانزدهم همان انجیل است **الحل** بی و یکم در مطاع یهود و نصاری و در ان در فضل است مفتاح چارها
 در مطاع یهود و نصاری و در ان در فضل است بنیان **الحل** اول از مطاع یهود در اثبات اینکه عبادان موافق
 حکم تورات باید در زمین بنی المقدس بجا آید **بیان** در اثبات اینکه عبادانی که الان میکنند بدعت و اختراع
 ایشان است بلکه در مطاع بنیان سیم در مطاع توراتی که در بیان معجزاتی که از حضرت خاتم الانبیا
 صلی الله علیه و آله صادر شده و ان مشتمل است بر بیان که کلا در دین هفتاد و هشت معجزه است **بیان** اولی در
 معجزات مشهوره آنحضرت است که مانند بنیای سلف از ان جناب صادر شده و ان مشتمل است بر پانزده معجزه بنی
 ی و یمن در معجزات مشهوره آنحضرت بقول امام حسن عسکری علیه السلام و ان مشتمل بر نه معجزه است **بیان** سیم
 در معجزاتی که ان غلغلی باجرام سنا و تیر و آقا و علویه دارد و ان هفت معجزه است **بیان** چهارم در معجزات آنحضرت در
 دجانات است و ان چهل و سه معجزه است **بیان** پنجم در معجزات آنحضرت در حیوانات و ان مشتمل بر بیست و
 شش معجزه است **بیان** ششم در معجزات آنحضرت در خبر دادن از مضیات و ان پنجاه و پنج معجزه است **بیان** هفتم
 معجزات آنحضرت در استجاب دعا و ان هفتاد و شش معجزه است **بیان** هشتم معجزات آنحضرت در کفایت شر
 دشمنان و ان مشتمل بر سی و هشت معجزه است **بیان** نهم معجزات آنحضرت در مسئولی شدن بر شیاطین و
 جنیان و ان چنان و در ان بعضی از ایشان و ان نه معجزه است **خاتم** در مختصر مرام از آغاز تا انجام بر سبیل اختصار
 ان مبوب است بر سبب باب اول در بیان اجمالی است که دلالت از وجود وجود مدبر و حاکم در جمیع از منته
 و اختصاص بقدری و در ذری نذارد **باب** اولی در ادله اجمالیة مخصوصه بر نبوت
 خاصی **باب** سیم در بیان اینکه امر و اثبات نبوت محمد صلی الله علیه
 و آله از هر طریق انبیا اسان تر و بهتر است قدیم فخر است
 مافی الکتاب بعون الملک الوهاب
 بتاریخ شهر جماد
 الثانی

در ذکر ایات مستخرجة دالة بر نبوت پیغمبر از زمان است با تصریح باسم جناب **الحل** است در ذکر ایات مستخرجة از
 وحی کور است که بر تکیه حرف فاء بعد کور است و در حرف هم تصریح بلفظ **محمد** نموده ایات مستخرجة از نبوت
 داود علیه السلام و ان مشتمل است بر دو فقره **الحل** بی و یکم که فقره اولی از نبوت است **الحل** بی و یکم
 ایات مستخرجة از کتاب بخیر و ان مشتمل بر سلب است بنان ایات و علامات است که در فضل چهاردهم از انجیل خوان
 مسطور است **الحل** بی و یکم ایات است که در فضل پانزدهم همان انجیل مرثوم است **الحل** بی و یکم ایات است که در فضل
 شانزدهم همان انجیل است **الحل** بی و یکم در مطاع یهود و نصاری و در ان در فضل است مفتاح چارها
 در مطاع یهود و نصاری و در ان در فضل است بنیان **الحل** اول از مطاع یهود در اثبات اینکه عبادان موافق
 حکم تورات باید در زمین بنی المقدس بجا آید **بیان** در اثبات اینکه عبادانی که الان میکنند بدعت و اختراع
 ایشان است بلکه در مطاع بنیان سیم در مطاع توراتی که در بیان معجزاتی که از حضرت خاتم الانبیا
 صلی الله علیه و آله صادر شده و ان مشتمل است بر بیان که کلا در دین هفتاد و هشت معجزه است **بیان** اولی در
 معجزات مشهوره آنحضرت است که مانند بنیای سلف از ان جناب صادر شده و ان مشتمل است بر پانزده معجزه بنی
 ی و یمن در معجزات مشهوره آنحضرت بقول امام حسن عسکری علیه السلام و ان مشتمل بر نه معجزه است **بیان** سیم
 در معجزاتی که ان غلغلی باجرام سنا و تیر و آقا و علویه دارد و ان هفت معجزه است **بیان** چهارم در معجزات آنحضرت در
 دجانات است و ان چهل و سه معجزه است **بیان** پنجم در معجزات آنحضرت در حیوانات و ان مشتمل بر بیست و
 شش معجزه است **بیان** ششم در معجزات آنحضرت در خبر دادن از مضیات و ان پنجاه و پنج معجزه است **بیان** هفتم
 معجزات آنحضرت در استجاب دعا و ان هفتاد و شش معجزه است **بیان** هشتم معجزات آنحضرت در کفایت شر
 دشمنان و ان مشتمل بر سی و هشت معجزه است **بیان** نهم معجزات آنحضرت در مسئولی شدن بر شیاطین و
 جنیان و ان چنان و در ان بعضی از ایشان و ان نه معجزه است **خاتم** در مختصر مرام از آغاز تا انجام بر سبیل اختصار
 ان مبوب است بر سبب باب اول در بیان اجمالی است که دلالت از وجود وجود مدبر و حاکم در جمیع از منته
 و اختصاص بقدری و در ذری نذارد **باب** اولی در ادله اجمالیة مخصوصه بر نبوت

خاصی **باب** سیم در بیان اینکه امر و اثبات نبوت محمد صلی الله علیه
 و آله از هر طریق انبیا اسان تر و بهتر است قدیم فخر است
 مافی الکتاب بعون الملک الوهاب
 بتاریخ شهر جماد
 الثانی

فرقه اشعری و بعد از آنکه بسبب ظهور آثار فتنه انشا الله تعالی قائم ال محمد صلی الله علیه و آله در پس پرده حجاب و اختلاط
عنق کشت از آن زمان الی ههنا و در فرقه محققه نیز خلاف و اختلاف بسیار میسر شده و لایستاقیها کونه خلاف عظیم
الان که در میان ایشان شده و بافتن و در اصول و در فروع و در اصول یکی ظاهری و دیگری باطنی و آثار
فروع یکی اخباری و دیگری اصولی و هر یک از طرف ظاهر و باطن نیز مشعب و شعب مختلفه کشته حکمی و غیر حکمی حکمی و غیر حکمی
و مشاء و اشراق و عرفان هر کدام از این فتنه و طریقه و هر یک صاحب اصول و قواعدی چند که جزئیات بسیار بر آن قواعد
مربط است و هر یک اصلا و فرعا مخالف جزئیات و فروع نیز بر قواعد مختلف و قواعد مختلف و انقدر کتب و رسائل
در علوم مرتبه نوشته شده که کسی از عهد معرفت سامی و مصنفین آنها نامی بر می آید چه بجا نماند و با وجود
آنکه هر یک خود را تابع شرع و قیوم بنویسند و طریقی مستقیم علوی و اولاد طاهره و صلوات الله علیه بر جمیع میدانند چنانچه
یا سهوا و هر یک از اهالی فتون حکیمه و معتقد عقاید فاسده و آراء کاسه شده اند که نفقه با آنها جایز نیست و اگر در بعضی
از آنها بادی الی رای عینی نظر نماید بعد از تحقیق و تدقیق محقق بشود که مسائل و فتاوی نیک است که اگر فاعل مطلع ازین
لازم باطل میشد البته فاعل بان نمی کشد و بدون مشاجره از آن بر می کشد و ازین قول اختلاف فاعل و اینگونه نشناختن
نه این اختصاص مسائل که دخیل اصول نهین ندارد و بلکه غالب از اینجمله است که موجب شاعقیده ایشان شده و این
شعور از طریق قوم تشیع مخرب گردیده اند با قطع نظر ازین فساد عقیده بجز آنکه عمری ضایع نموده و مشاق و مناع
بسیار را تحمل شده اند چیزی هم در سبک ایشان نکشته و آنکه تقریر کرده اند که حکمت عبارت از علم و دانستن و بکار
موجبات نفس لامیره بعد از چهل و پنجاه سال که در روز و شب بحث و محض از حقایق اشیا می نمایند و آنکه از اینجمله خبر بهم
میرسانند اعتراف بجز و فساد و عدم وصول بخلاف حقایق میکنند و برخی دیگر غافل از عمر مذکور و با بخوندن و درگاه
ایشان پیچیده به پیچ کلام بی معنی مغرور میگردند و استعدا جلی ایشان ضایع کشته و فطرت اصلی ایشان از دست رفته
نه محلی بصفات حمیده نه محلی از خصال ناپسندیده مع ذلك خود را بلباس علماء و ثانی بلباس نموده و بلباسی چند
عوام کالانعام می نمایند که در خیر تحریر درمی آید و چون اینگونه اشخاص عرضیه که اظهار آرا ایشان شود ندارند و گو
از آنها اولی است و ما را با آنها سخن نیست حرف با آنان است که فی الواقع عمری ضایع نموده و علی تحصیل کرده اند و فی الحقیقه
علم ایشان حقیقتی نیست بجز آنکه پاره مفاهیم اصطلاحیه را یاد گرفته اند چیزی نیست که بر آنها نهان شده و در اغلب مسائل
که تحقیق آنها لازم و قصد بوی خرمی بر آنها واجب است معطل و سرگردان و مانند مقلدین عوام حیرانند و مسائل که یاه
عقاید فاسده را معتقد کشته اند از اینجمله در مسئله توحید که اقم مسائل و اعظم مقاصد اهل اسلام است غالب علمای ما
مانند محمد خضری سید شریف و شیخ اشراق و شیخ حسین بنکابنی و ملا محمد قاسم صمدی و مولانا احمد ربیلی و ملا فطیم
شیرازی و ملا عبدالرزاق و ملا محمد و ملا شیرازی و ملا محسن کاشانی و ملا جلال و ملا فی و غیره از علمای کبار و فضلا
روزگار که داعی کتب و رسائل ایشان را دیده ام در دفع شبهه که بر این گونه بر دلیل توحید وارد نموده و مقسک بوجود
که از مسلمات و بایدها کشف و شهود است گردیده اند با آنکه اغلب ایشان از اهل کشف و عیان نبوده اند و قول بوحود باطل
میدانند معلوم است که تمسک ایشان بمسئله مزبور از باب عجز از جواب بود چنانکه مولانا افاحین خوانساری رحمه الله از
متاخرین بعد از همه قیل و قال طریق اضافه پیچیده و شرح شفا اقرار و اعتراف نموده که هر در مسئله توحید دلیل عقلی نیست بعد
بر خود ایراد کرده که برین بطلان باطل نباشد و چون بعد از آنکه بدلیل نقل مانند نقل مولانا احد ثانی را
نموده اند که علمای ما از اینجمله علامه حلی رحمه الله در باب حاد عشر که در اصول عقاید نوشته و دعای اجماع نموده اند که علمای اسلام

کافر بر اینند که واجب است که اصول عقاید را بدلیل عقلی ثابت نمود و دلیل نقلی کافی نیست خلاص کنند و در آثار مختلفه
جواب داده که اجماع و رجحان از هیچیک قبول ندارم و دلیل مجزئه فاده یقین است و از همین دلیل نقلی همان یقینی حاصل است
که از دلیل عقلی مستفاد نمیکرد و دیگر چه ضرورت بدلیل عقلی است بر لبیب نظر واضح است که اینگونه جواب کفر است
و واجب حکیم نیست هم در مسئله حیرت و نفوذ بعضی بعد از تعرض هر یک بر بیان آن مسئله و بویسته به بیان آن پایانش کفر است
کشته اند که دانشند که چیزی ندانند و تحقیق مسئله را نفهمیده بظاهر حدیث کجاست و نفوذ بعضی مفوض است و دانشند و
پاره و دیگر چه فهای لطایل بل فاسد و باطل خود را ساکت کردند و کذا و مسئله حدیث و قدم و حرکت جوهری
و کینیت علم واجب قدرتی و اختیار و عینیت صفات بالجملة مسائل که خطب جزئی و در هر یک از آنها موجب عداوت ایمان و اعتقاد
بالله خلود در نار است که نکوی بیستیا کرده اند و هر یک با وجود آنکه ابطال سخن دیگر را نموده و بی نهایت خود را ستوده که
تحقیقی که من کرده ام چنین چنان است هیچ فکر نمیکند که عنوان سخن همان است بسا باشد که توفیر ایشان کرده باشی و غیرین
انضاف به اندکی ثامل نماد و در دهنی پیدا کن و بجای حرف بر سر بلخود کو که ای بوالهوس بعد از آنکه دلیل عقلی را قبول
عقاید ضرورت نباشد بالاخر لابد شوی به تمسک با دلالت نقلیه خواندن حکمت آن همه بحث چه ضرورت است در مسئله
متعلقه عین بدین هیچ که اقرار بعضی دارند در مرحله مقام بهمین طریق اعتراف بجز نموده اند از اینجمله شیخ ابو علی نسبت
نصیر بن عمده که دلیل عقلی بر معاجضا نیست لکن چون مخبر حقائق خبر داده باید فاعل شد و علمای این زمان بعضی میگویند
که دلیل عقلی بر اثبات نبوت خاصه نیست برخی میگویند که مشکل است پاره و میگویند که از کتب و تفسیرات انبیا و ائمه و کتب
نمود و بر مرتب و واضح است که مسئله امامت نیز از لوازم طریقه تشیع است که باید منصوص از جانب خدا و نبی باشد عقل را
مطلقا دران واهی نیست پس از این قرار دهیم اصول عقاید خمس که مناط دین و ایمان اهل حق است باید منقول رجوع کفر
عقل را در آنها دخیل نیست عینا تمایم عمر ضایع کردن و صرف علم حکمت نمودن از برای چه بوده ای فاعل کامل و ای ناقص
بپنا اگر از خواص حق شناسی چشم خود را باز کن و بهر طرف از جوانب نظر انداز بعد بسوا که آغاز کن که از هر گوشه
راه با قطع نظر از شیاطین حتی هزاران هزار داهقان انسی یکین ششیر اب و معرفت را بر و عالم بشنوند و اگر از عوای
کالانعام مباحث که تراهم چهره دارند بهر سمت خوانند بدین اینو کشتان انو کشتان کاهی بسو ناخوشان یا با کشته
یا بکشد کشتی ازین کشته ها پس بر عاقل لبیب را دم است که بعد از تحصیل علم شریعت و حکمت حق در روی بجل ارد و وسیع تبلیغ
در این صاحب شریعت تبلیغ فرموده نماید بحکمت محمد صلی الله علیه و آله از حکمت فلاسفه بگذرد و جناب فدا من الهی در
فرقان حمید میفرماید بعضی الامتین و سواک میفرماید باین و بر کیم و یعلیم الکتاب الحکمه یعنی و انکرا بیده در
مردمانیکه درسی بخوانند و خطی تحصیل نموده اند بجز از این که قرائت فیه نمایند بر ایشان یا از خدا و او ناک
میکردند از آنها را و باید میدهند قرآن حکمت را بعد از آنکه بجز صلی الله علیه و آله تعلیم حکمت خدا و تکرار تعلیم
حکمت فلاسفه چه کار است عین کویم که در نظم ان هیچ فایده نیست میگویم که اگر کتابدان نمودن و طریقه شریعت نپذیرد
و علم را بر پایه عمل نکردن غلط است پس حکمت فلاسفه بدین تطبیق ان بحکمت محمد صلی الله علیه و آله ضلال و بر ضلالت
و بال است کشتی که در دست فوم است منزه است که بر از خاک و خاکستر و کوهها کشته بشیما کم است از هر پند اکردن و
امتیاز از خرد خاشاک دادن کار هر یافته و حلاج نیست حقیقتش بلکه است و انقاء از آن لازم است لا از اهاش و
هر کس اهل ان نیست از پیغمبر حکمای ملاف نیز در تعلیم حکمت خست فیه نموده اند شیخ ابو علی سبنا در ابتدای اشارت و انشا
نکاید و رضت ان نموده و سب ان همین که ما بیان کردیم بود سخن و از شدت املال نکیر که این امر غلط انداز تمام طلبه

بلغ الخلق الى اذاه برده است و کسی از پیغام خالی صاف بدردی خورده حاصل کلام و محصل مرام نکه فرزند نجیه
بعد از رحلت جناب ختمی ماب صلوات الله علیه لی قیام لشاعره شیخا پرهنکار و طرفه حقه و راه بخات شریعت اصلیه
و فرقه ائمه اطهار علیهم السلام است بشرط آنکه در هر جا مشرب و در راه و باغیان ایشان نیز کار باشد و
شریعت مزعومها نیست احادیثی که در باب بیان عقاید اسلام و ایمان وارد شده کمتر از احادیث مزعوم نیست پس اصول
کافی معنای این چیست بحال بر نماند بصیرت منبج خیر واضح است که بزرگوارانی که در ایام سعاد و رخام سیدانام علیه السلام
و السلام بودند مانند سلمان ابوذر و مقداد و عمار و اوس و ثعلبه و امثال ذلک بسبب حسن متابعت شریعت منجرب حاصل
الله علیه السلام در مقام علم و هم در مرتبه عمل بجائی رسیدند که دست احکام بدامن ایشان نرسیدند کذلک محتاج به جناب است
ماب امیر مؤمنان صلوات الله علیه مانند مالک و یشم و کبیل و صعصعه و صوحا و نظائرهم در خلوص نیت و خدمت عظاما
متمم گشتند که جناب امیر المؤمنین علیه صلوات الله علیه ببالک خطاب فرمود ای مالک تو از برای من مثل منی از برای
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و دیگر نمیدانم مذهب شیعه کمال نفس کدام است که درین جناب کبار بنویسد خدا به مکی نمی گزارد
فرماید و هم چنین سایر صحابه ائمه اطهار صلوات الله علیه هم جمعین از متابعت طاعت بد جان و فیض مقامات
عالی اند رسیدند که احکام از حکمای فلاسفیاء علمای اعلام اهل اسلام که در از منتهی منطاوله تحصیل فنون علم را نمودند
بانی و جبر از در جانی ایشان نرسیدند با آنکه مطلقا درسی نتوانند نهند و نیز کسی بگریزند بلکه تمام فواید خود را
صرف عبادت پروردگار نمودند و کوی سعادت را بودند بلی صحابه کبار هرگاه مسئله از فروع یا اصول برایشان شود
میشد خدمت کسپر حاجت پیغمبر صلی الله علیه و آله با اوصیاء طاهره معروض میداشتند و به تقلیدیک که به از تحقیق
بود بحسن تلقی قبول میکردند با هر عبادت مشغول میکشید و بعد از آنکه افق ملک امامت در مغرب غیبت غریب
نمودن از زمان چندان اختلاف در میان طایفه شیعه و عقاید اصولی اعمال فرقه بنو عدی علمای عامه و صلحا
عادل با بخاری بود که میداد پیدایش شخص معتمد ایشان رسیده و در کتابهای معتبره ثبت ضبط بود عقاید ایشان بلند و
محکم و بنای امرشان متین و مستحکم در مقام علم بریقین جرمی در مرتبه عالی و شایسته شکی و وهی خلاصه علم ایشان نور صفت
و عمل آنها پاک و خالص بود لهذا آنان نیز از بزرگان دین و ارکان یقین گشتند و اوضاع و احوال ناایام شیخ طوسی رحمة الله
بدین مآل گذشت تا آن زمان دست حضرت بدامن کیفیت سلوک و رفتار صراط المستقیم نشیخ نرسید بعد علمای شیعه
از جهت دفع توجع علمای اهل سنت سنه پاره از قواعد اصول فقه اهل سنت زدند و ضوابط ایشان بصواب مستنبطه از
اخبار ائمه اطهار و صلوات الله علیه هم مخلوط گشتند و فتنه کار بجائی رسید که فقه شیعه بفرقه سنی مشبه شد و تقدیرا
از مدارک طریقه حقه بنیاد اتفاق افتاد و از جانب اصول و عقاید نیز همسک بقواعد حکمای فلاسفه و متکلمین گردیدند و
بنای تدبیر نداشتن ان کتب را نهادند و فکرهای مختلف پیدا کردند و اراء مختلفه بهم رسید مشرب بر عقل مشرب شد
ان همه فنون حکمت که شریک و یاری دینی و قیام مردم شایع گشت بالاخره کار بجائی رسید که دیگر احدی از مشرب علم شریعت
پیغمبر صلی الله علیه و آله نمانده عالم نیز مانند عامی عبادت عادی که از بد و طفولیت با آنها عارف گردیده بود و کفایت نموده و علی الدوام
والاستمرار در روزگار خود را به تحصیل این دو قسم علم صرف میسر نداشتند که بعلم فروع مشغول باشند و ایام الاوقات را آخر
عمر در پی ایشان که مشغول نمایند که عبادت را بچه کیفیت یاد گیرند و آنانکه علوم حکیمه مشغولند بعضی از جمله اند که علی التحصیل
میکشند که مطلقا دخلی از فتنه ندارند مانند علم نجوم و ریاضی و هندسه و مل و امثال ذلک و برخی دیگر که بنا بر فنون حکمت
از امور عامه الهیه اشتغال دارند اگر چه معرفت صبه را غایت تحصیل میدادند اما اخذ از ابالمره فراموش کرده معرفت حق را

حاصل

8 حاصل نشد و در اخلاق نمیریکان افانند کبر و نخوت و حقد و حسد و حال و جاه بالجملة آنچه سرمایه جهل شیطان
که منافعی معارف و تانیست و ایشان موجود و تمامی اوصاف حمیده و فضائل پسندیده مفقود نمیدانم این چه نوع معرفت
است که ثمران این اخلاق است پس معلوم است که ایشان را علی بحفاظی موجودات حاصل نکشند چنانکه انشاء الله تعالی بعد
ازین بیان خواهیم نمود با آنکه علم بر نهائی موجب استکمال نفس نمیکرد و باید عمل نیز بران ضم شود بلی حق مقام اینست
که مسبقا و جزء اخبر علیه نامه کمال نفس اعمال و افعال نمیکشند ثباتان شایسته و مستحق مجاورت با ملکوت سماوات و
ملاک اعلی شود ان اگر هم عتد الله انفعیکم پس بخوبی که الان عارف مستغرق طلبه اهل علم این جزء زمان کشته که بالمره
از عمل کشیده اند علی الدوام اوقات خود را به تحصیل علوم که مطلقا موجب معرفت نمیشود صرف نمینمایند و در علم خدا
شناسی و هم چنین در شناخت پیغمبر و اوصیاء و صلوات الله علیه هم به تقلید محض معرفت اجمالی که از پدر و مادر یاد
گرفته اند اکتفا نمودند البتة غلط و محض غلط است و در دوزخ حساب محاسبین عمر را از ایشان خواهند کشید و حال آنکه
دانستی که شمر خواندن این علوم نیز همین به ثمری است بلکه هودث ضرر دهنده که چاره پذیر نیست که عن شعور العیاض بالله
اعتقاد پیاده از عقاید لازمه المفاسد مینمایند کفایان نفوذ حکم بحاکم و اعتبار و زهد می کنند چنانکه سابق بر
این بدان اشاره رفت باید و لا یغدر یکبر و روی حقیقت طریقی محقق گرد و فی الجملة معرفت عمده و معاد حاصل شود و ایضا
قرآن و احادیث را نتوانند فهمید نه عامل تحصیل علوم نمایند و در حین تحصیل عبادات و لاجر قلبی از وظایف مستحبه
اکتفا کنند و غالب اوقات را صرف تحصیل نمایند بعد از آنکه ویرانه جملة معرفت حاصل آمد و از اصطلاحات قوم خبر پیدا
کرد و عبادت فرعی خود را اگر چه بطریق تقلید باشد اخذ نمود و اکثر اوقات مشغول عبادت پروردگار شود تا مضنون
هدایت مشغول لیس العلم بکثرة العلم بل نور یقذف الله فی قلب من یشاء نور ایمان مفعول قلب شود و انوار جبر و تهر
و اسرار الهوت بر او در پیچیدل برود و بوار قلب تابیدن گیرد و معارف الهیه و زبور و زبور و زبور و زبور و زبور و زبور و زبور
یعنی الله من عباد العلماء که نشانه علم است و در کتبهم رسد و بکرم و سؤال قبر و احوال بر رخ و روز حشر و نشر و عذاب
دوزخ افند و یوما فیوما نور معرفت در سوپای دل قرار گیرد و بیم الهی اشتداد پذیرد تا آنکه کار بجائی آید که از
دنیا و مافیها بالمره منصرف و بخدا و عبادت او مایل گردد و در فتنه بعضی از بوارق انوار و اشعه اطوار بر بصیرت
بخشاید و برخی از خودی عادات که از سایر انبیاء نبی سرایتل در حین ضرورت صادر میکشند روی نیز صادر شود
در انوقت مصداق علماء حق کانیان بنی اسرائیل گرد و دیال مشبه تحصیل این مقام موقوف بصرف تمام عمر تحصیل
علوم رسمیه نیست بلکه علم اجمالی ضروری کافیت لهذا حقیر بصناعت واجب مد که کتابی درین باب بنویسد که اولوا
الالباب را و ناویدنا و ناایانرا از خواب غفلت بیدار سازد و دل بدلیل محوی بر فانون جرح و نقد بدل بنویسم و اهل از
هم چون مسئله بنویسند که بنای مذهب ملک اسلام برانست و دانستن این فایده عظمی و شناختن نعمت کبری عام
البیوی عامه عباد را معرفت ان لازم بود لهذا حسب الامر شرف که رسم و عرفان از دست تقدیر و اسم و اشرف از جبر
مجدد است بدیث هزار مرتبه شوم و هر شب و کلاب هنوز نام کرامش نمینوایم بر این سال علی العالی بلخ
فارسی نافع اسم و فائده اسم باشد سمع تجرید پذیرفت و منظور آنکه آنچه بدان اشاره در و دیبانی شود و هد بنوعیکه
فوائد عام و عواید کافه نام را شامل گردد و نوشته بدی چون آنچه مرقوم گشت بصورت خطابه معلوم آمد لهذا اثر
پیاده از اخبار ما توره از ائمه اطهار علیه صلوات الله علیه انبیا و محسنین ما حقیقت طلب اشکار شود که مبنا
امر اسلام و معیاش شریعت حضرت خیر الانام علیه الصلاه و السلام برهان است که ما گفتیم نه بر آنچه که الان خلق و فتنه

نمایند تکلیف بدان این بر من اشاره رفت که فاضله محققین بر اینند که مفضل از تحصیل خون علم شناخت
پرو کار و صفات و افعال و انت میران و معنی شناخت عجمون هدایت مشیون انما یخشی الله من عباده العلماء
بل سبک ان بمقام خلقت الجن والانس الای بعد من خدمت طاعت است و بنوعی بر وجه کمال در صحابه کبار جناب
خفی ماب و شیعیان پر مهر کار و ائمه اخیار صلوات الله علیهم صوت است که چه بر اینصورت احادیث اخبار و زیاده از آنست
که در جبهه غیر باید قاطعیت از آنرا اقتصامی در واقعیت سخن بر هر چه که در و از آنجمله در کتاب ایمان کفر
کافی از حضرت امام محمد باقر مریدین که روزی امیر مؤمنان و مولای مومنین علی علیه السلام در عراق با مردم نماز صبح را
گزارند و چون از نماز فارغ شدند ایشانرا موعظه نمودند و از خوف الهی که نمایند و در نزدیکی ای باران بخدا قسم
که من با فتنه در عهد جیب خود رسول خدا صلی الله علیه و آله کسان را که صباح مینمودند و شام میکشیدند بپایان
احوال و کردار و کسب و پیشانیهای ایشان پدیده بنده ملتد از نوبی شتر و شب بر دمی او زدند و سجده پروردگار
و ایشان از برای نماز و چون از قیام باز میماندند پیشانیهای او و میخواستند از راحت میاندازند سجده کردن و چون
سجده باز میمانند پیشانیهای خود را راحت و آرام میدادند و خنجا جان کردن با پروردگار و سؤال نمودن ازادی از آن
جهنم بخدا قسم که ایشان با این همه عبادت و طاعت از نرسان و هراسان بودند ایضا در کتاب من کور از جناب است
التاجید علی علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود صبح را بجای آوردند و در صلاهی خود
نشستند تا اذان یک نیز بلند شد پس در کمرم او زدند و فرمودند بخدا قسم که در این فتنه جماعتی که شب بروزی
او زدند سجده و نماز و کوبا و از جهنم در کوشههای ایشان بود و هرگاه خدا نر از ایشان مدد کو و میشد بحرکت و لرزه در
آمدند همچنانکه در خشک بکشد دمی بدار باز کرد و با مردم عاقلند از آخرت و حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمودند
که آنحضرت از این وعظ خداوند دیده نشدند از دنیا رحلت فرمود و نیز در کتاب جامع الاخبار موطور است
که در کتب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بصحرا رفتند از برای نماز بخدا و ایشان شرف شدند جماعتی از مردم انجمن
بجانب آنها نگرین و فرمودند که ایضا گفتند ما شیعیان شما ایم با امیر المؤمنین فرمود چشمتان را که نمی بینم در شما نشانی
شیعه گفتند یا امیر المؤمنین چیست نشان شیعه فرمودند زرد بودن : نای ایشان از شب بیداری بود و معال بود
چشم او که پش و خشک بودن لب از دعا خواندن و لاغر بودن شکم زرد و وفور بودن پشت از ایستادن بنماز و ظاهر
بودن دوش و زنی کشد کان و بپاره کان از ایشان و ایضا در کتاب جامع الاخبار منقولست که حضرت امیر المؤمنین
ذکر و در مسجد برون می آمدند جماعتی یا حضرت بر خور و دند و سلام کردند آنحضرت را نکر کرد ایشانرا یعنی فرمود که
می شناسم شما از عرض کردند که ما صحابه شیعیان شما ایم پس فرمود چیست مرا که نمی بینم نشان شیعه را در شما انما عرض
داشتند چه چیز است نشان شیعه فرمود و معال بود چشم او که زرد بودن شکم از کسب و خشک بودن
لب از نشستن و دم بودن پشت از سجده کردن و خوشبو بودن دهی از ذکر کردن و انا که چنین نباشند از من نیستند
من از ایشان بپارم و ایضا در کتاب ایمان و کفر کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که آنحضرت
فرمودند که شیعه ما جماعتی اند که از خوف خدا رنگهای ایشان بپوشانده و بدنههای آنها کاهیده و بر مرده شده باشد
و چون شب زاید بجز و اندوه اخر نباشند و هم در کتاب من کور موطور است که آنحضرت فرمودند بدرستی که شیعه
علی علیه السلام بودند یا شکمهای که سرشته و لبهای بر مرده و مهربان و دانا و بر بار و شناخته شوند بر میانند و مرده
فضولان و نیای پس در بین شیعی که هستند باری که خود را بر هر چه کاری سعی کردن در عبادت و طاعت و ایضا

در تحفین این چند مد کور است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و با ستم بن زید کرد و فرمود ای اسامه ملازم
طریق خوش باش و حد کن از احتیاج داشتن بغیر از ایش خواهشها دنیا و خوشی بجهت ما او همیشه در خفا بود
در او طلب یاری عیش و پس اسامه گفت با رسول الله چه چیز است که سبب تری چنین کرد راه حق را بسبب و قطع توان کرد
فرمود شب بپاری تا تم و نشسته بودن در روزها کرم بسبب و زده داری باز داشتن نفس از خواهشها نفسانی و ترک
پیروی هوا و هوس شیطانی و دور کردن از اهل دنیا فانی ای اسامه ملازم باش در روز و در شب که زود بیک سازند
است بده و بسوختن آیتها و چیزی خوشتر نیست نزد خدا آیتها از بوی هر دوزخ که در آنست خوردن و شامیدن
از برای عبادت پروردگار عالمان را اختیار کرده است و در بر ما سوا ی و در خنده است از خود را بد نیای پس اگر توانی که ترک
در دسد و تو کسب باشی و حکمت نشن کن که نویسیب این مبرجی بلند ترین منازل و مقام نیکان در شهید و صالحان
ای اسامه ملازم باش سجده کردی که بنده نزدیکتر است بخدا آیتها از همه اوقات و قریب در سجده باشد و نیست بنده
که سجده کند از برای خدا آیتها مگر آنکه بنویسد از برای او حسن و محو کند از نامه اعمال او سیه و بلند کند از برای
او درجه و متوجع شود بذات مقدس خود و با و میافاها کند با ملائکه ای اسامه ملازم باش نماز کنی که نماز او سر
دین و ستون دین و بالاترین مواضع عالیها و است بر سر ای اسامه از دعای بندگان خدا آیتها که کاهایند اند بدهی
خود را و مصاحبت با جرن و اندوه و لاغر کرده اند کوشتهها را و کلاه اند بپهها را و نشسته اند بر هر جا را بسبب
روزه داری سوختن پوسنهها و بیارها کرم در طلب صاباری تا اینکه پوشیده شده است چشمها ایشان از غم
پروردگار از چهره شوی که ایشانرا هست بخدای پاکه نماز بدوستی که خدا آیتها هرگاه نظر کنند در ایشان مباحات میکنند
با ایشان با ملائکه و میپوشد ایشانرا بریده رحمت خود و بسبب ایشان بر طرف میکند بخیهها و فتنهها را پس که نشسته حضرت
بخدا که او از کبریا بلند شد و سخت شد کرم در کلو کرفتن و ناله کردن و بلند نفس زدن و مردم ترسیدند که با
حضرت حرف نند و کان بر دند که چهری از آسمان حادث شده پس آنحضرت سرب بالا کرد و راه سرب می زد و بر کشید و فرمود
واه و به حال این است چه میرسد از ایشان بجای غمی که طاعت خدا آیتها کرده اند آگاه باشید که قیامت قائم میشود
تا آنکه دشمنی کنند مردم با کسی که طاعت خدا کند و دوستی کند کسی که بر خدا عاصی شود و گفت با رسول الله صلی الله علیه و آله
در چنین روزی مثل غمی است که دانه شده باشد از شهر و دبا و خود درین روز بر طرف میشود اسلام و باقی نمیمانند از
او مگر نای و ناپدید میشود در او قران و باقی نمیمانند از او مگر نای پس عرض کرد یا رسول الله بچه سبب میکنند که
که طاعت خدا میکند فرمود ای عمر و اکذاشته اند مردم راه حق را و میل کرده اند بجانیه و نیا و ترک کرده اند آخرت و میگویند
چیزها بپای خود میپوشند لباسها فخر و خدمت ایشان میکنند غلامان فارس و روم پس ایشان غذای خود سازند
طعامهای خوب شرابهای خوب لذت و بوی خوش بکار برند و بناهای بلند مرتفع و خانههای زیکار بسازند و
مردم نمایند مجالس را و خود را از اسب کنند مردان ایشان همچنانکه از اسب کنند از برای شوهر و زنان خود را را
کرند بر بزرگوارها و جامها و زنی ایشان زنی پادشاهان متکبر باشد و مباحات و تفاخر کنند با یکدیگر بپناه و لباس و
دوستان خدا لباس ایشان عبا باشد و رنگهای ایشان شکسته و شب بپاری پشیمای ایشان خم از ایستادن بنماز و شکمها
ایشان بپشتن چسبیده از نیای و زده داری و مشغول کشد خود را از مساوی باری و بکشد نفسمها خود را به نشسته
از برای طلب رضای الهی و شوقها و نشانی و خوف از عذابها و در ناله جهنم پس هرگاه یکی از ایشان نکلم کند بحق و دم زند
با و گویند که خاموش باش و در حق شیطانی و سر کرده که گمانی دنا و بکشد کلام خدا آیتها را بر خلاف ناولش و بگوید

در جواب اینکه چرا بر ما و لباسها و خوراک خود از تن میگردانید و طعامهای بدن را از این خوردید و خرم زینت الله الی الخرج
عباده والطیبات من الرزق یعنی کشتن کرم که زینت نهائی را که خدا بجهنم مبدکان خود از دیده و همچنین طعامها
پاک و پاکیزه و بدایای اسما که منزلت کسی نزد خدا نیست از همه کس پیشتر است و روز قیامت ثواب کسی بزرگتر است و مقام
کسی هم کس را نیست که در دنیا اندوه و دلتنگی باشد از برای خدا این باعث شد مینکان و منفیان و خوبان اگر حاضر
باشند ایشان را کسی شناسد و اگر غایب شوند کسی طلب ایشان نکند ای اسامی این جماعت را که شناسند بفرمایند و گوشتها را برین
و میگردانند برایشان هرگاه نیابند ایشان را عمر آنها برین بگردانند از برای خود کف و ذخیره شاید که بخت یا بی سبب ایشان
در سجنهای دنیا و هوا و ترسها و زقیامت برین بگردانند و اگر کسی را که ایشان در داند و بران ثابتند که میل غم
قدست و سرگرمی و راقش می افی و برین برای اسما که از جماعتی باشد که میگویند شنیدیم و نمی شنوند و ایضا در مختصر
این همه در حدیث منقول است از حضرت رسول که در جواب صاحب کردند و فرمودند ایامیند که چنانست غم من و در چه
چنانست اندیشه کردن و بکدام چیز است روزی که من عرض کردم که صاحب نه یار رسول الله میماند این پنج چیز است خبره
ما را از بزرگو و فکر و شوق خود فرمود خبر هم شمارا انشاء الله تعالی پس اسریدی ز دل برکشید و فرمود و اشوقا بر روز و منکر بود
که بعد از من خواهند آمد و روز کفایت رسول الله ایام بر دوان میمانیم فرموده شما صحابه را نمایند بر دوان من می آیند
بعد از من حال ایشان چون حال پیغمبر است جماعتی اند که میگردانند از پدرها و مادرها و خواهرها و برادرهای خود
خدا و ترس مال خود میگردانند از برای خدا و خوار و ذلیل میگردانند بفرموده خدا و ابوسعید خدری از برای خدا و میلند از داند
مجاوزه ها از راه ارض و در میان جاج دنیا و جمع میشوند در خانه از خانه های خدا گویا که ایشان غریبانند در میان خلق و در
میشوند اندر هم که بر این شش حتم و شوق بهشت کسی چه میداند بزرگی ایشان را در پیش خدا بیخانه میان ایشان
خوشی است نه مالی دارند که بعضی بعضی دیگر دهند و مهربان ترند با هم از فرزندان پدر و پدر با فرزندان و از برادران
اه و روزی که ایشان را فدا میگردانند بفرموده خدا و از سعی کردن و طلب زیاد و ضرر و مایحتاج و نعمتهای دنیا از برای
بخت دادن نعمتهای خود را از عذاب همیشه و داخل شدن بهشت از جهت راضی بودن خدا و ایشان بدان ای باذر
که یکی از ایشان پیش خدا است بزرگتر است از همه چیز که خلق کرده است بر روی زمین ای باذر و دلهای ایشان با خدا است و
عمل کردن ایشان از برای او اگر بهر شود یکی از ایشان او فضیلت عبادت هر سال باشد که روزه دارند و روز و اوجها
کشتن اگر میخواهی زیاد ازین بگویم ای باذر کفتم بی یار رسول الله بپایان زیاد فرمایید فرمود اگر یکی از ایشان بگوید
مرده است و دامن دنیا از فضیلت که هست از پیش خدا یعنی ملائکه آسمانها نیز برای مردن او اند و همین شوند و
اگر میخواهی بپایان زیاد کفتم بی یار رسول الله بپایان زیاد فرمایید فرمود ای باذر اگر یکی از ایشان از داند شپشی
در جانه و یا شاد و او پیش خدا است اگر چهل حج و چهل عمره و چهل جهاد که در راه خدا کرده باشد و از دی چهل بنده
از او داد اسمعیل باشد یکی از ایشان و از ده هزار کند کار و شفاعت کند کفتم سبحان الله و صحابه مثل من گفتند سبحان الله
چه برادر یاری دهند و بخشایند است بر بندکان خود فرمود ای تعجب میکنید از کفتم من اگر میخواهم بپایان زیاد کنم
ابو زکریا گفت بی یار رسول الله زیاد فرمایید فرمود ای باذر اگر یکی از ایشان خواهش داشته باشد چیزی از مشتهای دنیا و بر
کند و طلبان نکند بر این است که چون بخاطر رساند اهلش را و عکس شود و نفسی بکشد بنویسد خدا و ایشان را از برای او
بهر نفسی و هزار حسنه و محو کند از قلم اعدا او و هزار هزار حسنه بلند کند از برای او و هزار درجه ای باذر را که
میخواهی بپایان زیاد کفتم بی یار رسول الله بپایان زیاد فرمایید فرمود اگر یکی از ایشان صبر کند با اصحاب خود و از ایشان

دوری نکند و مثل کسکی ایشان و سختی غم ایشان و مثل اجر هفتاد کس باشد از جماعتی که جهاد کرده اند با من و نه
بنوک اگر میخواهی بپایان زیاد کفتم بی یار رسول الله زیاد فرمایید فرمود اگر یکی از ایشان بکند از پیشانی خود را بر زمین و
بگوید یا بکر یا ملائکه هفتاد سال از چهره رحمتی که اید ایشان را بر او پس بگوید خدا یا ایها الملائکه من چیست شما را که میگردانید بگویند
ایمحبوب و سید ما چگونه نکریم که دوست تو بر زمین میگوید یا از در که دارد و بفرماید خدا یا ایها الملائکه من کوه باشد
شما که من را صمیم از بند خود بواسطه صبری که میکنید و سختی طلبی که میکنید بگویند ملائکه ای پروردگار و سید ما ضرری
رساند هیچ سختی بر بند و دوست تو بعد از آنکه بود و حق را بفرماید خدا یا ایها الملائکه بگویند ملائکه ای علامت که بدست که دوست من
پیش من مثل پیغمبر است از پیغمبران من و اگر بخواند و دست من خواهد شفاعت کند که کاران را بدهم و از شفاعت زیاد و هفتاد
هزار کس بنده و دوست مرا باشد و بهشت من هر چه در داند ایها الملائکه من ششم بعزت و جلال من که بیست و هفتاد بنده و دوست خود
و من بهر از برای او و زوال از برای سوگند و از کسب برای کاست و از خوف عذاب کرده نمیشود و دست من و خوف و ترس
برای و نیست پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که خوشحال ایشان ای باذر اگر یکی از ایشان در داند که از کفتم
میان اصحاب خود فاضل تر است و پیش خدا است از بنده که عبادت خدا میکنند در کوه لبنان و عمر و مثل عمر فرج علیه السلام
باشد اگر میخواهی بپایان زیاد کفتم ای باذر اگر یکی از ایشان بگوید پیغمبر من است و از این که کوهها دنیا از برای او طلا
و نقره شود و بکار نگاه کردن یکی از ایشان دوست مرا است غم از نگاه کردن در خانه کعبه را یکی از ایشان بهر در سختی
در میان اصحاب خود و اجر کسی است که کشته شده است و میار دکن و مقام و اجر کسی است که بهر در حرم خدا است و کسی که
بهر در حرم خدا است ایمن کرد خدا یا ایها الملائکه او را از فرع و ترس و زقیامت و داخل بهشت شود و اگر میخواهی بپایان زیاد کفتم
ای باذر کفتم بی یار رسول الله فرمود که کسی نشیند با ایشان جماعتی که نفسی بکشد از عبادت و سنگدل است ایشان
بپایگاه و برنجند از پیش ایشان تا آنکه نظر کند خدا یا ایها الملائکه بپایان زیاد کفتم ایها الملائکه بپایان زیاد کفتم
هشت پیش خدا است پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که صاحب نفسی بکشد در میان ایشان باشد بهر است پیش خدا
تعالی از هر چه باشد که از غیر ایشان باشد باذن خدا یا ایها الملائکه خوشحالی ایشان بشنید و خوبان ایشان صدقه دادن و نفس
زدن ایشان جهاد است و نظر میکند خدا یا ایها الملائکه در هر دو سر و پیرای باذن و بدستیکه من شانه ایشان را بر چشمها
مبارکتر از برهم گذاشت که بهشت از شوق ایشان و فرمود با خدا یا محافظ کن و خورده ایشان را بران کسی که مخالف کند با ایشان
و ایشان را بخوار گردان و در دوش کن چشمها را ایشان در روز قیامت نگاه باشند که دوست خدا خوف ترسی ایشان نیست
و ایشان اند و همین خواهند بود و ازین قبل احادیث بسیار است و داناراهین که ذکر شد کافی است و شخص نه را از او
عقل است و میسازد و قضا الله و جمیع اخوان المؤمنین محمد و آل الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و اگر حیاتی باشد و
و اهل بیت من توفیق کرامت فرماید منظور اینست که تمام اصول عقاید را موافق قواعد عقلیه و مطالبی شود و تعلیم و توفیق و
الان بجهت ضیق مجال عنان قلم را بجانان ثبات بنویس و رفع شبهات هنری ما در آن تکلیفی معطوف ساختم اگر چه در رساله اوست
المضللین جواب شبهات پادشاه مرقد را بنویس و در آن مقصود در آن محض دفع شبهات پادری پاره دیگر
از دلیل دیگر در کتب خفایانده بود و هر کس را قوه استخراج نماید بفرموده بر حسب فرمان فضا جرایان مجددا مسئله را عنوان و
دلیل و شبهات مخالفان مع جوبه هر یک در مقام مناسب بنویسد و چون نیت متافقت است و اتفاق است که جواب و توفیق شود
گفته اند و ای صایبه شهاب ثاقب و هام و شکوک شده باعث بانی متاب و مجاور و ذکر خبرش را روز نشو و مذکور و یادانه سبیل
الرشاد و دلیل السداد و انرا بر یک مقدمه و سرای یک خامنه مرتب بمقتضای نبوه مسی که زانیند اما مقدمه پس مشتمل است

ابن عربین

ان مستحق مدح و ذم در عاجل و ثواب عقاب و اجل شود آنچه محل خلاف است این است و مشاعره و اعتقاد آنکه افعال
فی نفسیه است پس بعضی مدح و ثواب فاعل و ذم و عقاب آن نیستند بسبب امر و نهی متاخر حسن و قبح باین معنی میشود
دانی گویند که این توضیح غیر وجه است اما اولاً باینکه مبنای آن بر تخصیص مقدمه عقلیه است و آن جایز نیست زیرا که
ظاهر کلام حکما اینست که محل تراخ مطلق اشیا است اختصاصاً بر افعال ندارد یعنی گفتگو در اینست که آیا عقل ذاتی نفس حکو
مستند در حسن و قبح اشیا یا نه و معنای حسن و قبح بدی و نیکی و بدی از معانی بدیهیه آنکه احتیاجی به بیان ندارند
هر چه فی معنای آنها را میفهمد مثلاً هر کس میداند که علم صفت خوبی است و جهل صفت بدی است و عقل حکم بخوبی و بدی را میکند
باقطع نظر از اینکه آنها را مثلاً نفس و کمال ذات عالم و جاهل شده اند یا نه بلکه میشود که در حین حکم بخوبی و بدی غافل شود از
فهمیدن معنای کمال و نقص چه چنانکه حکم کند که صاحب آن کامل است یا ناقص و هم چنین هر عاقلی غافل میماند که ذاتی بخوبی
است و دروغ بدیست هیچ نمیداند که صدق صفت نفس است یا فعل آن بلی یا نه اشیا فی نفسیه نمیکند مانند عدالت و پادشاهی
فی ذاته بدند مثل ظلم و بعضی دیگر چه از اشتمال بر مصلحتی یا مفید از محض و قبح میشوند مانند دروغ گفتن از برای بخوابانیدن
پس غیر مثلاً از دست کفار و در این صورت نیز معنای حسن و اشتمال بر مصلحت نیست بلکه آن سبب جهت حکم عقل است یعنی عقل میاند
که دروغ گفتن بد است اما چون می بیند که باعث برنجایش نفس عظم میشود میگوید که آن خوب است بسبب اشتمال آن بر مصلحت
پس از در اینجا خوبی بر همان معنا بدیهی ظاهر خواهد شد و اشتمال بر مصلحت که خوبی صدق لذاته است و عقل از جهت و سبب حکم میکند
و در کتب ناملاحظه جهت حسن نمیکند نمی تواند نمی بدی که هرگاه مطلبی که ضرورت دارد آن باشد از تحقیق نمایند و است بگوید
اگر چه در آن مصلحتی بی نباشد هر کس محسن او نمیکند و میگوید که خوب گفتن است که دانست گفتن و اگر دروغ بگوید و ملاحظه
مصلحت خود نماید هر کس میگوید خوب کرد بلکه بد کرد که دروغ گفتن است و آنکه مثل بر مصلحتی بی بود پس معلوم است که معنای
خوبی و بدی همای معنای بدیهی است که عوام و خواص و فهمیدن آن تفاوتی ندارند و تکیه همتا اینست که بعضی
مواضع خوبی و بدی اشیا فی نفسیه است و عقل از در آن ناملی نیست مثل صدق و نافع و در بعضی مواضع محتاج بنا ملل
مثل صدق که ضرر داشته باشد و هم چنین در پاره از مواضع حسن و قبح آن ذاتی است مثل عدالت و در بعضی مواضع دیگر
بملاحظه جهان و امثال اینست مثل دروغ گفتن و در محل هلاک نفوس محترم و در اینجا نیز بر عقل مشبیه نمیشود میانداند که
دروغ فی نفسیه قبح است اما حکم نمیکند که دروغ بگوید یا بگوید و کتاب قل قبح آن نه آنکه قبح حسن کردیده و حق تحقیق آنست که
در صورت مرفوعه فعل ذاتی و جهت حاصل شده یکی آن خلاف الواقع و دوم آن تصور النفس المحترمه از اولی و مقتضی آن است
جهت ثانیه مقتضی فعل است و اما عقل بر وجه جهت ثانیه و احسینت آن با اولی حاکم است بر فعل حاصل که این مسئله اگر چه بگوید
است و عقل از در آن ناملی نیست اما فی الحقیقه اصلی است که معنای قواعد بسیاری است و احکام کثیر بر آن مترتب است و لهذا
و با او با آنرا بدیهی و ضرورتی که در اینده و ماینه و مطلق دیگر اشاره نمود ایم که آنچه مسائل خفیه است که مناط تکلیف است با
تکلیف مبتنی بر آنست هر ضرورتی غایت امر اینست که بر خفاش صفات نورانی با بصورت ظلمت جلوه نموده و شناعث
شرعی بودن حسن و قبح از اینجهت است که بنظر عوام استیلا و بعد از آنکه عقل را حکمی نباشد هیچ مطلبی ثابت نمیتوان کرد
و هرگاه جایز باشد که خدا اینجهت صفات بدیهیه عقلیه است و قبح کردن و برخلاف مصلحت عقلیه رفتار نماید دیگر اعتماد بخدا
العیاذ بالله مستور خواهد بود زیرا که عقل حاکم است باینکه اطاعت خدا چون کسب است و مستحق پاداش و عذاب است و در ندادن
مطیع و قبح عقلی است خدا انرا نمیکند بدین جهت و سبب مطیعان و اطاعت میکنند اگر در حکمت خداوند جایز نباشد که مطیع
بالمواز در کام خود براند و عاصی را مجازد و مطیع را مجرم بدینکه بخیر طاعت کاردی نکرده و عاصی را بدینست که اگر چه بغير از

معصیت علی کفره دیگر امانت مطیع را چه می داند و معصیت عاصی را چه می داند و بر این شناعی اغلب سائلان غیثان اثبات نمودند و مسئله نبوت که هر شریع دین و البتة ان است و جوب بودنی را غیثان اثبات نمودند چنانکه بعد ازین انشاء تعاد و اثبات نبوت عامه و خاصه خواهی داشت **فصل پنجم** در بیان وجوب لطف بدانکه لطف باصلاح حکما عبارت از امریست که نزد یک سازد مکلف را بعمل آوردن مکلف و برعکس لغوی عبارت از چیزیست که نزدیک سازد مکلف را بظلمت و دور کردن از نور و معصیت می بینیم که مؤدی را بجله نکرده و نادیده می بیند و بر او تکلیف و در مستحق شتابان است الهیه که در معنای هرگاه و دعوت کند و ندانند که زید اجابت نکند و در ضمن بر قهر مستعد نماید و او نماید یا یکی از خود را بطلب و فرستد و با لجه نوعی از اکرام و در باره وی بعمل آوردن امور مذکوره و انست نزدیک از حیثیت که مقرر او است با اجابت لطف خوانند و این مسئله محل خلاف است که آیا این نوع از تقرب بر خدا لازم است یا نه قاطع امانیه و جهود حکماء و معتزله بر وجوب بند و اشاعه از آنجا که چیزی را بر خدا لازم نمیدانند می گویند لطف بر خدا واجب نیست و دلیل بر وجوب نیست که در مثال هرگاه از خارج معلوم شود که در لغوی منعلق با اجابت دید مرد عوف و او باشد و دانند که بدو منافع لطف دعوت مقرر و با اجابت نخواهد شد با آنکه فعل لطف مفید و عمر و باشد و مانعی از آنجا وجودان نبوت و نکند که اعماله منافض عرض خود باشد و نقض عرض و کاسیه از اجابت باری غرامه منتهی پس فعل لطف واجب است خصوصاً در وقتیکه مکلف حکم باشد داعی گوید که ای مسئله است که در الذودان در السنه طایفه محققه امانیه کثرتا مثلاً هم و در اغلب مواضع در همین احتجاج و استیصار مسئله نبوت و امانت که مبنا اسلام و ایمان بر این مسئله است استعمال میکنند و مع ذلک از برای جناب قدس الهی فضل هم ثابت میکنند و از برای بر او تعالی شانه و لجه می دانند و خصم را نیز در مقابل پاره شبها هستند و برخی امور ظاهر الیشافی با قاعده لطف در بعضی از خودت یوقه مشهور می بینیم که زید بجهت کدوان معیشت معطل و سرگردان میماند و لا بد میگردد با و تکاب او و منهیه و از آن تکاب یک مقدّم منهیه الحاشیه مردی ایل با و تکاب فواخر و قیاح بل کفر العیاض بالله میشود و بعنوان قطع دانیم که اگر در بد امر ذوق علی الاطلاق در الجملة داعی را کرده بود عاقبت امر و ارجع باین شرائین میشد و بالعکس این از دادن مال دنیا و اعطای پشمار باعمال ناشایسته و ظلم و تعدک باهل روزگار و فریاد میگردد و در لسان شرع تقبیر از این باسند لاج می نمایند و برخلاف این از برای بعضی دیگر ملاحظه میکنیم که اسباب هر چه میباشود و روز بروز آثار و رشد و فلاح از ناصیه الحوائش هویدا و یوما فیوما مؤثرات و تقویات امر دین و دنیا می داند و در نهایت و کمال انشا نا نا قادر از دیداد و از این توجه اسباب تقبیر توفیق میکنند و از این امر واجب نمیدانند و ضد آنرا خدای میگویند و از این امر نمی شنوند و داعی را در نظر بود که تحقیق هر یک از اینها را کما هو حقیر نموده لطف و از فضل و موقوف علیه از لطف امتیاز داده باشیم و تحقیق معنای توفیق و خدایان را با بسط و جی نمایم و در جاتی هم بنظر فرسیده و ندیده ام که کجی از محققین تحقیق این مطالب نموده باشند و بیان اینها لازم بود اما بسبب صیق مجال و عدم وفای فهم هر کس بدو امثال مسائل بگویند از آن اولی نموده اگر خدا توفیق کرمت فرماید و فیض الهی شامل حال کردد رساله علامه در این باب خواهد نوشت و هو الموفق و المعین **هدایت** در بیان آنکه معنای نبوت چیست و قابل این موهبت چیست بدانکه نبوت بمعنای پیغمبر بودن است و نبی پیغام بر و پیغمبر پیغمبر محقق است یعنی پیغام بر خداست و بندگان چون مبتدا تکلیف بر اختیار است نه اضطرار تا بحسب خدمت مستوجب ثواب نامتناهی الهیه شوند که بدانست که آن پیغمبر پیغمبر و کاملترین است خود باشد و اطاعت وی را بعبودیت می شایق شوند زیرا که عامه عباد و انقیاد اکل امیل و خواص

صاحبان انصاف و اطاعت می اختیارند و بدو ن زاجری و قاسری طوفی فرمائش را ند کردن میگذاردند پس حکمت کامله و ذات شامه خداوند تکمیلی است که او را بفضایل نفسانی و عقلائی از سایر اشیاء ممتاز گردانند و بکمال ان خلیفه خالقیه اخلاق و باینه از اینها خاصه میباشند تا هدیای است که مقصود از بعثت همان است باسانی حاصل آید تحقیق بدانکه حضرت جل و علا عالم را بجهت ازین جهت بر او دید چون او را بمقادیر کثرت انخفیا فاجبت ان اعرف خلقت الخلق ایشانرا بجهت ذاتی بنفهم فوت و استعدا از کم عدم بجهت وجود او و در لغز نه بجهت فعلی و صفی و بشایسته شبهت شرک به مقام شهود و رسانید و تقیم این سخن بنحو که حقیقت مبرهن شود است که تمام مراتب محبت بر سه گونه است محبت تعالی و محبت صفاتی و محبت ذاتی اما محبت صفاتی در تمام افراد انسانی و غالب حیوانات ظاهر و هویدا است چه هر فردی که نسبت بدیگری فعل نیک بجا آورد و خیر او را طالب شر و اذاه را بداد و همیشه خواهان صلاح و سعاد او بود بلا شبهه انشخص و محبت شخص محبت اخیا شود و او را دوست و امانت و حقیقت این محبت متعلق بفعل محب است نه بصفات ذاتی و اگر محب و بان فعل نیک را بعمل نیاید و بود محب و محبت محبت محبت پس معلوم است که محبت فعل محب و بان دوست شدن ذات صفاتی را و محبت صفاتی در غالب حیوانات بل قاطبه آنها نباشد چه آنها را قوه ادراک و فهم صفات نیست و اما در غالب افراد ناس و استیما خواص محسوس و مشاهدات همین که شخصی را دیدند منصف بصفاته کماله نیست بجهت محبت او و میرسانند و خواه او میگردد که اگر چه از کسبب ایشان فعل نیک و عمل خیری صادر نکرده و لیکن اگر منصف بصفات کماله نبود محبت محبت متعلق بوی نمیشد پس یقین حاصل است که منصف لطف محبت صفاتی است نه فعل و ذاتان و اما محبت ذاتی عبارت از دوستی شدن محب و بان است و محبت بان محبت ذاتی با قطع نظر از ملاحظه افعال و صفات این نوع نیز مخصوص بعضی و بعضی است مانند محبت والدین و اگر چه دران ملاحظه صفت کمال یا فعل نیک نماید بلکه منافع از این هم نباشد و این در حیوانات نیز محسوس است اما ان محبت اضطراری نظری است و اضطرار منقلب تکلیف با اختیار نیست و بر مبنا اختیار مخصوص خواصی است که بالمره از خود گذشتن باشد و خوری را در میان ملاحظه نکند و مقصود محض خیر نباشد و این بلا شبهه در خیر محض و انا که خبر ندهد و ایشان غالب است اتفاقاً اند هر کس را اینمیر نیست چون محبت غالب ناس فعلی و صفاتی است بلا شبهه حکمت خداوند که مقصود است که پیغمبر را که معوث میفرماید او را در صفات کماله علمیه و عملیه فضل و اکمال ذاتی می گردانند تا باینضا یقین و کلفت و محبت ساد و بدان جهت منافع کنند و اول چیز که آدمی را با اختیار در متابعت میکند که ملاحظه نماید و یقین وی کرد که مقصود از ارشاد بعضی ملاحظه مصلحت حال مسرت شدن است و باین خود و مطلقا عرضی منظور و فرموده و در عمل و اعتقاد ان اجر الا علی الله بر خدای خود محمول نموده یعنی از خارج مشخص شود که محبت و نسبت بان است و نیست عرضی بجهت آن نماید امت کردد در نظر نماید اگر چه محبت تابع فعلی و صفاتی باشد و بر احدی مخفی نیست که این مقام مخصوص خاصاتی است که غیر امثال و فرمان برداری پروردگار و هدایت بندگان و مدد عانی ندارند و آدمی یا اینمیر شبیه میسرده ادا میکند غیر کمال بالمره از خاطر بیرون ننماید و همین که منظور محض امثال فرمان و وصفا و حسن شد و صر و خورد و ملاحظه نمود البتة را و وی در تحت اراده الهیه مضطرب و نابود کرد و آنچه از وی صادر شود باراده الهیه خواهد شد لا شک چنین کسی قادر بر بر اصداد افعالی که استناد آنها بواجب تعالی باشد مانند احیا اموات و ابره که و ابرص و انطافان جادات و تکامل با حیات و بالجملة آنچه را که الهیه بدان تعلو گیرد و از این اصطلاح مجرّم نامند از اینست که البتة پیغمبر باید صاحب معرفت و متمکن از اصداد و خوار عباد باشد که چه هیچ محتاج باظهار ان نشود بلی چون عامه عباد را ان فوت و استطلاع نه که توانند

همینکه پیغمبر را در این ارشاد مجزایان است یعنی دیگر نیست منصف است بصفاتی که عاقل را از مشایع ان کریم
فلذا باذن الهی کاهی مامور باظهار آن میشود بقدریکه خلق را علم یابند و آثار حاصل کرد و آثار باطن در مشایع می آید
و منکر اثر را در انکار عذری بنامش بکاره اخیری اگر طالبان فهم منصوص و از تحقیق سابق و شواهد و مطلب به بیانی روشن
ظاهر می آید پس گوئیم شکی بدان نیست که افراد انسانی بحسب خلقت مختلفه المراج افزیده شده اند لهذا خواستند و نظر
اغلب و ذات موافق نیست چه جای همه افراد بلکه مطلوب شخص واحد و در آن مبتدل و مختلف میگرد و خواستند
که چنانچه مخرج ایشان مختلف است مدد و عقیده و قوی دیگر را نه این مختلف متباین است که در آن نظرات کو اکتفا بر کمال
افلاک که مدبر کلی عالمند مختلفه الاوضاع و الاحوال و متباینه الافعال و الافعال میباشند و این بلا شبهه موجب فتنه
و تشاجر و ستانم تباعد و نفاق میشود و مرکز الفت و اتحاد فیما بین ایشان نیست بخلاف ادب بلکه اغلب احوال در نزاع
و جدال خواهند بود و امور آن بنویس و اخیری ایشان غیر منظم و خلط طایفه و طایفه و شعبه شعبه بنهم خواهند شد
همین باعث شود که قوه مردم بغیرت نیاید و نفوس قابل کمال لایق خود نرسند و غایت بجا که معرفت رب لا یأتی
بهمچو حاصل نگردد و خدمتی عبادی بعمل نیاید و از فیوضات نامتناهی الهیه که مشرب بر عبادت عباد میگرد
مردم مانند و در انوقت البته خلل در اوضاع و احوال خلایق راه یابد و بنی نوع انسان که اثر و موجودات است
از حیوانات گردد بلکه همین که اینلاف صورتی نیست تمدن ایشان در مدینه و واحده نیز ممکن نخواهد گشت و مدد و امداد
و اعانت و اعداد و اکتاف عباد مرفوع گردد و استعداد نظری و قوت جبلی بالمره ضایع و باطل شود و افراد انسانی ما
در دوام و حیوانات و وحشیه علی الذی اقام در کوهها و صحراها بسر خواهند برد و این بلا شک منافی عرض حکیم علیهم السلام
بر وی لازم است که منهای و طریقی بجهت خلاصه و مفید نماید و امر نماید که همگی سالک از طریق و ناهج ان مناجا گردند
و شک و خلاف و اختلاف بر دارند تا امور و نیوی و اخیری ایشان صورتی نظام پذیرند و هر کس کمال الاق و مقام معلو
خود تواند رسید و این منهای و شرع و شریعت و قرار دهنده و بنی و شارع نامند و چون طبیعت شخصی هر یک مقتضای خلایق
بود محتاج گردید و مانعی که ایشان را بران سبیل عقیم و سلوک است فهم کردند و زجر اگر بر سبیل اضطراب بود
بمثابه حکام جو که رعایای خود را عقاب بر سلوک سبیلی که منظور ایشان است و امید دارند ثوابی بر عبادت ایشان مشرب
نمیشد و ترقیات معنویه حاصل می گشت و مشربان آخر و پیرامونی نمیکردند لهذا در حکمت کامله لازم آمد که مدبر
و معانی و زاجر و صو و معنوی منصف بصفاتی و مخلوق با خلق کردند که صاحبان اخصاف بطابعهم و شوقهم مایل بجا
ان زاجر و باخیا هم از غلبه بصران فاسد گردند و دانستند که باعث کلی بر میل علم مردم است باینکه زاجر و فاسد باینکه منصف
است بجمع صفات کالیم و بر این خصوص فائده و نیوی و وصول عاقله اخیری بنایعین عرضی دیگر نیست اما این سبب تمام
نیست بلکه باید ایشان را علم حاصل شود باینکه منهای و وی راه بخلاف منسلزم تواند و عواید مرفوعه است و طریقی هلاکت
نیست و بعد از حصول این دو علم از علم البشر و باب عقل و اضاف طریقی منافع و بی پایند و اختلاف منصف و جمله
منطاب اعتبار و عمل اعتنائیست بلکه غایت قصوی از سال رسول نیز اهل حل و عقدند که قابل ترقیات میباشد و هر
مایکان و جمله که قابل ترقی بمقام عالیتر نیستند محتاج بمرحله و مدبر هم نخواهند بود الا من باب المنفع و الا فایده نامستعدان
بر غایت حال و فلاح بال تحصیل کمال اشتغال نمایند و جمله و مسئله که بالطبع مایل نمادند مانع ایشان نگردد و بر
لبیب نظر واضح و واضح است که علم بقدر اولی و فنی حاصل شود که ان مدبر و زاجر که تقییر از ان به پیغمبر و فتنه خلق
با خلق حسیه صفات مستحسنه باشد زیرا که واسطه اعلی و میوه و اخلاق و ذیل و حبه نیاید و شواهد نیوی نیست و از

13 محقق سابق تحقیق گشت که حسیه ذاتی پیغمبر بدون شایسته و به ضرورت رفع و فنی محمول بود که بالمره از خود گذشتن باشد
و همچو کسی البته از دنیا و مافیها دست برداشته و همین که از حبه نیا که واسطه حسیه است گذشت البته باوصاف حسنه که
مهره و صف عدالت است منصف با خلق مستحسنه که واسطه حلم و بردباریست مخلوق خواهد بود و بعد از اضاف این
دو نوع اوصاف سایر صفات علمیه نیز از پی و آیند و پیغمبر وی عینا و موجر گردند و اینست مراد اکتال حکمت علمیه و علم
باین مقدمه اخصاص بخصوص نداد و غالب ناس را دست بر داشت تفاوت در دهری و زود نیست قوه انیکه مباد
مبنای امر بر نرسد و بر باشد محض فرض و نقد بر است که از مردم مانع نیر که باندک امضای مرفوع نمیکرد و اما علم بمقدوره ثابته
حاصل خواهد شد مگر بعد از علم باینکه ان قافله سالار با قاید توفیق طی تمامی مقامات ناموده و جمیع طرف بخیرات و مشکلات
به و بلا تا مل این فتنه و علم میسوره ناس بل کل خواص نیز نیست منصوص بر اقل قبل از خاصا و اینست که قبل از بعثت
این پیغمبر عیال پیغمبر سابق یا اطام و تانی علم و اطلاع بر این بنویس و رسانیده و سایر ناس از این نوع از علم بی بهره اند
و حان آنکه معلوم شد که بد و ن خلق مطیع فرمان وی نخواهند شد پس در حکمت خداوند و واجب آمد که علما و
نشان بوی که امرت فرماید و از ن و اظهار ان دهد که خلق و چنانکه بطریق هدایت عینا بد معرفت احوال خود نیز کمال
اکا می دهد تا مردم بکمال طینت و اطاعتش نمایند و این علامت همان معجزه است که سابق بدان اشاره نمودیم بنفیس اگر
دلیل از این اخصر سابق از ان ظاهر خواهی پس گوئیم عقول عامه ناس معطوفند بر اینکه تفصیل مفصول و ترجیح بلا مرجح
باطل و قبیح است پس شخصی مطلع اگر اضلل از همه و عینت من جمیع الجهات نباشد یا مساوی خواهد بود یا اختص و انقض
و در انصوت تکلیف باطل است و مساوی لازم باطل بدیهه انفسا لازم آید پس البته باید افضل و اکمل باشد
و هو المطلوب و آنچه شیخ ابو علی بنیها و دیگران احوال داده اند که میشود در سیاست مدن مثلا بعضی از جهات دانای
از علم معارف باشند و در اوساط ناس صورت پذیرد و در کمال مطلق و بنی چون باید هر فردی را افراد رعیت باشند
طاعت و استعداد بمقام معلوم وی رسانند و در و کمال تمام طرف مهالک بر گردند البته باید من جمیع الجهات اکمل از
است خود باشد و وجود حکام و سلاطین در عهد انبیا سالف را بمنبری بران ایشان یا مغالبه و نهان بوده و حال آنکه در آن
که مفصول از وضع و بعثت انبیا و رفع نزاع و تشاجری است که موجب فساد نظام و اختلال احوال و اوضاع طالبان نظام
است و نقد آخر و زاجر بلا شبهه منافی مفصول و مرفوع است حاصل کلام ازانجام آنکه انچه منتهی کمال نام و تنظیم
نظام و تنظیم هم ارسال شخصی نام و تمام در امور دین و دنیا بصیانت علامت نشان کرد و ال بر کمال ان باشد و حکمت
الطیعه واجب لازم است مان قافله سالار کاروان هدایت همگی را بمقام محبت تانی رسانند و امت نیز معنون هدایت
مشون تا عبدا لله مخلصان و طریقی عبادت خداوند خود را مخلص نیست و خدمت که میزبان و معیابند که است پیاپی
و از تحقیق مرفوع معلوم گشت که این شخص هادی الهی و قافله سالار بودی نامتناهی عالم بخلاف اشیا کماهی باشد و خطا
و غلط و معاند وی نبود و لغزش و ذلل در عمل نداشته باشد بعباده اخیری باید از جانب خدا مؤید و معصوم باشد چنان
بعد از این ان شاء الله تعالی بیان خواهیم نمود که در تفصیل مذاهب فلاسفه و اباب علم در بعثت انبیا باید
میان اباب علم و مطلق فلاسفه خلاف است که آیا در حکمت خداوند یک ارسال مشمول معمول و در کار است یا نه فایده
اباب علم بر او نرسد و پاره از فلاسفه بقول تانی و فتنه و منکران گردیده اند فائزین بر وجوب ارسال و فرستاده
اشعار بر اینند که وجوبان معنوی است عقل و ادای باقیات نبوت نیست بلکه بر بنی و اجلی است که اظهار و معجز نماید خلایق
از مشاهده ان قصد بوی گشت و لهذا کار بر ایشان اجابت مشکل شده چه بطریق انما لازم آید انجام انبیا و عاقر شدن

از اثبات نبوت خود بنا بر آنکه حکم عقل نیستند و هیچ چیز عقل واجب نیست پس در محضر بطریق ایشان واجب نشود مگر از
 راه سمع و سمع ثابت نشود مگر از نظر در محضر و محضر بعد از آنکه عقل واجب نباشد اما نه رسد که اشتناع از نظر نمایند
 و گویند تا نظر واجب نشود نظر نکنیم و چون نظر کنیم واجب نشود بر ما قصد بود و قول قول تو و بلا شبهه می باشد در آن چنین یعنی
 قبل از اثبات نبوت خود دلیل سمعی در دست نیست که او الزام بر نظر نماید پس نبی خود ملزم کرد و اما معترضه فائزند که خود
 ان عقلی است و نظر واجب عقلی باشد بنا بر آنکه دفع خوف ضرر از نفس واجب است عقل و احوال در نظر موجب خوف است
 لا محاله زیرا که قول مدعی نبوت محمل الصدق است و بر نفس صدق و عدم اتباع ضرر عاید پس بحکم عقل نظر در محضر
 واجب باشد و پسند محققین طریقه معتبر است یعنی ارسال رسول بر خدا واجب است عقلا و چون وجوب نظر در محضر و
 احوال نبی با صدق آن محقق شود موقوف است بر احوال صدق و احتمال صدق و وقتی محقق شود که اصل نبوت امری باشد
 ممکن الوجود با مقام عام یعنی عدم ارسال و فقدان نبی واجب ضرر نباشد لهذا ما سابقا بیان امکان و صحت بل جبر
 بعثت و لزوم ارسال را بدو مرتبه نمودیم و انشاء الله تعالی بعد از ذکر احوال فرق منکرین نبوت بیان از باب ربط و جمعی ذکر خواهیم
 نمود و الله الموفق صمیمی محقق نماید که منکرین امر نبوت نه فرقه اند و نه فرقه اول طایفه اند و فلا سفسه که خدا و واجب
 بالذات میداند نه فاعل با اختیار و چون در عالم بحر ثبات عید اند پس بایا اثبات نبوت بر ایشان منسب شده انکار و
 بالمره نموده اند و فرقه ثانیه خدا را فاعل غنا میدانند و لکن امری نهی و تکلیف انکار نمودند و میگویند که فائزین
 نبوت فائز از نظر تکالیف دانسته اند و بعد از سقوط تکلیف ارسال رسول لغوی می شود و بی اثر خواهد بود و پاره از نصایح
 از جمله منبر مارتن انگلیسی با این مدعی فتراند فرقه ثالثا لکن خدا را فاعل غنا میدانند و میگویند که بندگان خود را
 امری نهی نموده و باندازه هر فردی تکلیف معینی مقرر ساخته معقول عباد و فی در معرفتشان تکالیف منسب دیگر
 احتیاجی به بحث نبیانیست غالب حکمای فرنگ به همین قول فائزند فرقه رابعه انانند که میگویند داهی معترضه صدق
 انبیانیست مگر محضر و محضر خزن عادت و خزن عادت منسب است بلکه عادت بهر شیئی که بوده منسب است و لکن
 تجدید الله تبدل فرقه ششم انانند که میگویند خزن عادت جایز بل واقع شده لکن صدق نبی و اینکه ان از جانب خدا
 دین را آورده اند و زیرا که دلیل قائم نیست بر اینکه خدا را فاعل از خداست فرقه سابعه انانند که فائزند و اینکه
 فاعل خوار و خداست اما دلالت بر صدق انبیان ندارد زیرا که این محضر و وقتی دلالت بر صدق خداوند که ما فائز شویم که جبر در
 فعل خدا نیست از وی قیاس صادر نمیشود نه بعد از قول باینکه چه میشود که محضر را بر یکا از باب جاوی سازد فرقه هشتم
 انانند که خدا را فاعل قیاس میدانند و لکن میگویند که راه تصدیق نبی منحصر بمحضر است و دلالت محضر موقوف است
 بعلم بوضع و صدور ان نبی با این مخصوص شاهدین محضر است بعد از انقضای زمان صدور و طول مدت دیگر راه
 علم صدور است چه نهایت امر اینست که جمعی کثیر و جمعی غیر شهادت میدهند بوضع ان در ارضه ماضیه و ان در حوض
 چهره دیگر حاصل نمیشود و عمل بطن جابر نیست خدا خود فرموده ان الظن لا یغنی عن الحق شیئا بلکه ظن نیز حاصل نمیشود
 چه مدعی کثیر الان موجود و در میان مردم کمال شنهار دارد و هر طایفه مذهبی پیغمبری دینی و انبی دارند و از
 برای پیغمبر جمعی کثیر معجزات نبی نقل مینمایند که عقل حیران همانند که حکم بر جمیع دینی و دینگری نماید فرقه نهم
 انانند که میگویند انبیان سخنان و اعمالی چند نقل شده که محققین بالاین نیست اشتغال با آنها و این دلیل است بر اینکه
 ان انبیان از جانب خدا نباشند فرقه دهم انانند که میگویند اگر خدا ارسال رسولی مینمود و چون انرا از جنس بشر
 مینمشت که خلق با آن مگردند بلکه از ملائکه مینمشت تا با معجزات ظاهر و بطنان امر و انجمن ان نبیانی و نبی برسد

۱۴ ارباب خاری میساختند و در هر عصری که خلق را تشکیک در صدور ان بهم میبرد تجدید میکردند و دیگر احدی از جای
 انکار نمیکرد و حجت خدا بر خلق تمام میشد پس چون نکرده معلوم است که اصلی ندارد و ارسال ان ضرر نیست تا آنکه
 از جنس بشر است این مطلبی نموده اند دروغ محض است انبیاء با الله من هذه الاقاویل الفاسده والاراعه الکاسده و این قول
 اخیر از باجولان جناب قدس الهی و قرآن مجید در مواضع عدیده بیان فرموده است که اینست سبب دزدان باجوبه هر یک
 از شبهات علی سبیل الاجمال بضرر من الشبهة الامثال بدانکه در مقدمه اثبات نبوت ثابت نمودیم که حسن و نفع اشیا
 عقلی است و حکم عقل منیع است لهذا مذهب شاعر که میگویند سبب نبوت سببی است باطل و طریقه اعتزال که بوجوب
 عقلی ان فائزند حق و صحیح خواهد بود و حال انکه انسانی که قول شاعر مستلزم الزام و اتمام انبیان است و این نیز دلیل بر فساد
 ان مذهب است پس مذهب حق و طریقه صحیح است که هر چند لازم و واجب است شخصی را که افضل و اکمل افراد است
 مبعوث فرماید که خلق را از باده غیوت بشمارم هدایت سازد چنانکه سابقا اشاره بدان نمودیم و چندین دلیل نیز بخیر
 انحصار و اقتضا بر اثبات مطلب مرفوع اقامه نمودیم و چون در بعضی از مقدمه اثباتنا الهی بود بر سبیل تفصیل مجددا حق
 مقام را با بسط تمام بطریق قانون حکمت و کلام بیان مینماییم پس گوئیم در کتب حکمیه مقرر است که عالم را صافی است علم و
 حکیم و قادر و مختار و عادل و رؤف و رحیم و صادق و مزین و متکلم و باجمعه موصوف است صفات کمالیه و اجنبیه هم چنین
 محقق و ثابت است که در ضمن خلقت عالم ملاحظه عرض منظور است که عالمی نمرمود بلکه محض عنایت زلیله سلسله نظام
 موجودات و انجمنی منظم گردانیده که هر یک از افراد موجودات تواند خود را بحال لایق و مقام معلوم خود رساند و این معنی
 در نظر قیصر بیان بدایع صنع در هر موجود که لایسمه انسان که خلاصه عالم کن فکان است کمال وضوح و غایت ظاهری
 دارند اما در حیوانات چون منظور محض وجود و حیات نبوت بر آنها است لهذا در آنها انقدر شعور و ادراک اندازی داشته
 که تربیت بدن خود را تا وقت معینی نمایند و انرا مورد هلاکت در دنیا و زنده و اما در انسان چون بجز از بدن و قوای ان
 نفس ناطقه و لطیفه و تالی کمی الحقیقه از موجودات عوالم قدس است باید انرا چندان انی نیست برادر فرموده پس
 بالضروره معلوم است که غایت قصوی از ان محض ملاحظه حیات نبوت و تربیت بدن نیست بلکه چون نفس ناطقه
 اشرف و جبر اعظم و استیلا بر منظوری کلی تربیت ان باشد و می بینیم که جناب بلا زبان بجهت تربیت تکمیل بدن اسباب
 چند آماده و مهیا فرموده که فائز چندانی بر ان مترتب نمیشود مانند موی سر و کان و تقعر سطرایی و عده می گردانیدن
 پاشنه و امثال ذلک که فوائد انبیا جزئی است و مع ذلک خلایق حکم بمقتضا حکمت و عنایت خود احوال آنها را جایز ندانند
 و اسباب و خلیه و خارج است کمال بدن را که اهو حقه بخوبی آماده کرده که عقل کامل در وضع و قرار دادن حیرت انگیز در
 جای که فواید بسیار سهل و کار بدن شکر نکرده ایا بخوبی نمیتوان کرد که چنین حکمی در استکمال نفس که اعراض از است
 احوال و در دیده و مسامحه نمود باشد مگر اینکه بگوئیم که بدن قابل تکمیل است و نفس قابل نیست یا انکه قابل است و قوه
 دراک که در انست کافی در استکمال و لایق در تربیت است یا انکه بگوئیم از تربیت اشرف فائز عاید نفس نمیشود و
 مجموع این سخنان بدی البطلان و مظاهر انست تفصیل فی حق حسیج بدان ایدک الله تعالی که هر که ذی الجملة طالع
 از قواعد و ضوابط طبابت عیانت ظاهر و موند است که بعد از استفسار و تفرغه در علم استیجاب چند مجتهد مسند گردانید
 ان از برای وجود بدن و افاضه روح حیوانی و انسانی فرموده که این ساله کجایش عشری از اعشار انرا اندازد و
 بعد از خروج از رحم اسباب و صنایع انرا بر وجهی که موجب تکمیل ذات در فایده حیات نبوت و انست بخوبی مقرر
 ساخته که عقل تحول نکول از ادراک لازمه از لوازم غیر ملزمه ان نموده اند ما بطریق در مثال اشاره بشرح جمعی از

نمایند افعال ایشان لغو و بی اثر گردد بلکه فایزها را مبدل بیضا و سحرشان را منقلب بظلم سازد و مراد ما از آن شخص نیست
مکرمان پیغمبر که بقیه دلیل و هادی سبیل است **هذا** یعنی این که در تفسیر شما منکرین و لاجرم آنها علی التخصیص نفر
شبهه فرقی چون ناشی از آن است که صانع عالم را قاع و مبدل می کند و می گویند علم بخیر و شر و تفصیل اوضاع
عالم را در دوزخ منکر نبوت شده اند زیرا که بشری و تکلیف و ارسال و هدایت سبیل بدون نبوت قدرت و
اختیار علم بخیر و شر و عدالت صورت نمی پذیرد پس جواب آن ظاهر می شود با پیغمبر و مکرر کتب حکمت اسلام محقق و مبرهن
که صانع عالم قاع و مبدل و عالم بخیر و شر و از داده بعضی عانیات را تیر و ملا حظت مصلحت نظام کل بنوعی که مشتمل است
بر مصلحت هر فرد و در نیز عالم را ایجاد فرموده و بعد از اثبات این مقدمه عقل سلیم خاکم است که اشرا جزای امر که بنوع
انسانی است که همگی کاندازد و آنها را بدست حکیم امنی بنیان داند لازم آید که طالبانی مطلوب و فاسد خلاف و مفوض خود
باشد و این بدیهی البطلان و ضرورت افسا است تقریر بشبهه فرقی را نیز که انکار نبوت نموده اند می بیند که انکار اصل
تکلیف کرده اند و فرقی اند فرقی اولی آنست که مبنای انکار ایشان قول بجهل است میگویند که بعد از قاعیل خود میجو
است و بعد از نبوت جبر البسه تکلیف و ارسال رسول لغو و بی اثر است اما تفسیر مقدمه اولی آنست که شخص مکلف ممکن از
فعل یا ممکن از ترک است نه بنا بر ثانی لازم آید جبر و ان ظاهر است هم چنین بنا بر اول نیز زیرا که در صورت ممکن از ترک
و جبران جانب فعل بر ترک یا موقوف بر مرجح مستند بنا بر اول آن مرجح یا راجع بقاعل است یا بجهل بنا بر اول عود میکند
تشمیر موقوف بنا بر ثانی لازم آید جبر و اگر مرجح نیست بکونی که جانب فعل ترجیح یافته بر جانب ترک بدو مرجح این مسئل
معاسد است که یکی از آن اینست که بدینکرتوان بحدوث وجود مصنوعی وجود صانع و محدث قدیم نزد
و بعد از آنکه صانع نباشد تکلیف بخلو خواهد بود و بعد از تفسیر مقدمه اولی سقوط تکلیف که مقدمه ثانیه است ظاهر
است زیرا که تکلیف با فعل در انصوت و بطلان اینست که فلان کار را بکن اگر نتوانی نکن پس ارسال امر فاعی غیر مفید خواهد
بود چنانچه این شبهه است که ماد و معاد حدیث کجبر و لا تقویض بل امر بین الامرین بیان بطلان قول بجهل را نموده و ثابت
کریم که صد و در فعل از بعد بر سبیل اختیار نیست که معنای آنست که تکلیف ندارد زیرا که حرکت دادن شخص صحیح است خود را اما
حرکت دادن شخص را نیست و فرقی ما بین این دو حرکت بهتر است و تکلیف نمودن بشخص صحیح که دست خود را نگاهداری
و حرکت داده و سبیل بصورت طفل بنیم مرز جاها است و بر عشاء و غلط است و ثمر نیز بر آن تکلیف قریب است و شبهه مرفوضه
و كذلك شبهه هات دیگر که افاده نموده اند از برای اثبات قول بجهل معاطات و جواب آنها بر لب لبب نظر ظاهر است فرقی ثانیه
از فائزین بسقوط تکلیف با آنکه قول بجهل باطل میدانند قائلند باینکه تکلیفی نیست و حاصل شبهه ایشان اینست که تکلیف
یا مشتمل بر فائده و مصلحتی نیست یا نه بنا بر ثانی بلا شبهه فعل لغو است و بنا بر اول یا عاید است بخدا یا بمکلف یا بغيره
دو و هر سه باطل است اما اگر عاید بخدا است یا بشخص یا بشیء دیگر لازم آید استکمال و بی افعال خیر و عباد و ان بدیهی البطلان
است و اما اگر عاید بعباد باشد یا بشیء دیگر یا بغيره اگر فایده و عاید بعباد سازد بدون توسط این
تکالیف لازم آید بجهل و افتقار آن در نبوت قدرت کامله و اگر فایده و عاید بعباد می نماید بدون توسط
تکلیف نیز که نشان وی دفع از آنست که امثال و سبایط و روابط خیریه و سبب ثواب و عطا یا و فواید نامتناهی خود
کرند و وجوب این شبهه نیز بر کمال وضوح و ظهور است زیرا که احتیاج میکنیم که نفع عاید میشود کفایتی که نفع شان واجب
لازم داند که بدون توسط تکلیف ثواب تکلیف عاید بعباد سازد و افعال نافعه مکلفین با وسیله ثواب نامتناهی خود
نکردند و گوئیم بدیهی نظر نیست که بعضی از عباد در نهایت رفیع و در رفیع در صفات کالیه اند و در خدمت عبادت و العباد

کمال شوق و ارادت و خلوص دارند و برخی دیگر خلاف و ضدند پس اگر همه عباد را بیک هیچ مورد ثواب نامتناهی خود
کرند لازم آید ترجیح بلا مرجح و ناز که نرایدن نازل و در وجه مفوض و بی محنتی مقام فاضل و این جبر محض است که قائل
این قول با اذن دارند و اگر ترجیح دهند واجب است اظهار و جفت ترجیح تا جفت خدا بر خلق تمام باشد زیرا که وجه اختلاف و بی محنتی
است جرحی تا کسی دیگر نمایند و ما حکم با اختلاف نمودیم بعد از تکلیف بود که از ظاهر امر که در این بین حسن تکلیف یکی
مهم است که فرقی مطیع از عاصی ظاهر شود و ایشان را بر خدا جفت نباشد و از آن فرقی نیز که میگویند حکم عقل کافی
و در معرفت خدا و تکالیف شرعی و انی است حاصل سخن آنها اینست که حسن و فحش اشیا یا عقلی است یا نه بنا بر ثانی عدم نبوت امر
نبوت ظاهر است چنانکه گذشت و بنا بر اول نیز گوئیم که اشیا بر سه قسمند یکی آنست که عقل خاکم است بحسب آن دویم آنکه حکم
است بقیع آن سیم آنکه منوط است و آن حکم دو قسم اول ظاهر است یعنی ولی واجب الفعل است و ثانی واجب الزل و
ثالثی خالی از دو نیست با ممکن الزل است یا نه اگر ترک لب بولت ممکن است واجب الزل عقلی است زیرا که انفکاک از آن ممکن است
و معلوم نیست که آن در الحقیقه حسن است یا قبح پس اقدام بر آن اقدام بر فعل غیر محتاج الیه محتمل الضرر است بلا شبهه عقل و
چنین موردی حکم کند بوجوب ترک زیرا که در اقدام بر آن احتمال الضرر است و دفع ضرر محتمل عقل واجب است و لا بد صورت
عدم احتیاج و امکان انفکاک و اگر ترک آن ممکن نیست عقل خاکم است بخیر و آن زیرا که عقل عالم است باینکه علم حکیم ظریف
ما لا یتطاق غیره باید وجود فرموده لا یكلف الله نفسا الا و جهلنا پس چون فرض عدم امکان انفکاک را نموده اگر چه بعضا
تکلیف با انفکاک و فرمایند تکلیف ما لا یتطاق خواهد بود و این باینکه نیست پس باید فعل آن جایز باشد و این نیز بر محقق شد
که حکم عقلی بجمع قسام فعل کافی است و در شناخت واجب حرام و انی است و بیکچه احتیاجی به بحث انبیا است تا **الاجوب**
پس گوئیم حسن و شایسته انبیا بدیهی است و شبهه مرفوضه مدفع است باینکه اول قبول ندانیم که عقل و انی در معرفت حسن و فحش
افعال باشد مگر بر سبیل ندانند ما شد حسن و عذالته قبح ظلم و حسن با خرف باقی و قبح بیانی فانی و افعال و افعال و افعال
که حسن و قبح آنها بدیهی است و اما غالب امور نظر نیست عقل را بدان راهی نیست و بعد از آنکه عقل علم بحسب و قبح آن نداند
پس چنانکه احتمال میرود که فعل آن مسلم ضرر باشد عمل است که مشتمل بر مصلحتی باشد که فواید آن موجب فساد کلی گردد
و فساد ضرر است و دفع ضرر محتمل اگر واجب است پس فعل آن باید واجب باشد و چون در ترک نیز همین احتمال میرود شرعاً آن
واجب خواهد بود پس لازم آید فعل و ترک هر دو واجب باشد و لازم آید اجتماع تقضین و همین دلیل است بر لزوم بحث انبیا
چرا که وجود آن ممکن است و مقتضی ایجاد موجود و مانعی از وجودش متفق نیست پس بحث آن لازم خواهد بود تا آنچه که عقل بحسب
و قبح آن عالم نیست بیان نماید و آنچه داعی را است ناکید کند تا حکم مرد و موافق گردد و مکلف باشد به در تکلیف و انی نماید و قبح
در فعل واجب ترک حرام و دفع مفید با قبحی الوجوه بعد از آنکه و شبهه که امام فخر رازی در مطالب العالیه بر این مقدمه
ایراد نموده که مراد ناکید غیر مضبوط است بسبب اینکه باین نمی آید جمعی از ملامت که و اسیر نشا البسه تاکید بیشتر بود و اگر
جمعی از عباد که معصومین و عبادت و ای رسال میفرمود ناکید زیاده میشود مرد و دانست باینکه مراد ما از ناکید تاکید
معرفت است تا اینکه مکلفین بحسب ارادت با اختیار اطاعت و انی نمایند و بعد از اعلام نبی اینکه فلان عمل حسن است یا فلان
فعل قبح است و بیکر با بی احتمال خلاف میماند که ملائکه یا معصوم دیگر دفع آن احتمال نمایند تا حکم مؤکد شود بجهل حکم
عقل و دل از حکم نبی چه احتمال خط و مقدمه لیل میزد با فقری که حکم بدیهی باشد و محتاج بدلیلی نباشد اما چنانکه
ضرورت بر بعضی عقلا جایز است بلا شبهه مسئله مرفوضه بدیهی باشد مدح جمیع احتمالات نخواهد شد بخلاف حالت بعد از
اعلام نبی که در آن هنگام کل احتمالات قوی و ضعیف مرفوض میگردد زیرا که نبی انچه میگوید و وحی الهی است و در وحی جای

شبه و اما انبیا انکه بیان نمودیم که احکام بدیهیه بنیانا دارند و فایده وجود نبی مختصرا نکند بدیهیات نیست که در
منع از بعثت وی هم صرف شود و آنچه امام فرمود تا انکه نیست که بعد از او اختیار میکند و ایضا منافعی نبی مختصرا
احکام شرعی نیست که فایده اخروی بران منوط شود بلکه منافعی دنیوی بهر جهت که وجود نبی وجود آن بزرگوار منوط است که
همگی و تمامی مفیده تحصیل منافعی اخروی است مانند بیان نمودن منافعی و مضار و آنچه که در استعلاج امر ازین در اغلب
اوان لازم و ضروری است بجزیه حاصل نمیشود مگر بعد از هلاک جمعی کثیر جمعی غفیری انکه امام فرمود ازین گفته که اگر ان
منافع ضروری تحصیل باشد باید معلوم کل باشد و الا حیاف حاصل نخواهد شد بحاجت انکه اگر منبکوی بر حد الا
است که معلوم خلوق نیست مسلم است اما اعلام خدا بهرین طریق است که ما میگوئیم که نبی را بر سر است تا تعلیم خلق نماید و اگر
میگوئی بر حد لازم است که بدون توسط اعلام نماید ملازم غیر مسلم است و دانستی که این یکی از فواید وجود او است
بالفرض که بجزیه بعد از مدتی منتهی و قتل جمعی کثیر علم بمنافع و مضار حاصل آید لازم نیاید لغوی بودن بعثت نبی چه فواید
دیگر از آن که بدان چنانچه وجودش لازم است از انچه معارف الهیه است که غایت کلی بعثت است انچه معارف بغایت مشکل و عقول
اغلب ناس در وصول بادی در حقیقت از ان فاضل است بلکه معرفت با پایه است که جمیع عقل نبی معصوم و اعلام ربانی عقول مخلوق
بان مقام راهی نیست و هم چنین عبادات و وظایف شرعی است که عقل جزئی بجز ثبات کم و کیف انها نمیتواند تا اعلام خداوند
بوسیله از مسائل که بهتر است بعثت انبیا است بنابر این سیار عقل جزئی علم بجایای امور شرعی حاصل نخواهد
شد و شکی نیست که خلل در شرع موجب خلل در نظام دنیا و اخرت است تا انچه در شرع فرموده که میگویند خرف عباد
حال است این بعثت انبیا منتهی است حاصل فقر و مشقت ایشان اینست که در فروع امور عادی بهر نحو عادت و انچه از انچه که امارا
قطع علی و جزم بدیهی حاصل است که باید بهرین نحو عادت و ستم باشد پس خلاف ان خلاف بدیهه عقل است مثلا همین
که خونی را دیدیم بعین بیناییم باینکه ان و لا نطقه بوده بعد منتقل بهر کشته بعد چنین شده بعد طفل بعد همین جوان
گردیده و بعد از حصول این علم جزئی در عقل اگر کسی بگوید که ان جوان بدون این شرایط و اسباب نمیکون کردید سخن حق
بود نظری مخالف جزم بدیهی و هر چه چنین باشد غلط و باطل و منتهی و محال است و خرف عادت چون ازین قبیل است پس
ان نیز محال خواهد بود بطاعت بعثت انبیا نیز که منفرع بر او است محال باشد و ایضا اگر خرف عادت جایز باشد دیگر اعتماد
به جمیع امثال الوعی نخواهد ماند مثلا ضرر که ندان که خری در اصطبل بوده حال شخص حکمی میهند می و عالم فاضلی باشد
بطلمیوس کشته باشد و در پای چگون خون و جمل عظیم بکند انرا فواید شده باشد و بر هر عاقلی بد است که بخون انیکونه
امور از جمله خرافات و هذیان است حاصل که در فروع امور و فروع عادت بدیهی است و خلاف ان که خرف عادت باشد نظری
و کسی است که مخالف بدیهی و جزمی است و هر چه بدین نحو باشد منتهی القبول و غیر مجوز الحصول است و اعی کوی که از
فقر و شبهه استنباط دلایل میگویند میگویند که نبوت نبی نظریست و جواز صد و خرافات نیز نظریست
است که خلاف ان بدیهی است و منفرع بر نظری نظری است و در این مقام مخالف ضرر و کثیر میباشد و بالبدیهه هر چه
است باطل است اما خرف از ان بعد از نقل شبهه مرئوس جوابی از خود نقل کرده و لیکن گفته که اما ابو الحسن شرعی بخون
خرف عادت از ان جمیع الوجوه نمود و ان در ضمن چند مسئله است که انکه از ان الحسن قبول و احیاء
و علم و قدرت و شهود و فقر و موقوف بر حصول و ترکیب نیست پس جوهر فرد یعنی جزئی بسیطی که مطلقا در ان ترکیبی
نیست بلکه قابل تجزیه هم نباشد قابل انیکونه صفات همگی نیست پس بنا برین تقدیر فرد وی منتهی نیست که یکو لا تجزیه
موصوفه که در جمیع انواع علم جمیع انواع قدرت حتی انکه این جزو اکل علماء و ائمه و افاضه و قادین باشد و منتهی نیست که انسان موصوفه

عظمی

منتهی است و جواز باشد اعی کوی که پس از قرآن مردم چه خبر دارند که سنکر بنیاسا کو چکی بنیوت محمد مصطفی
صلی الله علیه و اله شود و هات به نبوت او بدهد یا تسبیح خدا کند و بینه و ترکیب طلب ندانند و ندانند و نکند و ایضا
گوئیم که این سخن و فتنی درستی است اید که کسی قائل شود باینکه در کل کائنات از عجز و ان و مافات و سبائط و مرکبات نفس مجزیه
باشد نامگی قابل علم و معرفت و حیاتی قدرت باشد و این حرف نزد ابی الحسن مسلم نیست و کذلک تا بغافل می باشد
امام فرمود ازین غیر ان مسئله تا باینکه هر چه حکما قائلند باینکه هر چه حصول شرائط ثانیه اصبا و اجابت اول انکه بی
حد مسلم از افاق و جوی باشد و انکه شکی نیست که بیضا و امکان باشد میسر انکه در فروع عادت و فروع عادت و فروع عادت
نباشد چنانکه در عادت بعد نباشد بجز انکه در عادت لطافت نباشد ششمی انکه سائری خلجی فیما بین دانی و فروع
مرتبی نباشد هفتمی انکه در عادت مغربا شد هشتمی انکه در مقابل دانی با در حکم مقابل باشد و فلاسفه و معتزله انچه
نموده اند که وقت حصول این شرائط ابصار و اجابت است و نزد اخلاص هم یا بعضی منتهی و اما ابو الحسن شریعت مدعیان نیست که بیضا
اصبا و وجود این هم شرائط واجبه نیست بلکه میگویند که هیچ مبصر نشود و با وجود اخلاص اصبا بعد بنا بر این شاعی
ندانند که نزد ما جبال شاهقه و اصوات عالی بنیاسا باشد و اما انرا از انچه بنیم و نشویم اگر چه هر شرط اصبا هم موجود است
یا انکه شخصی کور مغرب در مشرق مودی مشاهده نماید غماز مذهب ابی الحسن نیست که انچه از جمیع طبایع و قوی و
تأثیرات انها جایز است پس ضروری ندانند که کوهی که هر سنگ سیاه است یکدانه با فواید شود یا درود چگون خون کرد و هم چنین
جایز است که انسان حادث شود بدون پدید آمدن و امثال ذلک و اما فلاسفه قائلند با منتهی ان اگر چه برایشان لازم می آید
جواز بنا بر قول ایشان بجزا در حد و ثبات ان بنولد نه بنولد و انرا که دای انها اینست که بدن انسانی بنولد است از مفاد مخصوص
از عناصر و بعد بر هر زمان که غلط شوند و منتهی کردند و در مدتی معلوم و حاصل شود بسبب انچه از کفایت مزاجیه معذله
که تمام شود حد و ثبات بدن با نظریات واجبه است حد و ثبات نفس متعلقه بتدبیر و در این هنگام تمام میشود تگون انسان و بعد
از ثبات این نقل و انیکه تگون انسان بخورم قوم است پس میگوئیم ما نفی ندانند و ممکن است حصول اجزاء محض و صعبه عقاید مخصوص
با اختلاف ان اجزاء بخورم معین تا حاصل شود مزاج معتدل و بعد از تگون ان حادث شود نفس موقوف بر ممکن ممکن است پس
انسان معین بر سبیل تگون جایز است بعد از تجویز ان باید خرف عادت نیز در ثبات ایشان جایز باشد داعی گوید که نقل بطریق
مدک و جواب شبهه فلاسفه غشقی زهر که منتهی ما محصل مرام امام این خواهد بود که حق مذهب شرعی را دارم و اشعری قائل است
بجواز خرف عادت و اما ثبوت ایشان بر جاست و بمقدورات ان بر سبیل رد و منع منوجه شده و حق در جواب بطریق برهان است
که اگر چه غالب علل اسباب بخورم سبب است با سبب عادی است اما بالضرره هر امری از امور عادی منتهی میشود با بجان
بر سبیل غیر عادی زیرا که از انسانی بالاخره باید منتهی شود بفردی که توالد و تگون از نطفه که در صلب رحم انسانی پرورده
موجود شده باشد و الا لازم می آید دریا نسل و همچنین است افراد حیوان و نباتات و امثال ذلک پس چون بالضرره در
این اده بخورم اسباب عادی واقع گردیده معلوم است که ممکن است چه حال محال دفع و اچان میشود با انکه فعل خارقا اگر چه
از دست انسان جاری میشود اما بعد از خداوند واقع نمیکرد پس اگر میگوید که فروع امور کائنات بخورم عادت جاری
شده و اجابت است که بهمان نحو جاری شود معنی غیر ازین ممکن نیست و دانستی که در فاعل و در التسلل با بدیهه منتهی شود
بفری که بغیر سبب عادی واقع شده باشد و اگر میگوید که خداوند بر غیر این نحو اندازد سلب فاعل ناموزن از خداوند
پس مطلب ما که کفایت خرف عادت محال نیست و ممکن است ثابت کردیم اما انرا که فرموده است که حق مذهب شرعی را دارم و اشعری قائل است
که قائلند باینکه حد و خرافات عادت جایز است اما دلایلی نیست که دلالت کند بر این فعل خداست فاصدق پیغمبر معلوم شود

عظمی

بلکه احتمال دارد که فعل خود پیغمبر یا جن یا ملک و غیر ذلک باشد یعنی آن فعل را بقوت ربانی نکرده باشد تا بر خلق ظاهر شود که
 این مرد را زبان خدا آمده بلکه علی الظاهر هشت احتمال میزد که سبب صدور خارق عادت گردیده باشد که هیچ یک از آنها نداشت
 بر اینکه آن شخص بی غیر نیست و بلکه برخلاف آن دلالت دارد احتمال اول اینکه آن شخص مدعی نبوت یا خارق عادت یا
 بقوت بشری خود فعل او زده باشد اگر چه فرض کنیم که هیچ یک از افراد انسانی دیگر نتواند مثل آنرا عمل آورد زیرا که در
 مصرع آخر از عصاره ذریه از افراد البشر یافت میشود که در فن مخصوصی یا بعضی فنون اکل از آن بلکه مشای آن دیگر در آن عصر
 نیست پس چه میشود که آن شخص مدعی همان فردا اکل باشد و مصدر این خارق عادت شده باشد و دیگران نتوانند و حال
 آنکه نمی باشد معضوضش محض نیاداری و شخص خود باشد شاهد بر این احتمال آنکه شکی نیست که افراد انسان مختلف اند
 و القوی منها شد بعضی را می بینیم که مطلقا امیل بدینا دارند و همیشه و لغب بتحصیل امور اخرویه است اما بالطبع و المزاج نیز
 بجهت آنکه معرفت او را بر وجهی از دیگران است بلکه اعرف از او مشاهده میکنیم که برخلاف اینست و غالب دیگر و توفیقش
 با او در نیویست و بعضی که طالبان شهنشوند و نیویست بر مختلفه الهی و شایسته بعضی میل بشهوت تمام اطعمه دارند بعضی
 بالذات اعتدال می نمایند بر خیر و ثواب و اخلاص و بعضی ببدن و شایسته بخلایه و لباس باوه با ساس و همچنین بعضی
 بر قوت و برخی ضعیف و ناتوان و پاره عالم و دانا و برخی جاهل و نادان و بعضی زبرد و فطن پاره لغو و کودن و چون این نوع
 از اختلافات عظیمه را ایشان مشاهده متکثر است چه ضرر دارد که این نوع از اختلاف نیز در ایشان باشد که بعضی مصدر خوار
 عادت شوند و دیگران نتوانند سدا بر این احتمال محتاج است بر همان احتمال آنکه شخص از افراد برسد و در آن دنیا
 اما با استعمال او و هر چه که سایر خلق علم بان نداشته باشد مصدر خارق عادت شده باشد و این احتمال نیز مستبعد نیست چه چیزی
 کثیرا آنها نوشته اند مانند کتابی که قاسمی و کتابی که بکر شریعتی و غیر ذلک که او را خواص عجیبه و آثار غریبه میباشد
 که هر که کسی آنها را بر وفق آنچه قرا کرده اند استعمال نماید مصدر آثار عجیبه گردد که هیچ یک از معجزاتی که بجهت اینها اثبات
 نمودند نباشد چه ضرر دارد که این شخص مدعی نبوت نیز اطلاع کسی یا باطلاع جمعی از هم شور و خوار استعمال آن دو بهر نحو
 باشد و مصدر سارق عادت شده باشد و بعضی جواب داده اند که اینگونه احتمالات از قوه و اهل نیست اگر نه هر که بخیر میکند
 که میتوان بسبب استعمال او و در وید و شکاف و عصاره از دها نمود و مرده و زنده کرد البتة بحدی که کند که این اسما و
 زمین را هم شخصی با استعمال او و بهر فاد شده و ایجاد نموده باشد و حال آنکه بطلان این احتمال بدیهی است و این جواب مدعی
 است اما اولایا اینکه لزومی ندارد که هر که این را بخیر کند باید که این را هم بخیر نماید اما ثانیاً باینکه منظور مود بخیر احتمالاً
 و چنانکه از احتمال میدهد این نیز احتمال میدهد که کسی که پیغمبر یا فانی نیست چه مضایقه از این احتمال دارد و ادعا
 بدامت بطلان این احتمال مکابر است بل مستبعد است نه بدیهی البطلان پس چون جواب اینست که ما انشاء الله تعالی بعد از این
 تحقیق مینماییم که فرضاً ما بین معجزه و معجزه شعبه احتمال است و آنکه از باب ملل و اختلاف اتفاق دارند بر وجود اجانب
 و شیاطین و اینکه از ایشان پاره امور کلیه غریبه صادر میکنند که عادت جبار گشته برصد و دانها از افراد انسانی من حیث
 قرآن و اگر فرض اتفاق نداشته باشند احتمال که مبرود بعضی احتمال ابطال قول مدعی نبوت را که معجزه استدلال بر
 محض نبوت خود مینمایند پس از وجو احتمال اینکه این اعمال با عانت اجانب و شیاطین صادر شده باشد چگونه ممکن حاصل
 باینکه فاعل آن خارق عادت خداست که هر چه ظاهر از این پدیده ظاهر شده باشد و عجیب آنکه هر که بخیر میکند که چون داخل در
 مصرع شود و زبان او تکلم نماید و اخبار از مغیبات کند چگونه است که بخیر نمیکند که تکلم با عجم مصطفی صلی الله علیه
 و اله و ازین قبیل باشد یعنی حتی داخل ذکر شده باشد و بان حضرت تکلم نماید و همچنین تکلم شری و زغالته مشرور

و بشیخ سنک نیز مثلاً ازین مقوله باشد و چنانکه احتمال نمیدهند قرآن بان مضاحی که بشر علیر از آیتان عثال شده اند
 کلام جن و شیطان اعظم که اکل و اتم از همه شیاطین است باشد و از الفا و بیغ صلی الله علیه و اله نموده باشد تا مردم را بطریق
 ضلال و لغو نماید از شیطان که کارهای عجیب ازین نقل نموده اند مانند مردی که در فن خوشترانگور و نمودار کردن عرش بجهت
 این صیقلی و غیر ذلک و در فن جن و بدن میت و تکلم کردن بزبان میت و اسنانی است مشهور و در افواه و السنه مذکور
 و در عصر جناب ختمی ماب کفر و توفیق و اینها احتمال را دادند و آنکه در میان ایشان مشهور بود که هر شعاری یک جتنی از ذلک الفا
 ان شعر را و میکند لهذا خدمت از جناب شعر و خورشید که در این قرآن را با این مضاحی جن و زبان توانا نماید تا آنکه
 جناب با لادرباب و جواب ایشان در سوره شعر فرمود و ما انزلت به شیاطین و ما ینبغی لهم و ما یستطیعون تا آخر این
 بعضی جواب داده اند که اینها چون معصوم شده اند بر لعن شیاطین و دیگر احتمال نمیدهد که خارق عادت و معجزات ایشان با عانت
 شیاطین باشد چه اگر دشمن اعانت دشمن نمی نماید و این جواب بر وفق صواب نیست زیرا که عمل شیاطین احتمالاً خلاف اینست
 بهر منم که باشد چه میشود که خود را با بر طرد و لعن طاعتی نماید تا مدعی او و بعد از این جوابی است که ما بعد ازین انشاء الله تعالی
 بیان خواهیم کرد که اگر این خا بر باشد خدا لازم است اظهار آن را از این جهت و او را شایسته مردم بهر فعل متعین لازم نیاید احتمالاً
 بدانکه از باب طمس و طایفه مسایح حکماء هند و فلاسفه متفقد بر وجود ارواح از برای هر موجود و شریع نیز ناطقند بر آن
 زیرا که اهل طریقه فائزند باینکه ملک هست که موکل بر جبال است و ملک موکل بر حیوانات است و ملک موکل بر اموات است بلکه هر قطره
 ملک است و ملک موکل بر ذرات است و ملک موکل موث و همچنین است سایر موجودات که هر یک با ملک و درونی است از
 دو خائیتان آثار عجیبه صادر میکنند و کیفیت وضع و قرار دادن و امداد و تسبیح و نظم خاقانی بهر تفصیل ذکر کرده ایم و بعد
 از ثبوت ارواح احتمال دارد که صدور خوار و شخصی که ادعا بنوبت مینماید منی بر احکام طلسم کردن ارواح و تسبیح ملک
 موکل باشد نه از جانب خدا آمده باشد و منی از قوت خدا و تک صاد کرده باشد احتمالاً پیغمبر کفر اتفاق نموده اند
 بلکه کل معجزات از ادب و شریع بر اینگونه از برای اجماع ملک و انصاف کو کتبه تاثیرات مخصوصه و لحوال این عالم میباشد و در
 افواه و السنه ایشان نام دارند که از برای کواکب تابش عطایای عظیمه و سعادت محوسه و ذکاوت و بلادت هست و اتفاق
 دارند بر اینکه قرآن را آثار عظیمه و در این باب هم مبرسد و لحوال قرآن مختلف میشود مگر سبب فوج ثواب در نبوت
 مناسبه ها و همچنین کلا و طر فائزند بر اینکه از برای سهم الشفاده تاثر قوی و اعطاء سعادت هست و از برای سهم لغت
 و اعطاء مغارف حشر و قوت بر مغیبات و اطلاع بر خفایای امور و جمیع علمای احکام از زمان قدیم الی یومنا هذا از
 علمای اسلام و غیر بر اینچه مانع نموده ایم اعتقاد دارند و حکم میکنند بنابر این چه ضرر دارد که مدعی نبوت مخصوص شد باشد
 با صدور خوار و چند باعتبار اشمال طالع تولد او بر یکی از اصول مرسومه مثلاً بجهت اینکه سهم الغیب و اطلاع وی واقع گردد
 غیب بگوید و بجهت سهم الشفاده صاحب مغارف و اخلاق حمیده شده باشد امام فرزانی میگوید من خود شخصی را دیدم که
 هیچ یک ازین سعادت در اطلاع او نبود اما شعری یا نبیه واقع و در وجه تاسع طالعش بود لاجرم در علوم عقلیه و نقلیه
 بمنتهای درجه کمال رسید و حال آنکه مطلقاً احتمال شاق مطالعه و مباحثه که علمای لازم است شد و محمد زکریا در بعضی
 از کتب خود نوشته که شخصی بود بهر دهم که استخراج جتنی و ضمیمه را بر احسن وجه میکرد و بر اینحال ثانی بود ناد و سال بعد
 از دو سال این حال از ذلیل شد بالاخر بعضی از معجزات می گفتند که بشود که جن یا شیاطین و همین قدر دانستند بجهت او کرده
 باشند حاصل که بعد از قیام احتمالات مرسومه احتمال میزد که نقل صد و خارق عادت ازین مدعی نبوت نیز ازین قبیل باشد
 احتمال ششم اتفاق دارند فلاسفه طائفه صافی بر اینکه انلاک و کواکب مانند جادات نیستند بلکه حیوانات و ناطقند

علم و اطلاع بر جمیع احوال بر عالم دارند و نیز اهل شجر و طلسات مجرب است که هرگاه کسی مواظب نماید بخواندن دعوات مخصوصه
بشرایط مخصوصه که قرايد نموده اند بخلی نمیکند از برای درویش آن کوکب مدایع مینماید و با بمقاصد و اغراضی که در نظر
گرفته و مطالب و روبروی و زد و کتب احباب طلسات مملو از ان دعیه و از کاست و حکایات عجیبه درین باب دارند و کتاب نکلو
شاه کتابی است مشهور و از نفیقه حکایات در آن مذکور و در فیه میان این احوال و احوال سابق اینست که بنا بر اول تاثیر آنها
لذاتها و طبعها است بحسب و صنایع و اشکال فلکیت و بنا بر این احوال بسبب نشانی است که شخص بعضی خود بر حایند
انهار ساند با اختیارها و ارادهها فاما امثال و نظایر احوال اول یقینی الوضوح است چنانکه بر هر آن فن واضح است و نظایر این
احوال را نیز اگر چه در باب طلسات بعنوان یقین حکم کرده اند ولیکن چون اهل آن ناد و دعوای است احکام آن مشهور نیست
یقین بان نمیتوان نمود ولی خصم را محال میکند شاید نقل مدعی نبوت ازین قبیل باشد کافی است باید ستاد این احوال اثبات
نامر نبوت ثابت کرد احتمال هفتم مجرب مختصر یقینی و در فیه نیست هر چه خارق عادت باشد آن را مجرب گویند
و از جمله خوارق عادت غیبی است و این از برای کینه و منتهی بشیاء انسانی یافتند که لغز و غیبات میکنند و دفع هم
میشود پس چه میشود که مدعی نبوت از باب علم بخوم مثلا حکم نموده باشد و حکم موافق انفاقی افتد چنانکه پیغمبر صلی الله
علیه و آله اخبار معلوم بود دوم فرموده و انفاقی افتد از اینست بحسب شهادت و محصل امانات و زهاتی که از جانب مکرر
نبوت گفته اند و اما اگر چه در حلی بقرینه اشاره بجواب بعضی نمودیم ولیکن چون ماحصل تمامی شباهت با این بر دیگر کرد که چنانچه
دارد که شخصی که واقع از جانب خدا باشد دعای نبوت نماید و پاره از اعمال و الطواف افعال عجیبه از صادر شود که بصورت
مشبهه معجزات واقعیت باشد لهذا امر مردم مشبه شود و او را پیغمبر خدا فرض نمایند و اطاعتی کنند و او همه خلق را بر خدا
طریقه مستقیمه الهیه غوا نماید و لا بطریق احمال جواب گوئیم که در اینصورت یکی از چهار چیز لازم می آید که هر چهار باطل و فاسد
است زیرا که نمیکوئیم در صورت مفروضه یا خدا عالم هست که چنین شخصی هم رسیده و بندگان او را بطریق ضلاله دلاله نمود
یا نه اگر میگوئی که عالم نیست لازم می آید نفی عالمی و تقاشانه و ما در صد کتاب کشیم که در مسئله علم ثابت نموده ایم که واجب
لازم است که خداوند تعالی عالم جمیع جزئیات کلیات باشد و اگر میگوئی که عالم بود و مطاع شد که آن شخص مردم را ضلاله نمود
پس نمیکوئیم یا قادر بر دفع و رفع فتنه و فساد او بود یا نه اگر میگوئی قادر نبود لازم می آید بجز خدا و ما در مسئله قدس و تقدس
گفته ایم که خدا قادر بر هر چیزی و بکل می باشد و اگر میگوئی که عالم و قادر مردم و بود اما ماساحه نمود و منع فتنه او را نفرمود
نمیکوئیم یا مردمی را ضلال کرده و بشر بر و قیامی چند ایشان را خوانده خدا در روز قیامت بجهنم صدور آن اعمال ناشایسته که
بدعوت ان بنی کاذب عجل آورده بودند و هر چه یافتند که این حدیث خداست ایشان را معذب بجهنم یا نه اگر معذب بجهنم یا نه
لازم می آید که العباد بالله خدا ظاهر باشد چرا که او عالم بود که مفسد این منسده و بر ناکرزه و قدرت بر دفع او داشت و مع
دفع نفوذ مردم هم نمیتواند که این مدعی گوشت بلا شمه را اینصورت اگر جناب قدس الهی مردم را عذاب کند که چرا احوال
او را که در این ظلم محض خود بود و ما در مسئله عدل ثابت نمودیم که ظلم قبیح است قبیح بر خدا و انیست که اگر میگوئی که
در قیامت عذاب نمیکند لازم می آید باطل جمیع شریع حق و لا اقل شایسته با مدعیان دروغ کو را بر بالید بهر باطل و
منافی نظام کل است پس حاصل کلام این شد که اگر جناب بالا را باب مدعی دروغ کو را امتحان از فعل شعبده و امثال ذلالت از
اعمالی که تابعین و عاجز از اتیان بمثل آن باشند که زاند و عمل او را باطل کند یکی از امور مهمه که لازم می آید یا جعل خدا یا
بجز خدا و افعال تقاشانه را شایسته حق باطل و خلل در نظام عالم و مکی بدیهی البطلان و ضروری الفساد و ازین
جهت است که نمیکوئیم هرگاه همچو کسی از راه نروید دعای نبوت نماید و پاره از خوارق عادت بان استیانی که ماسا باقیان

نمودیم نه از جانب خدا بلکه از جانب همان اسباب و صادر شود بر خدا لازم است که او امتحان بنماورد و نکند که از دست
او جاری شود یا کسی را بر وی بکار و کمال او را باطل نماید یا مثل اثرها و در چنانکه حضرت موسی را کاش که سحر سحر و جادو
باطل نمود و دلیلی بود که قاعده کلیه و اصل صحیح و اثبات نبوت اینست که در این فاعله تمام است و کسی نمیتواند که از او نماید
و معذرات دلیلش همگی محسب ماده و صورت بی عیب است و تا این فاعله در دست نبوت نباشد اثبات نبوت نمیتوان نمود و چون
این مقام خیر اقدام است و لغزش اعلام فلا سفارذ اینها شد پس اگر تفصیلی در این مقام داده شود و در فیه میان مجرب و صحیح
محقق کرد و بیان کنیم که مجرب کدام و صحیح کدام است بسیار مناسب است و انرا در ضمن و فصل بیان میکنیم **فصل اول**
در بیان معنی مجرب بدانکه مجرب در لغت عرب بمعنای عاجز کننده است یعنی کسی که سایر خلق از کرم مثل ان عاجز باشند و
پیغمبر یا صاحب این مجرب باشد یعنی باید در وقت ضرورت و زمان مناسب ممکن از اتیان بان باشد تا نتواند نبوت خود را
بر مردمان صاحب انصاف اثبات نماید پس پیغمبر عارف از خود نبوت از افراد انسان که معقن باشد از کرم کاری که سایر مردم
لذات عاجز باشند **فصل دوم** در بیان شبهه که علی الظاهر بر این تعریف وارد می آید و جواب این شبهه اگر کسی گوید که
علی الظاهر همین تقریف صادق می آید بر شخصی مباح و شعبه باز و چشم بند و منجی بعضی و فانی اخبار غیبیانی میکنند که
سایر ناس محسب عارف و ممکن از ان نیستند پس منبری که فارغ باشد میان مجرب و انبیا و عمل این جوره اشخاص دروغ کو چنانچه
بود و مردم از کجا بدانند که این شخصی صاحب این خارق عادتست پیغمبر خداست یا نه بلکه سایر و کامر و منجی است جواب گوئیم
گوئیم حق اینست که عوام الناس عاجزند از درک کرم و فیه میان سحر و مجرب و غیره و فیه بین ایشان هم ضروری ندارد زیرا که
عوام بر تیز اعتراف بعدم فهم خود را مثال امور دارند و اغلب وفات و خیل درین کوفت و انوار بلکه تابع خاص و علمای خود میکنند
همچو خاص قصد بکنند عوام الناس قبول مینمایند بنا بر این تهمید ان ایشان و فرق نکردن جنابین و امر ضروری لازم نیاید
فسادی مزین شود چه اغلب خواص با قطع نظر از ملا حظه مجرب باندک و فنی میتوانند فهمید که این شخصی مدعی از جمله اهل
الاس است یا نه غرض و هدایت خلق و راهنای است یا انکه از مردمان مرفوق و دنیا دار خود نمائند یقین است که امثال او
بر مردمان زهره مشبهه نمیشود و ازین جهت ما بعد ازین انشاء الله تعالی و اثبات نبوت خاصه بیان خواهیم نمود که یکی از
علامات صدق نبوت بنی اینست که تابعین او مردمان صاحب فهم و ذریه و دانا باشند تا نتوانند فیه میان مردم خدا و زنده
مرفوق و تفریق میان مجرب و صحیح نمود و اعتباری بایناعت و قصد بکنند عوام نیست و علاوه بر ان حکمای محققین و علمای راسخین فیه
ما بین مجرب و صحیح عیان گذاشته اند و برهان عقلی قطعی نیز بر ان قائم است و ان اینست که مجرب باید مرفوق بتقدی باشد یعنی
ان مدعی دعای نبوت نماید و ان خارق عادت را بر طبق ادعا شاهد مدعا خود سازد یعنی بگوید که من پیغمبر خدا ایم و او مرا
فرستاده که شما را هدایت بسوا و کم و این خارق عادت را مجرب من قرار داده باین معنی که این فعلی است که من و اوقات خدای
بعلمی و دم احکام از موجودات از ان خدا نمیتواند این فعل را بجای آورد و چه امر نسناده و همین دلیل و شاهد من قرار
داده و اگر کسی دیگر را ممکن از اتیان بان کرد اند خلاف مدعی خود را بعمل آورده خواهد بود پس و اینصورت بدیهی است
که نمیکند ان مدعی نبوت بر طبق همین ادعا اظهار علی را که که سایر مردم از ان عاجز آمدند و نتوانستند که مثل او را بکنند باید
ان شخص پیغمبر خدا باشد و الا بر خدا لازم است که نکند از این عمل اندست و جاری شود یا یکی را بیکار و دیگر را مثل اثر اعمل آورد
چنانکه موسی را کاش که سحر سحر و باطل و ناچیز کرد تا ایند همینکه نکر معلوم است که از جانب و سنه و الا لازم می آید که خدا
خود مردم را بضاعت و عواید و کتاب و فعل قبیح انداخته و او را شسته باشد زیرا که اگر سحر و کینه و امثالها اسباب سحر و کینه
خود را بپنهان نماید و علی الظاهر عمل و بلا اسباب عجل آوردند مردمان بی انصاف و فو فی کیفیت سحر و کینه را بگویند

از مجهولات از معلومات بنظر استدلال کسب کرده و پاره دیگر از کسب نگرفته اما قابل هست لیکن استعداد و فریبگی را
ندارد که نفس تواند آنها را کسب نماید و بفهمد بلکه محتاج است به تعلیم از غیر و انداخته علم که فارغ از تحصیل
مستغنی از معلم شده اند و اما مرتبه بالاتر از انوار است که نفس را از کثرت مزاولات کسب علوم ملکه و اسخه و
فوت کسبانی هر سه که اینها هم کسب نموده و تواند بقوه خود بدون تعلیم معلم کسب نماید مانند بعضی علماء
حکمای محققین که بهر علم و بطکامل بهر مایه اند و در مسئله از مسائل که بر ایشان وارد شود تواند بقوه نظیر
از مسائل معلومه غریبه خود را استنباط نموده و اما در مسائل از با الفاعل تحصیل نموده اند اما مرتبه بالاتر از انوار است
که هر علم از برای نفس حاصل شده هیچ مسئله نظیر بهیچ روی نباشد و بعضی شرط کرده اند که در این مقام باید همه مسائل
مشهود عقلی و بی باشند و التفات بمسئله مانع التفات بمسئله دیگر شود و اینها بدین مقام و مرحله میرسد
نه محل خلاف است که نظر از اعتقاد آنکه هر سه محقق سید شریف قدس سره میگویند که شاید این مرتبه از برای مجتهدین
از جلیبا و بدین در دنیا نیز حاصل شود و اما محققین از علمای تانی با خلافت در محقق این مقام از برای نفس نیست عیناً
که انانی که میگویند حصول این مرتبه از برای نفس محال است پس بقوس انبیا را در چه درجه از درجات سابقه میدانند
غایت امر اینست که بگویند در مرتبه درجه عقل بالملکه باشند یعنی از برای عقل بالفعل مراتب تکثر اولی و وسطی
و منهائی قائل شوند علماء را در مرتبه اولی و وسطی و انبیا را در درجه قصوی از ان قرار دهند و این سه مقام
است که میان عبد و مولی قرار داده اند البته خط عظم نموده اند و با انساب چه نسبت است و قطره را با دریا چه
برابری و حقیق بقیق اینست که حقیقت عقل المستفاد بعضی علم بکمال است و نه نهائی نیست بلکه ان عبارت از ملکه
استخراج بکل معلومات مکتسبه و فقه واحد و در ضمن شناخت مسئله واحد و همه انبیا استنباط و هیئت خود در هر حال
و سپردن امانت خلاف همین عمل نمیکردند چنانکه از سیدنا ابوحنیفه امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله در حدیثی که در میان ما روایت کرده اند بگوش من گذاشت و سخن من فرمود که از ان هر را با علم نشود
از هر بابی از ان هر را با کشته کردید بلکه اقوی اینست که از برای هیچ نبی و وصی نا این مرحله حاصل نشود و اما قایلین
بمخالف خلاف مشرف نخواهد شد و حقیقت از ان و عینه که در قرآن وارد شده همین است از پیغمبر صلی الله علیه و آله
احادیث کثیره مستفیضه وارد کشته که ان جناب فرمود من از خدا خوانم که ان گوش علی باشد و از ان است که از ان اخبار
سلام الله علیه هم اخبار منوال است که پیغمبر علی صلو الله علیه و آله و همچنین علم ماکان و مایکون را داشتند و
دلیل عقلی قطعی نیز ان قائم است زیرا که فائده نبی و وصی دفع احتیاج ناس است از هر بابی خواه علم باشد خواه عمل و شخص
جاهل اگر چه در بعضی از مسائل جاهل باشد چگونه دفع احتیاج میشود که بسا باشد که شخص قابل مستحق طالب معرفت
ان مسئله شود که نبی را نمیدانند لابد باید ان نبی و جواب طالب بگوید که من هم مثل تو جاهل و از ان عید انم پس خوب نیست
که نبی و وصی ان که از برای هدایت ناس مبعوث شده اند باید جمیع مطالبی که علم ممکن بدانها تعلق میکند بدانند تا توان
هر کسی را هدایت نموده بمقام معلوم و رسانند و از این مقام بود که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود سلونی عما دون العرش
و سلونی قبل ان نفقدونی اگر گویند که کفایت علم ماکان و مایکون را میداند اینست پس چرا آنحضرت سؤال دامعید بمقام
العرش کرد فرمود که سلونی عن ما دون العرش جواب گویم که نفیید بعبارت و ملاحظه احوال سالکین بود زیرا که ایشان
قابلیت زیاده از انرا نداشتند و حق اینست که مرتبه علم همان است که در از عرش نیز اصل و منبع علم است و احادیث اخبار
بر این مضمون مستفیض و شایع است و همینکه عرش منبع شایع فرشتگان و اولیاده الحاصل حصول نفس این مقام و

و این سخن است که در حدیثی که در میان ما روایت کرده اند بگوش من گذاشت و سخن من فرمود که از ان هر را با علم نشود

حصول این درجه از علم از برای اعلام ممکن است و دلیل بر امتناع نیست و سخن سید شریف غیر از محض استنباط است و جمیع کتب
و جمیع عقول از علمای عادل متدین که احتمال کتب بر ایشان نمیرود ادعای حصول این مرتبه را نموده اند تا با انبیا چه سدا و انچه سید
حیدر امین در کتاب خود میفرماید که والله بالله اگر چه در انها ملامت دارند و انچه عالم قلم کردند عشری و اعشار علم را خواست
نویسند نمیتوانند و ان را مؤکد باین مغلطه نیز نموده عقل نیز باید چنین باشد احادیث نیز این مضمون وارد کشته چنانکه بعد
از ان انشاء الله تعالی خواهیم نوشت پس مطلب هم موافق عقل است و هم مطابق نقل بلی نفس محقق تحصیل حکمت نظیر و تکمیل قوت
نظیر این مرتبه نمیرسد باید تکمیل قوت علیه نیز باشد و انچه عالم و موجب خلوص نیست و عمل کرد و عمل خالص باعث بر دفع حجاب
که سبب تکلیف و انکار نفس است شود و علوم نیز که مبررات اعمال صالحه اند و بر اصل افتد و شهود غرض هر دو در صدور
اطلاعت و ایند و قوی ظاهر و مدارک باطنه سر از فرمان و نیز پیچند و حقیقت شکر منعم که عبارت از صرف عبد است جمیع اینها
که منعم خبثی و عطا فرموده و در همان مشغلی و خدشی که برای ان مقرر گشته باشد بعد از ان معتاد بندگی واقعی صورت گیرد و بعد
است که مادامیکه علم کامل نشود عمل خالص بهل نیاید و وقتی که عمل خالص باشد حقیقت بندگی صورت نمیدد و این البته باید این
مقام و این مرتبه از برای نفس ممکن الحصول باشد اما مرحله بندگی ممکن الوصول کردند و همینکه اصل اعتقاد بندگی حاصل شد البته
اواده وی و در تحت اواده الهیه مضاعف و نابود کردند و در ان مقام قوت عقلی نفس نیز در غایت کمال خواهد بود و بعد از ان تکمیل
قوت درک و قوت تحریک انفعال لفظیه معنی و معنی لفظ و تبدیل حقیقت بصورت و بالعکس هر دو از برای وی در نهایت است
محصل میشوند و الا ان سبب نیست و مشاعر ظاهر و باطنه و طبع و ضغایر کردند و در این صورت سر حاکمیت در نفس جمیع
شود یکی انکه جمیع معلومات دامن خدا الله بدانند و مانی که کلام خدا را بشنوند و ملائکه را ببینند سیم انکه طبع او شود ماده
کائنات باذن خدا پس در مقام بخلی نفس بصورت معقولات و افعال وی و عقلی فقال که زبان شرع او را جبرئیل نامند حکما
گویند که قوت تخیل در ان من مضرب شود بسوی قوت عقلیه بعد از انکه هر سه در قوت عقلیه در قوت نفس
بعنوان کلیت در قوت تخیل در ان من مضرب شود بسوی قوت عقلیه بعد از انکه هر سه در قوت عقلیه در قوت نفس
عقلیه را کردند و ان نور بر میآید بصورت شخصی از اشخاص انسانی که افضل انواع محسوسات جوهر است و کمال حسن و جمال
و اگر فانی و احکام کلیه باشد بصورت الفاظ مفرد و محفوفه که قوالب معانی مجزیه است و کمال بلاغت و فصاحت و چون انطباق
و در ان مقام منتهی بصورت کوزه در غایت قوت و ظهور بود و اکند منتهی ان صورت را بحسب مشرب و بچشم که صورت و ان همد
بحسب بصورت الفاظ مدد بحسب سمع کردند و چنان مشاهده شود که شخصی در کمال حسن و بهاد و بر اینها کلاهی در
کمال فصاحت و لغایت نماید و از انجا که فاضله عقل فعال علوم و احکام را باذن خداست پس شخص در کمال فصاحت و لغایت
خدا و الفاظ سمع کلاهی باشد از جانب و سبحانه و چنانکه در عالم حس و مادیات اول شخص مادی در خارج دیده شود
در عالم معقولات و موجودات نوریه مجزیه باصطلاح حکماء بعکس این صورت بند یعنی اولاد ذات نوریه معقول کردند
بعد از ان محسوس شوند و چنانکه مادیات بعد از معقول شدن قائم بذات خود نتوانند بود بلکه قائم باشند بنفس غافله
همچنین ذات نوریه بعد از محسوس شدن قائم بذات خود نباشند بلکه قائم باشند بحسب مشرب و این حرف را خبر بحسب
ظاهر و در دایمی مستحسن نیست بلکه اقوی اینست که معقول مادی تفاوت با معقول نوریه از ان یعنی ذات معقول
نوریه در حدیث نزول غایت امر اینست که بصورت جوهری کردند و در این صورت انهارا چه احتیاج است که تعلق از انجا
بحسب مشرب و بهر مایه اند و اگر تعلق واجب باشد لازم آید که در هنگامیکه حس مشرب نباشد مانی که جوهری است نزول نمایند
و این سخن است خلاف عقل و نقل بلی الفاظ مفرد و کلیات منقول باشند مضایفه نیست و اما ملائکه که در حدیثی که در میان ما روایت کرده اند بگوش من گذاشت و سخن من فرمود که از ان هر را با علم نشود

می و در آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از اینک می آیند بامری که آنحضرت میدانشند از آنکه تحقیق که میداند
من که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرد و نبود از علم و چیزی که علی از آن گرفت و آنحضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که مرا با تو چه کار بود ای مرد که ترا داخل کرد بمنزل من آنحضرت عرض کرد که قضای الهی مرا داخل کرد بمنزل من آنحضرت
فرمودند پس بفهم آنچه را که میگویم برای تو بدست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبی که بمکه مراجع رفت از این
پایین نیامد تا آنکه بقلم فرمود و در اجناب فدی علم آنچه که بوده است و آنچه که بعد ازین خواهد بود آمد و بویستیا
ازین علم مجمل که نفسانها در شب قدر می دید و همچنین علی بن ابی طالب علیه السلام که تحقیق که دانش مجمل علم را که نفسان
در شب قدر می دید آنکه بود رسول الله آنحضرت عرض کرد که یا بنودان مجمل آنرا فیضی آنحضرت فرمود بلی بود ولیکن
می دیدن آنرا از جانب خدا در شبها فدی بسوی پیغمبر بسوا و صی که بکن چنین و چنین بخوبی بودند که دانش بودند که مانده
که بچه بخوبی کند و آن عرض کرد که نفسانها از این برای من آنحضرت فرمودند که من رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر که حافظ
بود بجملة علم و نفسان آنحضرت گفت که پس آنچه در شب قدر برای او می آمد علم بچه چیز بود فرمودند که آن امر بود در آنچه
میدانشند و اساتل عرض کرد که پس آنچه در شبها فدی برای او نازده حادث میشد غیر آنچه بود که پیشتر میدانشند از آنحضرت
فرمودند که این سؤال از جملة چیزها نیست که امر شده بودند بکتمان آن و نمیدانند نفسانها که سؤال کردی تو مگر خدای
عز و جل سائل عرض کرد پس یا او صیامیدانند چیزها که انبیاء عیندا شد آنحضرت فرمودند و چگونه میداند و صی چیزها که
و صی که نه نشده با و سائل عرض کرد یا ما را می رسد که بگوئیم احدی از او صیامیدانند آنچه را که وصی دیگر نمیداند فرمودند
نمی بینم مگر که علم و در جوف وصی و است و جز این نیست که ملائکه روح نازل میکردند و شب قدر و بجهت که فیض
عباد میکنند سائل عرض کرد که آن حکم را عیندا شد آنحضرت فرمود بلی میدانشند و او ولیکن استطاعت عبادت و شایسته از آن
ندانشند تا آنکه در شب قدر و ما مو میگردند چکار کنند تا سال آینده سائل عرض کرد که من کار را اینقدر ندانم آنحضرت فرمود
هرگز کار را این نمیدانند تا آنکه سائل عرض کرد یا اباجعفر یا امیرانی تو که پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که می آمد و از او می
فدی چیزها که عیندا شد از آنحضرت در جواب فرمود که حلال نیست از برای تو که سؤال کنی از این امام علم ما کان ما سیکون پس
نیست که بپرسد نبی نه وصی مگر که وصی که بعد از او است نمیداند و او اما این علی را که تو سؤال از آن میکنی پس بدست که عبادت
و جل با و دارد از این که مطلع سازد خیر و صیاد بران مگر خود او صیاد الحدیث دلی گوید که این حدیث شریف اگر چه مشکک
بروفا کثرت و لیکن فیهیدان لبیامشکل است سائل نیز از امیران یا امام علیه السلام نموده که شاید حقیقت امر را بنهند
و امام علیه السلام هم در دید و در جواب و فرمودند که حاصل آن این بود که ما بین اینک و شب قدر علی نازده بر پیغمبر
آن وارد شود با آنکه علم ما کان و ما سیکون را دانشند منافاتی نیست زیرا که علم اول کلی و مجمل است و در شب قدر تفصیل
آن ظاهر میشود سائل حقیقت این سخن را نفهمید و بکنه آن نرسید و باره عرض کرد که مگر چهل آنحضرت مفصل بنویس یعنی
معنای آنرا عیندا شد آنحضرت جواب داد که میدانشند امام امور و بعد بنود و در شب قدر علم بعد حاصل میشد نه باصل علم و
فرقی است بین علم شیعی و علم بعد از آن در آن شیعی سائل چون سؤال کرد نموده معلوم است که حقیقت جواب را نمی فهمد فرمود
که بر تو حرام است که ازین مقوله سؤال کنی تا آنکه بدانی بلکه در آخر فرمود که خدا تعالی با فرموده از اینک غیر از او صیاد ازین مقوله مطالب
مطلع شوند و حق اینست که بگویند مطالب علوی بنان نیست تا محوری ندانی اما اصل مقصود که عباد را از رسیدن نفس
انسانی بعامانیکه علم با کان و ما سیکون بهم رساند از این اخبار مستفاد میگرد و ولیکن این مقام را نیز طوری عرض می باشد و بدین
جهت مراتب انبیا و در جات ایشان متفاوت میشود هادایت سالی کسی دو بیان تفاوت مراتب انبیا و اولیا بر بنویس و

و اما آنکه هاربان طریق که از جانب تبار لاریاب خبر را میگردند بعنوان کلی بر سر کوفتند بنی و رسول و امام نبی است
که خبر را در شوق از جانب خدا و انهم بر در و سلم است یکی است که بعد از خبر را در شدن ماذون نیست که غیر از امام خبر را کند همین
مبعوث بر نفس خود است بخاور و غیر نمی نماید و در آنکه که بخاور و غیر نمی میکند اما درین محد و کتاب نازده ندانند مانند لوط علیه
السلام که نابع شریعت بر همه علیه السلام بود دیگر و از شریعت نازده نبود بلکه شریعت بر همه علیه السلام را بر هم میرسانید که
بعضی از انبیای بنی اسرائیل که خلق را بشریعت و وسی علیه السلام دعوت مینمودند و رسول است که از این و کتابی باشد و از این
بر در و سلم است یکی آنکه مبعوث بر کل خلافت است و دیگر آنکه مبعوث بر بعضی است کم از آنکه واجب الموده جمیع موجودات تمام
کل و جامع جمیع سبب است آن خاتم باشد چنانکه تحقیق از آنخواهی دانش پس سائل فوق بنویسند امام حافظ شریعت
و رسول است آن نیز فوق مرتبه نبوت است و ازین بود که حضرت خلیل از رب جلال بعد از وصول بدست نبوت و در ملک
استند عاقر نبی امامت نمود بقوله تعالی و اجعلنی اماما پس چنانکه یک شخص میشود که هم نبی باشد هم رسول میشود که امام
نیز باشد که سر شرف در یک شخص جمع گردد و میشود که بوصف امامت مخصوص باشد نبوت و سائل که دانشند باشد
مع ذلك و نبوت و فوق نبی و رسول غیر خاتم باشد زیرا که عدم انصافان بد و وصف نبوت و رسالت بجمانی خارج است
مانند ختم شدن و صفین نه باعتبار شرفیات معنوی مثل اثمه اطهار و او صیاسید مختار سلام الله علیهم که با عفا و طایفه
محققه شیعه می و تمامی و از ده نفر و صیاطا هرنا فضلند از جمیع انبیا و مرسلین غیر سید المرسلین صلوات الله علیه
و همچنین شرفند از کل ملائکه مفرقین با آنکه نبی و رسول نیستند اما مرتبه انبیا و در سلم رسیده اند بلکه
بسیب ختم شدن آن دو و وصف است بجناب خاتم الانبیا صلوات الله و سلامه علیه و علی واده و جعفرین و کفایت خبر را در شدن
مرایا از نبی و رسول و امام از جانب خدا و سالی موافق اخبار ائمه اخبار بدین پنج است و از آن فرقی دیگر فیما بین هر سه
فتم ظاهر میشود اما بنی است که مطلب در در و قای صادقه را و بنمایند و صدای هم بکوش و می آید که مدعا را بر او میخوانند
اما معاینه ملک انبی بپند و رسول است که آنها را از بعد از او و ملک را هم می بیند و امام صدرا میشود و اما در خواب
نبی بیند معاینه ملک انبی بپند و چندین حدیث در کتاب کافی بهین مضمون مذکور است فاما در کتاب المعاد مولانا
محمد باقر مجلسی رحمه الله در نفسان انزلناه میفرماید که احادیث نبیها وارد شده که ملائکه روح در شب قدر بر امام زمان
وارد میشوند و آنچه برای هر کس درین شب مقدس شده بر امام علیه السلام عرض میکنند و در کتاب کافی از علی بن ابی حمزه از
ابو الحسن علیه السلام روایت نموده که از آنحضرت شنیدم که فرمودند هیچ ملکی نیست که از آسمان فرود آید و امری مکرر آید
میکند با امام پس عرض میکند آن امر را و و مختلف ملائکه از نزد خدا تعالی بسوی صاحب این امر خلافت است و این مقوله اخبار و علی
الظاهر منافاتی با بیان مرئوم که امام ملائکه را نمی بیند دارد مگر آنکه چنانکه اخبار را بر آنکه عرض با امام میکنند و کوش
امام عرض ایشان را میشنود اما روایت نفای نمی آید و الله اعلم هادایت سائل در بیان معنای خاتمیت را بیکه متهماد و جبر
کمال انسانی بلطانی موجود اما کافی هم است بدانکه اشرف از همه موجودات مکانیه نشاندند جمیع کالی مرئسان را بالا از
مرتبه نبوت نیست زیرا که است کال انسان چنانکه دانشند محسب و قوه نظری و علی است و این و قوه هر کدام منشعب میشوند
بقوی متعدده و در نفس قوای نظریه قوه عقلی است سایر قوای علیه خدام و علة اویند و دانشی که کمال قوه عقلی در و چیز
یکی حصول جمیع معقولان و ادبا العقل است با لاف علم بشری و دیگری مستخرج شدن سایر قوای مذکوره بجهت بیکی متشاد و باشند
و مخالفت و نکند و کمال قوه فاعلی در و چیز است یکی قوه ناشر بر غیر که ناشر شجاعت بالان و اسباب طبعیه نباشد و بپا نهاد
و طاعت سایر قوای علیه را و از این کمال قوه نظریه بکلیه بر و جاتم فطری است بد و خاصیت را که نفس یکی قوت عقل

که ان اثر انداز نفس ظاهر شده و میسر از انقسام و انواع سحر است که مبتنی است بر کمال ثبوت و هم وضعی نفس از توجه
بمشاغل عایق چه در حرکت فلسفه و غیره است که نفس لطیفه انسانی از جنبش و رواج فکریه است که چه بدید و امر از قبل قفل
نسبت بدین باشد پس لا محاله از برای ان نفوس در حیات واقع ناشی خواهد بود و لهذا هرگاه توجه خود را از همه حوائج غلبه
سازد بغیر خاص و منظور الیه مخصوصی هر قدر توجه وی بجانبا و زیاده شود ان اثر انداز نفس در ان بیشتر باشد و در
احکامات منظر و نفوی که در علاوه بر ان نیز نفس در حالت صفای اگر چه بطریق خلاف شرع باشد انچه از ان بطلان و انشا
ان بروحانیت عالیه ان زیاده شود بلا شبهه در ان وقت از آثار غیره ظاهر گردد که در حالت غیره نباشد و انچه در امور ملکیت
و مشاغل نبویه ظاهر نمی گشت پس در انواع سحر است که مبتنی است بر خواص او و بهر معنی و بنایه و حوائج و از این قبیل
است خواص اجار و جوار و غیره و همچنین حیواناتی که از بعضی بعل میا و گردند و کنگر اعدای که وفوی میگردند و بجز
عجربین رسیده که آثار غیره را با حاضیه از انشیام و غیره بمنصه ظهور داده و سوان را در این فن خاص کمال مهارت میباشد و اغلب
سحرهای ایشان ازین قبیل است چنانچه سحر است که مبتنی است بر استعانت با روح سفلیه مستاده بجز و شیاطین و ان
ظاهر است بچشم سحر است که مبتنی است بر دستی و خفت میدمانند عمل حقه بازان مشتمل بر سحر است که مبتنی است بر
منزله و تقویات و اعمال کفرانیز و ترك ادب است با موری که واجب العظمی هستند مانند کفر گفتن و قرآن سوختن و العیاذ
بجوهر عمل کردن و بخل انداختن و امثال ذلك هفتم سحر است که مبتنی است بر اعمال و اشکال هندسیه و کوبیدن کجرا و انشا
نیز از بعضی قول است که از انچه استعانت با غیره که مبتنی است بر ضرورت بطلان خلا هفتم سحر است که مبتنی است بر اطعام
طعامی یا دانی که موجب ذل و عقل باشد و در ان طبع گردند و او را سحافت درای هر سحر است که در ان سحر است که
که خوانند خوانند و بهر طریق که دانند دانند و در مزاج وی مریضه تصرف کنند که سحر است که مبتنی است بر
اکاوتیه و توفیق و انواع خدعه و مکر و فریب از انچه است بخوبی و استیلا بر قلوب بعضی از ضعفا بجز و در ان سحر است که مبتنی است بر
مزاج ایشان و سحر است که مبتنی است بر نقال و قطره و ان نیز مفسد است انشا و کبره بفرین همه است علم فراست است
و ان دو و جاست و حافی و جسمانی و دویم علم و عمل است سیم علم اختلاج اعضا است چهارم علم شایه بنی است پنجم علم ضرب و اجار
است و ششتم علم طر و ف مخصوصه است از عفت اطراف ایدی و بکده داشتن اثرات و در مقابل و و امثال ذلك و وضع بعضی از
اعضای بدن خود را بر بعضی اعضای دیگری چنانکه عادت است ششم نظر کردن در خطوط و شاخهای که در کتب است
و یا مایه ای است هفتم علم است که ما خواند است از کیفیت طیاران طیاران از انشیام خود و همین ملاحظه کیفیت اصوات ایشان در
عین توجه به انچه ایشان یا انحراف از ان و ازین قبیل است ظهور حیوانات بر سر راه ایدی از جواب است چه مقابل محقق
که هیچ یک از این اقسام مذکوره موجب اعتلال و اباب کمال و انانی که فی الجمله ادراکی دارند نمیکرد و اما انواع افعال العقول و لایتن
جلست سوان و پاره عوام الناس که کول دن مشایخی چون عامه ناس و بجز باحوال نفس و مدارج و قیاس معنویان نیست
نمیدانند که شخص کمال کینست صفات کمال و نقصان چیست و بعضی ناره از خوارق عادات از شخصی و از انچه کمال و مفرین
میدانند اگر چه معرفت معنی و معاد و باسعاد و شناخت هر دو در کار و یوم معاد خود دارند باشد بلکه نماز و روزه
خود را ندارند و اما عارفین معارف یقینه و ادب رسوم و تهنیه و امثال ذلك بل صد هزار ازین بالاتر مطلقا منشاء اعتنا
خواهد شد مادامیکه کیفیت شد و او را شاد و استقامت سلوک طریق سداد او را ملاحظه نمایند و بلند مرتبه او را در
مطالب حق مشاهده نکنند و بعد از ملاحظه استقامت طریق و وصولی بمقام تحقیق و احقین مرحله هدایت عباد
و او را شاد ناسخ کنند و طوفاطاعتش را بر گردن نهند و از انکه او ادعای این مرحله را بکند یا نه و ازین جنبه همیشه داعی را در نظر

هست که فضل مشی و در کتب صد و در معجزه و سحر نبوی هم فاما چون علوم از معرفت کینست صد و در معجزه و سحر و طباع اغلب
باعتدال طلسمات و نه خجالت مایل و عمل سحر نبوی است که اول است لهذا بقدر مذکور افشار رفت و در سالف ایام و لامها قبل
از ششصد و نود و شصت محمدی صلی الله علیه و آله عمل سحر و طلسمات در میان اهل عالم بسیار شایع و مشهور بوده و اغلب کمال
طائفه فلاسفه ازین قبیل اعمال بوده و تا اثرات کلیه نیز بر اعمال ایشان منطبق شده و مجموع خوارق عاداتی که در کتب کما می باشد
میکرد بده صکی و شامی از باب اعمال طلسمات است که فریب هند و علوم است و اما عاقل و موثمن در اجبه تشکیک از سنک و جمادی
که بدست نیشتر از انشاید یا از طلا و نقره ساخته و در میان انش از انکه اختراعات چه حاصل خواهد شد و انچه که هزار و کونین
عادت از ان ظاهر شود از خارج البینه معلوم است که سنک جامه است طلا و نقره باطلری و بیکر و ستورند اگر انرا با انچه کنی و عمار
نوع از ان بدینها بر مانی مشعر ان ذیت می شوند چه جای انکه اثری و شری یا ازین و ضروری بکسی توانست سنا بیند و بدیهی
است که اگر اثری از ان بروز نماید از عمل ساحر است که ان و امثالین شمر با مظهر این ضرورت گردانید و اما اگر کسی را بهر بهی که نهایت
معرفت بمبد و معاد خود دارد و علی الدوام و الاستمرار در ذکر و خوارق عادت و در کاد و میناید و دنیا و مافیها را
بالمعز و فراموش کرده و خیال از خوارق عادات را در طاق نیستا گذاشته و وجهه منت خود را معترف و خیر دنیا و اخرت خود و خلوق خدای
نماید و بدینا قیام و حقایق خود را در کمال مهارت و بصارت دارد عقل سلیم البه حکم میفرماید که این شخص از جمله مشرکین
و کاملین است و واجب است که سخن از ان شنیدن و اطاعت و از گردن و از حسن انفاقات است که اغلب و ذات اشخاص که مشرک
سحر و کلمات و شعبه و امثال ذلك میگردند کینست و بی ادراک و در ان تکالیف و خیرات و افعال قبیحه شیعین را که میباشد و
اثر کفر نرزدنی و بد عاقبتی از انصیه حوال خسران مالتان ظاهر و هویدا است و سرکارشان در اکثر ان با طائفه دشمنان است
همچون که با انشیا می و در تباهی احوال ایشان نیست بلی که هفت که بعضی از احفان جاهل را توانند فریبند و اگر فرض توان کرد
سحر از ان بدیشان بعد از دعوی نبویه و زکند دانستی که بر خدا لازم است که در ان صورت و اوستا که از انیان بجز و عیون
نساند و اسباب ابطال انرا در فضا ماده فرماید که عمل او را باطل گردانند گفتگو درین است که بر فرض شد بر تنگ هم صاحبان فهم و
بصیرت را می توانند از راه بر دین که عرض از انیان بجز و خوارق عادات نیست که شخص شود که ان شخص مدعی از جمله مفریان
با رنگه احد است و در دعوی خود صفاق است و بلا شبهه این در وفی ضرورت و نشود که ظاهر و با انواع کمال صورت و مفرین
او است باشد و مع ذلك چون عظم الناس از خبرت نا قی باوصاف کمالیه نیست بسا باشد که ادعای و اصالی و معارف و ادیان
نباشد انیان بجز و مینماید تا فوهم مرسوم دفع شود و اما بعد از ظهور و هالک و معارف الهیه و عدم اطاعت وی با سربا مبد
و معاد ادعی را چه تشکیکی در انیکه از امر نبویه پیشوا و مفسد بودن نیست و ما بعد از ان انشاء الله تعالی و انچه از ان تیر فضیل
این مطلب مشرک حایبان خواهیم کرد و معصود در انچه اعلام اجمالی بود با یکد اساس سحر و طلسمات کلیه و مکررند بهمان اعتنا
و ده کانه که ما سابقا اشاره بدان نمودیم و ان متهمیکه از همه به اثرش نیاد است علم طلسم است حقیقت ان بر مکررند و با متهم
و اجتماع قوای فاعله و منفعله علویات و سفلیات بشرط ملاحظه ادب و رسومی که در ضمن هر طلسم خاصی باید بعمل آید و در ان
مؤثر حقیقت و روحانیت ان کوکب است و خلایق ان شخص ساحر ندارد و این خاصیتی است که جناب بالارباب و هر موجود قرار
داد فرموده بخلاف معجز انبیا که معجز نیز اگر چه با اثر تریب و نفوذ و اسباب الهیه است و مؤثر حقیقی و موجود واقعی ان معجز
خدای عزوجل است و لیکن چون تمام ملک و شهادت که محل ظهور معجز است عالم اسباب است و اسباب قهریه معجزه نفس نبی و
توجه او است بعد از ان و این دلیل است که خدا تعالی را با وی نظر حقیقی است و اسباب قهریه معجزه نفس نبی و
با خواص اجار و بنایان حیوانات که مطلقا انها را در خلایق نفس لاطفه ساحر نیست و سر فوهم طغیانی داشت و در نظر انکه انشاء

نمائیم پس گوئیم از برای کسی که در صد مختصیل علم رسانیدت بر او حق برده اول چه بگوید و بی لازم است و اگر اهل نماید تمامی
سعی و عیش و فضل و لغو خواهد بود و نخواهد بود و این خود را از شک و شبهه های ما بفرجی نماید دیگر در خیال انچه
که بدنی که سابق بر این از پدر و مادر و فرزند و غیره است و ما را بدان باطل است باید سعی کنیم بهر قسم که باشد حقیقت را
ثابت کنیم زیرا که هر کس که با این خیال قادر خدا حق را بر و آشکار نخواهد کرد و بپیماید آنکه معلوم است که عرض این شخص طلب حقیقت کرد
راه حق نیست بلکه میخواهد راهی را که خود و پدر و مادر و فرزند و اقارب کند نه راه خدا را پس در این صورت این شخص هوا
پرست است نه خدا پرست و خدا پرست از وی را از کمال و هدایت نماید بخلاف وقتیکه در کمال و تفلید با او اجازت برادر و قضا
راه حق شود و در دست هر کس که هست خوب است که هر چه مخالف حق باشد و با حق نیکو راه حق صحیح را پندارد و در صد و مجاهد را بد
و بجای خدا را از خود دور کند و عقل سلیم را هم جاحک سازد البتة و این صورت است با خداوند کرد و خدا و پراغانت خود
فرمود و نور عقل را به هدایتش گزید و بهر از پندای غوا و پنداشماره را به پند خواهد رسانید اما این امر بخله بیستامشکل و غلط
انداز است ادوی و بدایه امر میخیزد میگوید که نمیکند که تخلف کرده و لیکن بعد از آنکه معلوم میشود که نفس همه امکان میخیزد که حق
دینی باشد که خود ساطع اید که فرستاده است که پدید و جبهه عشره و وی را راه را در فلان حاصل که هدایت از خداست و خدا
کسی است که طالب و و راه او باشد و بعد از آنکه خاطر جمع شد که تخلف کرده و خود را از فید و غلبه اید از آن نموده و در آن زمان با این
شیع نام و نقص مالاکام است اما کیفیت تبع بدانکه از ادانی بر و و نمکند پاره از انجمله اند که ایشان را اندر شعور و بیکه اند
خداوند خود را شناخت و بی غایت و سبب و انبیا و عظام بر نند و در اند و حیران طاعت و ثواب عبادت و تیر و نمی یابند بلکه اگر
ظلم هم نمائی قابل تعلیم نیستند و از آنها بفریبضعتا القول میخیزد بل شبیه به ایشان محل اعتنا و اعتبار نمی باشد و بر خود بگر
که خود را در آن و در آن و حسن و قبح طاعت و عدم اطاعت و بی یابد و اگر با عقل ایشان از چندان نمی باشد فاما قابل تعلیم هستند
انان نیز بهر و و نمکند بعضی از انجمله اند که مطلقا در بند و بی ایمانی نیستند و همه اوقات خود را در کمال وقت صرف امور دنیوی میکنند
و کندان معیشت نمایند و کوشش بپیشی نا صحن و موعظه و اعظم نمیدهند و بفریبضعتا القول میخیزد و اینگونه اشخاص در قدر
استعداد ایشان ضایع و قوت تدرک علیه و کاستها و مسایل حقه الهیه باطل و کاف ضعیف ناضع میشود و بالاخره امر این بدین
امکان اکتساب تعلیم میگرد و دشواری نیست که اختلاف بین قسم از اشخاص مناظر اعتبار نخواهد بود قسم دوم آنانند که موافق عقل و فطرت
هم خود پند و پندانی دارند بلکه از انبیا سلف اما تحقیقا و اما تفلیدا لا اله الا الله معتقد به خود قرار داده اند و کتاب هم در دست
دارند و معنوی و پیغمبر خود را میبایند و تتبع احوال ایشان را میکنند و میبینند که موافق کیش و این خود در بند خدا پرستی و طاعت
فرمان بر داری حق نمائی ایشان بودند و حال نیز علی الظاهر هستند بقیامت و یوم مقار و روز حساب و باز خواست اعمال
افعال شاید است فائز و عبادت خداوند خود میبایند و جو کثیر از آنها بر و فو ان این و خدا میبایند و میبایند که در میان
ایشان علمای عامل و صلحای عادل پیمانه تدبیران و عمل بان این بهم رسیده و فکر مابین ما و معارف عاقل پسند و رضایت
قنوی دارند فاما پاره اعتقادات نیز ضعیف و بفریبضعتا القول میخیزد و اندک اندک مذهب ایشان است که بالبدیه هر فاسد باطل است مانند
عدم قول بوجدانیت با فو و ثباته با عدل و حقیقت عدم الزام شرعیت بناسخ یا عدم عصمت انبیا و با جملة مسائل که باضر و باطل
و عقل سلیم حکم بنیاس و حجیه آنها میباید خفای در این نیست که تتبع احوال و افعال و معرفت و این و این میگویند اشخاص نیز بفریبضعتا القول میخیزد
اعراض منظم است و میخیزد که در بد و امر را در پیغمبر ایشان بر وجه صحیح بوده و حال بجهت تطاول و منور و الحق افکار ضایع شد و
اعراض از آن لازم گرفته است بل هرگاه بدقت تمام تفشیش ان این و کیش نمائیم بهر بینیم که بعباده اینکند تدبیر آنها با این باعث فریب
نفس ایشان و معارف و یقین است شرع ایشان در دعایت سدا هم در غلبه و هم در اجل و موجب تر احوال عباد و علی الظاهر

عاشق امر ایشان بجهت بل و طبع سلیم بان مایل است و بعد از آنکه دلائل نفسانیه از علم و حلم و عدل و عفت و شجاعت
مخاوف و التزام شریعت و امثال ذلك کامل و در احوال و ذنبه موافق شریعت و این خود عامل و یومافو ما بر و فو نایج ان کمالا
و آثار ظهور و ثبات معنوی و در ناصیه احوال خیر و ثبات مآل آنها ظاهر و هویدا و بجلالات و کالات که موجب استکمال نفسانیه است
و شخص منکمل و در در و علمای و تبار و اخل نمیدارد رعایت ظهور و آثار و اخلاق ان بنی طاع در نهایت است بلکه فرزند
عمل بان شریعت را زیاده و منافعت علاوه نمیدارد استکمال نفس و زیاده و ثواب غلیظه و بیشتر منکر و بدل پاره خود و عباد
که از انبیا و عظام صادر گشته و ظاهر میشود مانند طریقه حقه محمد علیه السلام و الحقیقه که بر عارفین و متبعین طریقه ظاهر
و هویدا است که امر بخیر و موم است پس در اینصورت بلا شک بر صاحبان انصاف که طالب استکمال نفس و طاعت خود هستند واجب
و لازم است تفحص احوال و استماع اقوال و تتبع افعال و اعمال ایشان را نمایند و در صد و تفشیش این و وفادان کیش را پند
شاید طریقه حق همان باشد و تتبع احوال نیز کافی نیست زیرا که اطلاع بر حقیقت معارف و بانیه و خبرت با سر و دقایق شریعت
انبیا و رعایت اشکال است که هر صاحبان فهم را در اطلاع احوالی چندان شکالی نیست فاما علی التفصیل از برای آنها نیز در دست
فائده غیر منسوب است فهم احوالی معلوم نیست که موجب حصول علم حقیقت ان بن شود و کاستها در حین علول شک و شبهه
و وجود مشککین بسبب از هر کوشش و کما و طول زمان انقضای مدت ان بنی و انتساب طرق معارف کثیره اصول و احکام و شریع
متکثره و فرعی و نوشتن کتابهای بسبب و تحقیقات علم و فضلاء و پیغمبر از طریقات بلا شک اطلاع بر هر این معارف
و شریع و شناختن احوال هر یک از علمای که در هر یک از طریقات بوده و میباشند با حقیقت امر محقق شود و رعایت اشکال است
پس جوع تفصیلی از برای نا نگر بر جوع احوالی علم حاصل نکرده اند لازم و منظم است و اگر نکند بلا خلاف تخلف از معنی عاقل سلیم
کرده از عهد تکلیف خود بر نیامده اند بعد از تمهید این مقدمه میگوئیم که تتبع احوال و اقوال پاره از مذهب ملایم اطلکه ایشان
کتابی و شریعت حکمی نیست و آثار صدق و ثواب ناصیه احوال خیر ان آنها اشکار نیست بلکه از اسرار مبدء و معارف و وضو
طریق سدا که باعث زیادتى استعداد و استکمال عباد است بجهت خبر با وجود تحمل مشاق بسبب و متاع بیشتر و اعمال عباد
ایشان جز ضرر خیری دیگر در پی نیست با عارفان ایشان چندین هزار سال است که قرار دهند ان بن و این مبدء و ان قرار داد
بطول بجایند و بالعکس که از دنده و قرار دهند ان پیغمبر خدا بوده و در این مدت مدید و سنوات بعد تهنیت تحریفات و
تبدیلان غیر عدیده و در نظر بقیه بهر مذهب و بمشاهده مشهود که راه مختلفه و احوال مختلفه غیر ممکن الاجماع در میان ایشان
بسبب و علم رسانیدن باینکه کدام یک از این اشخاص صاحبان راه موافق حق و قرار دادان پیغمبر است رعایت اشکال بل بلا
شبهه منسج و محال است بعباده آنکه مشتمل بر پاره معتقادات سخیفه و اوله فاسده است مانند طریقه هند و بر همه هند و کبر
زرد شیعه و عبده اوثان و تعظیم کنند نیزان و کلب و بقر و شجر و حجر و امثال ذلك بلا تأمل للعقل التسلیم تتبع لازم نیست و عقل
در مخالفت ایشان شبهه و حقیقتی بدین آنها و غنی و مبلی حاصل عیش و مطلقا اثری نمی که بسا باشد طریقه ایشان اصول
یعنی افریب باشد که چه از کثرت ریاضات شاف و صد پاره از خوار و عبادان نیز که در ندجه بشود که صد و دران خوار و عباد
منه رضات ایشان باشد و در آخر مطلقا اجری خدا شده باشند و دیگر آنکه بعد از ظهور و این و این ایشان انبیا جلیلا
و پیغمبران عظام بسبب آمده اند و هر یک یکدین ایشان را نموده اند با وجود این یک عقل انامی در بطلان طریقه و تشکیک
مخالفتان شریعت نخواهد بود بل در بادی الرای انچه محال الصدق و الصدق و مشتمل الحق و التحق و احتیاج بشع و
تفحص از دنا علم صدق و حقیقت ان حاصل شود هر یک از سه مذهب است که در دست هر یک و نصاری اهل اسلام است که هر یک
صاحب بنی و کباب و اینی میباشند و علمای و صلحای بسیار در نمای اعضا و امتداد در میان ایشان بهر مذهب اگر چه انچه عوام با بعضی

از خواص ایشان میگویند محققین آنها فائز باشند که در هر دو طرفی از ایشان که خود را در حزب علماء اهل حق دانند
 بعضی سخنان باطل در حرفهای طایف کفشانند و بعضی ایشان نیست حرفهای آنها از لوازم این طریقه و این محسوس میگردد
 و اگر محققین نیز فائز باشند باطلیدان باشند و اعتقاد بان مسائل از لوازم نهود و نصیر و مسلمانی باشد بلا شبهه هر سه طریقه
 نیز باطل و اعراض از آنها لازم بود مثل اینکه عصبی و عصبی پس جدا دانند و عالم را خالی از مدبر و انبیا و غیر معصوم سهل است
 که فاسق و عاصی باشند و خلق خدا را همیشگی و در زمین لازم ندانند که بر غیر مرسوم التزام هیچ یک از سه طریقه را نیکو
 نمود ولیکن بر همان قائم است که باید این سرملک همگی و تمامی بدین هیچ نباشد تا لازم نیاید خلوعا از طرفی قوتی حفظ
 بحال طریقی حق صیغ درین جزء از زمان مانند کور که در احمر کرد و مدبر و وحانی که تعبیر از آن به نبی یا وصی مبتدیانند معنوی
 و ناپیدا و مدعیان نبی باک و الحاقان به ادراک در هر سه طریقی هویدا و آراء منشند و عقاید مختلفه در هر سه ظاهر و
 نهام اغلب ناس در استنباط حق فاصرا عرفیه اهل این سرملک مذاهب کثیره باطله که اجماع آنها بر کلام واحد ممکن نیست
 بسیار و عدالت و حکم بکفر و نژاد در هر یک از آنها شکار است و طریقی اسلام بجهت تبلیغ نموده و عباد و اخبار پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و اوصیاء مبنیاد و سر کرده که همگی بجز یکی هالک و در طریقی خلاف کلام الکتد و در ملکت بود و بعضی این
 با عنایت ایشان نهاده بر این است پس بر صلح بان انصاف که در شان از غضب و عداوت بر داشته طریقی حق و صراط
 المستقیمند و تبلیغ نام و تفحص مالا کلام لازم و واجب است و نفید بقید باء و اجداد با نفیاد عمر و زید در راه و نشا
 به نفیاد خلاف مقتضا عقل و رواندیش است الحاصل مقتضی تبلیغ موجود و مانع موقوف است پس طلب تفحص و تبلیغ
 و تبلیغ در رجوع بمعارف اصولیه و فروعیه و لوازم معتقدات دین و این در تبیین صراط المستقیم در غایت مستقیم و لازم
 است تا ما اهل اسلام چون بر نبوت موسی و عیسی علی نبی و علیهم السلام نازمانی که حکمت خداوند افشا نموده و فائز
 و اغلبیه بود و فاطمه رضای نبوت محمد صلی الله علیه و آله فائز نیست پس بر اهل اسلام بجهت اثبات نبوت موسی و
 عیسی علیهم السلام تبلیغ لازم نه و اما بر منکرین نبوت محمد صلی الله علیه و آله تفحص تمام و اجابت با تبلیغ که رجوع تمام
 بلحاظ فائزین معجزات حضرت محمد صلی الله علیه و آله و وعدت و کثرت و صلاح و صدق و زهد و عبادت و بابت معارف
 و انبیا و زخارف و انبیا طریقه قومی و شریعت مستقیمه انصاف علمای ایشان بصفتان کمالیه صورت و بر تزیات معنویه
 و صد و کرامات و خوارق عادات و لوازم مذهب ملتزمان ملک ایشان ملاحظه کنند و تخلیه قلب از غضب و عدم التزام
 اشتباه و تغلب با حق و حقن تصدیق ظاهر کردند نمایند و اگر نیز بر این شبهه مفسر و طریقی هدایت دهند و خاسرند و بر احکام
 از عقول سلیم و زهان مستقیمه محقق نیست که این تبلیغ و این قسم از تفحص بر کل مکلفین از هر بود و نصاری و غیرها واجب
 لازم است حال آنکه احکام علمای ایشان را ندیده ایم و از کسی نشنیده ایم که این طریقی از تفحص و طریقی اسلام نموده باشد
 و با علمای اهل اسلام خلطه و آمیزش کرده باشد و مع ذلك مسلمان شده باشد بلکه آنچه شنیده ایم و کتابهای ایشان را
 دیده ایم و لان موجود است هر یک از علمای ایشان که بمقام تحقیق رسیدند و از روایستی و درستی طالب حق شدند
 بعضی تفحص حالی از وجبات احوال سعادت مال محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ملاحظه استقامت شریعت طریقی انصاف
 و مطابق ان احوال با قول انبیای سابقه و کتب طریقی و نصیر و علمای عامل و صلی ای عادل ایشان از روایت و صواب
 تصدیق نبوت و انبیا نموده و مسائل غیر عدیده در حقیقت طریقه اسلام ساخته و پرداخته اند و هر کدام که تفحص نموده یا تخلیه
 نکرده طریقی تفحص ابرام و پیهموده و از روایات و کتب و معانی و شبهات خود را و اذنی و ساکت کرده بلا اتمام در
 طریقی تفحص بقدر تکامل نموده و دانسته و نمیده و جاهل و غافل و درنده چنانکه انشاء الله تعالی تفصیل در طریقی که

ایان مستحق از کتب ایشان خواهی داشت که پاره ایانی که در کتب طریقی موجود است از تعبیر و تحریف مقصود و محفوظ مانده
 تا و بلاستنباط نیست نموده طریقی نصیب نامها ممکن پیچید و اندک تمهید حق و دوزوم ملاحظه آنکه لوازم ندین باین
 مستلزم اعتقاد بقایید به بیته ابطال که دلیل قطعی بر فساد ان قائم است نباشد مانند شریک و عدم انصاف ذات
 مقدس و سبحان و صفات کمالیه که برهان بر انصاف قائم است انصاف بقایید که سلب آنها لازم است ان کتاب غلی که
 دلیل قطعی بر فساد ان دلائل از دلائل حلیت شریک که عقل سلیم شاهد است بر هیچ و کتاب باین پس اگر تکرار و رجوع به ملاحظه
 منهاج و شریعت طریقی صدق ادعای مدعی محقق ثابت باشد بعد از ان دین بر امر بدیهی الفساد بلا شبهه عقل که
 میکند بر عدم لزوم تبلیغ بلکه این خود عین تبلیغ است که از ان علم بطلان این انبیا حاصل میشود باین برین فاعده تضعیف ضریفات
 دین اسلام و امینا ایشم چیز یکدیگر بهی الفضا و معتقد فاطمه اهل اسلام باشد نیست تبلیغ سایر اشیا ای که تفحص آنها لازم نیست
 چه باشد بخلاف طریقه بود و مضاری و سایر فرق که البته لافل به خلاف حقی لازم این ایشان باشد مثلا هر که خواسته
 باشد که بود شود باید تبلیغ در احکام الهی را باطل و غلط دانند با آنکه بالبدیهه برین قول باطل و خلاف واقع است زیرا که بعضی
 پاره از انبیاء و مخالف شریعت دیگری و اغلب احکام مشاهده میبایم واحد در ان خلاف نیست تبلیغ را هم معنی نیست مگر
 دفع حکم شریعت سابقه تمسک به سیم ملاحظه احوال و اوصاف و وضع ان بنی و انما یکد متصف نباشد با اوصاف کماله
 که خلواتها لازم دارند عدم نبوت و اچنانکه سابق دانسته شد که کمال خالی باشد از اوصاف و انحال که عقول سلیم حکم
 بقیع انصاف بان میفرماید محلا باید محلی باوصاف حمیده و خالی از اخلاق و ذبله باشد که اگر خلاف این باشد بلا خلاف
 پیغمبر نخواهد بود اگر چه هزار کون و خوارق عادات از او صادر شود و از تحقیق مرسوم معلوم میگردد که هرگاه حدی هم نماید
 بر طبق ادعای خود اظهار عادی کند بجهت اینکه چون از خارج کفیر بافتن بالجملة عدم قابلیت و مرتب و محقق است بعضی
 اصدا و خوارق عادات عقل سلیم و شبهه حاصل نمیشود که بسا باشد که او پیغمبر نباشد و خدا هم لازم نخواهد بود ابطال
 عدم تمکین او همین قدر که او را بصفت فسق یا کفر و غیر ذلک دسوا و بدنام کرده کافی است زیرا که از خارج معلوم و محقق است
 که معجزه بجهت تبیین احوال و کمالان باطنیه و صفات حقیقیه و شرفیات و خانیات بنی است که مردمان با انصاف و ظاهر و
 باوصاف حسنه و اخلاق مستحسنة و حقیقت و فیض او نیز مطلع شوند و احتمال اینکه شاید این مدعی نبوت دروغ گو باشد
 و باطن و موافق ظاهر نباشد مریض کرد و از اینجا که عامه ناس را داهی باطن نیست لهذا بر حجاب و لایاب که عالم را مظلوم
 و مریوط با سبب فرموده لازم است که سببی سازد و وسيله انگیزد که مردم بیاطن و بی خبر از راهی نبوده اگاهی از کاهی
 کمالان نفسانی و این بهرسانند موجب غبت میل مردم بد و کرد و یقین کنند که اگر متابعت و نمایند ان نیز بد و
 کمال لا یف خود توانند رسید بد بجهت معجزه بوی شغفت میفرماید که در هنگام حدی مردم و از کمالان معنویه خبر و اگر
 و اما بعد از اطلاع ناس اینکه او بوخت ناس و کافر فاسق و بالجملة قابلیت شهادت بر بودن و اندازد دیگر خدا از وی ندانند که
 نکند از شعبه بیازد یا احدی را بطلان شعبه اش بکار دزد که امثال ذلک بمجهت اعلام خلق است بناحق بودن و وجود
 از ظهور و وضوح بطلان دیگر چه احتیاجی به بیان دارد و اگر نقل صد و خوارق عادات از بدمانی باز در شایع غیر از او
 کفر ایشان معنی داشته باشد ازین قبیل خواهد بود یا اینکه کافر بودن آنها که نباشد مانند زود شک که کفر نه عدم نبوت
 او هیچک معلوم نیست سخن اهل توارنج غنی میشود و این محقق نیستی است لیکن قهری از فدا به نظر فرسیده و بر احکام
 از تبلیغ و متخصیص محقق نیست که محمد صلی الله علیه و آله و اوصاف کمالیه خلقیه و خائیه و محلی بنیاید و خلوات
 و تایل و اعلی و جبر کمال بود چنانکه بعد از ان انشاء الله تعالی تفصیل بیان خواهیم کرد پس هر کس تبلیغ احوال و نمایا و حکم بقدر

که مطلقا کتابی نداشته باشند و صاحبانش هم ننویسند بلی باید علم صمد و معجزه از آن نبی هم رسد بهر قسم که میرسد خوب است
شرط دوم آنکه در شریعت و از آنکه باشد یعنی مصنف از اختیار نباشد که هرگاه عینی در نبی یا معجزه ای بیفتد بگوید
اظهار نمود و این در شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نیست بر آنکه در هر کسی در صحت نبوت یا صمد و معجزه
عادی از آن حاصل شود و اراده اظهار نماید معجزه اظهار را و از آنکه می کنند و ملائقا و ذایع حائز وزن و از آنکه حرام میدانند
و این باعث بشود که اکثر اوضاع از او خارج صادر نشده باشد با عیبی را و باشد نتواند اظهار نمود و حایب گوئیم که این
شرط علیحد نیست همینکه گفتیم باید نبی موصوف باوصاف مستحبه و اخلاق حسنه صاحب شریعت قوی و طریقت مشیقه
باشد کافی است عیبی یا از آنکه در نزد ما از اظهار و کلام منع نمایند نیست اگر سخن بشاید گفته و استنباط شده و ملائقا
نموده یا از نظر نبی دیگر و محقق شده دیگر شک معنی ندارد بلکه برین است بر بیان نبوت شریعت و اگر بر آن ثابت
محقق نشده بلکه شک در صمد و معجزه و صدق دعوی نبوت نموده و محض همین شک حکم بکفر و منهت میدهد و بر اهل نظر
نیست و لا گوئیم که این سخن از این است مملکت نظر در هر شریعتی نیست هیچ عاقلی مردم را مجبور بر آنکه در اخواب مهمل است که نبی
بدانید نکرده بلی یا بدین اقسام جبار و ظلمه و صاحب فساد و خلق را درین معنی از اختیار کرده اند بلکه گفتند که اغفار و معذرا
ما کنید بر من و شما تا ما این طریقه انبیا و ائمه هدی نبوده بلی اهل اسلام میگویند که نبوت محمد صلی الله علیه و آله بالانوار
از آنست که کسی شک در آن کند هرگز اظهار این سخن نباید یا تبلیغ نکرده و از آنکه مفسر است یا ضعیفان نموده و تحقیق نبوت
بر او معلوم شده و بعد انکار نماید یا بشبهه در هر شریعتی همچو کسی که فرستاده شد و بدو امر قبل از تبلیغ ضرر نداشت
لا یکلف الله نفسا الا وسعها الحاصل هرگاه کسی را شبهه عارض شود و در مقام رفع شبهه استعلام حقیقت امر بر او
وجوب بدیل و برهان کند بلکه بگوید مختصا باین کمال و اطمینان نفس حاجه معارضه کند و خالی از نقیصه و لجاج محض جستجو
و حق هر چه را در شبهه کند یا دلائل مخالفین مذموم را ذکر نماید احکام از علمای اسلام و از آنکه کفر میکنند بلکه محسوس میکنند
که معجزه ها از حقیقت ظن تقلید با وجع علم و تحقیق فری نهند این عمل مستحق اینست خلاف آن بص قرآن مدفوم و ناپسند فال
الله تعالی و بعد انما انا بآیات الله و آقا علی آثارهم مقتدر و این هم از علمای اسلام است آنکه نبی بخوار و خوار و خوار
و اما معجزه او در میان امتیانی است یعنی معجزه او موقوف بوجود نبی نیست مانند قرآن که معجزه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است
و آنحضرت که هرگز در و دین است که در دنیا و آخرت و قرآن را در میان امت گذاشته و فرموده که تا روز قیامت تمام امت و جن و
جیع شوند و خواهند که مثل کسوف و کسوفی از آن بیاورند و نثر اند و در و از آن روزی یومنا هذا عادی زیاده از آنست
که بعد و شماره و زاید و در طیف مخالفین علماء و فضلا و نبیا بوده و میباشد و اینرا شنیده اند که آنحضرت هیچ
سخنی فرموده مع ذلك احکام از ایشان آتیان بان یک سوره کوچک هم نکرده و این هم از معجزه از برای هیچ و خبری مساوی اینست
نبوده و بعد از آنکه هم مقتضای و تمهید مهند با بدانکه مجموع امور مذکور و شرایط سابقه هر یکی و تمامی در حق صلی
الله علیه و آله موجود بل زیاده از آنست که در حق خبر تواند بکنند چنانکه بالا در طی هر تمهید اشاره بدان رفت و اما معجزه
انشاء الله تعالی عشر از عشر و یکی از هزار از هزار و در ضمن چند فصل بیان میفائیم تا معلوم شود که سببی و جمعی از برای
انکار منکرین جز عدم تبلیغ و مهمل انکار چیزی نیست فصل اول در ذکر اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده
برگزیده از آنکه خلافی نیست در میان حکمای فلاسفه بل هیچ عاقلی از آنکه درین که استنکال نفس انسان بجهت
علیه علیه است و حکمت علیه عبارت از تحسین صفات و محو افعال علی علیه الوافع و نفس الامر بقیه طاعت
و تقوی بشری و حکمت علیه شادان و است باوصاف حسنه و اخلاق مستحبه بعد از علم بقیه اختلاف بنفیسلی کرد

کتاب حکمت خلیفه مسطور است و بر احکام پوشیده و پنهان نیست که این در نوع کمال در آن مغرب بادگاه جلال و جمال مجدی
است کمال یافته که احکام از حکمای محققین و دانشمندان پس ازین معانی از آن مقامات نیست چه جای رسیدن
اماد و حکمت علیه با قطع نظر از دور و منوره و جوار و منشوره احادیث ما توره که هر یک مشتمل و محمول است بر اقامه و ارب
اصول مطالبی که احکام از ابتدای سلف بر پیرامون بابی از ابواب آن نکرده شده شاهد مدعا معارف قرآنی است که بر قلب
طویش که نیست المعلوم نور محبت است نازل گشته و عارفان معارف و تانی داعم قطعی حاصل است که پایه معرفت قرآن بلند
تر از آن است که اساس از اینمیزان و هم قیاس توان سنجید بنیان معانی آن بر آنرا نکرده در معیای بیان تواند گنجید مجموع
معارف فلاسفه و متقدمین و متأخرین هر یکی و تمامی در هر مسئله از مسائل از توانی و اوایل یعنی قوس صعود و نزول
فروع و اصولی و نزله ما و وجوب و حاضر و علی الدوام علمای ماهر از اهل اسلام و سایر فرق که ایشانرا در حکمت و کلام
سرشته نام و تمام بوده در آن مامل و ناظر بوده و میباشد و بر فکرهای گذشته بخی می آید ایشان بوده افزوده اند مع
عشر از عشر و یکی از هزار را میجو و در ضمن یک سوره بلکه بلی از قرآن مندرج است بیان نموده اند هفتاد و سه کفره که
طریق اسلام بر سرینده و هر یکی قرآن و کلام خدا میداند هر یک از برای هر یک معانی میکنند که مناسبین مباحثات است
و الحق در تحقیق حق معرفت عقل سلیم مضطر بر ایشان است نه در صرف الفاظ و موضوع نظیرش اهلانی و نه بنحو تفصیل
انحاء معانی پسندیش از جمله با نافع بدین سخن بیان حق سنجیده و معانی منعش در حق نقاط عرفش کفینه معارف علمیه
واجبه ش غیر ممکنه الحصول حفاظت عین حقش غیر موقوفه الوصول بابا و کلامش باقصی مثره مضاحت و وصول عبارت از
باعلی و وجهه با لغت فصیحی عدنان با سلیقه سلیم خوش چین و صفی و غنای لغت با و آنکه مستغنی کوشه که عطف
و دانش حاصل که اگر منکر از کلام خالق میداند و دست کوه عدل و است و اگر خلاف آن یکا ثناء فاق میخواند دشمن شاهد
فضل و منت چه عادی اگر علمای بقرآن استعداد و تمکین از آیتان بمثل اگر چه با شما را از غیر بود داشتند البتة مضامین
و مفیدان بلاغت می افراشتند این نیک و بانی و نیکان سرور و بر می داشتند و اگر چنین نباشد نشان داشتند و هم این از منظر طاعت
مباهله با نفع از به مبارله نمی نمودند بجملا صفحه صحیفه ضلالت قلم از نیت جوامع الکلم رانده و از نیکان بیان معانی صمد
و صواب که به لاطیف لایس لای کتاب خوانده و اماد و حکمت علیه و خلق کرم بختاب آنک اعلی خلق عظیم مخاطب و شفقت
بر امت و تحمل اعتبار سال بعبادت لعلک با خضع نفسك لا نذهب نفسك علیه هم حیران عائب از کثرت سخاوت و خلقت مبالا است
بیج اموال و ذیابا بای لا یطعمها کل البک کشته بلکه در ترک مساوی الله خیال بهشت بمذلول لا ینال الذی الخالص قوله
ما بعد ذلک خوف من نازک و لا طعنا لثوابه در طاعتی آنکه شد و در اجتناب از کذب از اذیت بیکانه و در افتتاح خیر
از اعیان بغیر بیکانه دندان طمع و یکباره شکست و آن کو هرگز بر و خاک همواره نشست پشته و نیاز طلبانرا از ذلک مدد
مکند که زانید و حجت نیار را و اس کا خطبه و غیر مناسحت با جمله حجه و شمس مقصود اخرف و از خطام و نیوی و در غایت منازرت
بود و در شجاعت و حال شدت حر و به عدت عادت و ضعف اتباع و قتل یاری بد و هنگام غلبه دشمن و فرار از صحنه
قرار و کمال و نشانش بجناب با لاریاب بود مطلقا از تو استعاره خوبی با استظهار و با ساسی اظهار عجزی و ظمهور
ظاهر نکشت و همیشه بکرم حبیبك الله و من انعمك من المؤمنین و الا نضره و فعل نصره الله سرگرم سوادای جانبازی کشیده
و ست شمشیر و تقوی با و اعدا و نیک پشتم خیمه داشتند و در عفت نظر از انحراف بنوی و دخت که نازش و
بنور عصمت و پاکدامنی سوخت و حرمت نظر از انحراف بنوع خود ساخت و عیار عدل را بپیران عیبت
سجده از اعتدال ظلم عدل فرمود و خافت خلاق مخصوص معصوم گردانید خود در مقام فاسق کما امرت بنعم

دو غماش محقق شده پس هر که را علم حاصل شود باحوال نفس و مخیلات مهملکات آن عارف شود بمید و معارف بخوبی که در
قرآن مطبوع است البته از جمله اهل الله بل از کلمات ایشان خواهد بود و بر واصلین بمقامات عالی که اهل خبر ابریک از آن
واضح و هویدا است که این نوع از عارف مخصوص و منحصر با کمال فزاد انسان است بلی این معرفت میسوزاننده فاس نیست
مخصوص از انحصار از علم است و در تمامی روزگار و مرید بنیوال بود که اولی علم را باحوال شخصیت حاصل میشد و
علوم ایشان از تقلید منبوه اند و بارها بر روش آنها بود بلی عالم بی غرض کم است و با بلی غرض فاسد بسیار اخلاص که با
هدایت فرماید و الله یهدکم من یشاء الی صراط مستقیم و افوض امری الی الله و لا حول و لا قوة الا بالله ای عزیز چون اخلاص
مذاهب و ملل غیر محض و اهل تمیز از البته تفحص نام لازم و ضرر فساد است باطل اگر چه بسیار است اما حق لله الحمد شکار است
پس بنیان معارف پیشینیا را بریدند و پایان عرفان این جناب را ملاحظه نما و بغور و بجاری همگی فرو و ناگوهر معرفت
حاصل کنی و حق نا باطل امتیاز دمی نفید بقید تقلید عمر و زید و پیچون طیر فی ذوق و شید حق با در پیرده کند
و حسن اقیق و باطل را صحیح سازد و همواره در فساد علمای عامل و صلحای عارف در سؤالات نام و سوابق و در کار بر نذبح
و تفحص بوده که کوی سعادت یا یمائرا این میدان بوده اند من آنچه شرط باطل است با تو میگویم تو خواه از من بپرسد
و خواه مایل در تاثیر ملاحظه اول که نذبح احوال تابعین باشد از سابقین و لاحقین فاقول و هو نعم المولی و نعم المؤمن
بدان و آگاه باش که در و باش تکالیف شافیه اجتناب معرفت و عبادت با لا و با ب نبود و او باش و مردمان جاهل و طالبان
مغاش که مطلقا در بند بستی و ایمانی نیستند و وجه همتان مصروف بمحصل بخار و بنویسند از ساحل و زبار
معدن مدارش بخوبی و در افکنند که عاقل هوشمند را در آن ناملی نیست که این جوده اشخاص هر یک را چون ذات قدس
سماش نتوانند که بد چه محض در برد و امری زوری نداشته و احد را با و نه میگوید و نه زوری بهمی با این
تکالیف شافیه کمال مدام در خلوص نیست با ایشان میفرمود که فاعبد الله مخلصا یعنی عبادتی که میکند باید خالص باشد
یعنی محض صفای و امثال فرمان برداری باشد و نیات ثما بنفسک و غرضی که متعلق بدینا باشد مشوب نکرده
و از آن جناب مرید است که سلمان میفرمود که ای سلمان باید همه حرکات مسکنات تو برای خدا باشد و در آراء ان همه
خدمان از صوم و صلاوة و حسن رکوة و اسباجها که عامه عباد را در آن شوق نیست بلکه کمال مضایقه دارند شوقا
اخر و تبرک دنیا را وظیفه و فقر ساختن آنها مانند سلاطین و اوجی نداد و سیو غالی معین نکرد بلکه اخر اجاب
کد و آن معیشت میرا نیز ایشان منحل شدند بغیر از خدمت جناب باری توقع درهم و دیناری از تو نمیگردند و مع
ذلك یوما فوما خدمت اخلاص صحابه زیاده کردند و متابعت پیروی و بیشتر کردند و زهد و روع و بی رغبتی دنیا و حقیقه
همه ایشان شد و کشته شدن در راه خدا را بر حیات بنوی ترجیح دادند چنانکه پسندتکما معتر مسیقینه منقول است
که در جنگ بدمه فناد نفر بقتل اسر که فرما آمدند آن سرور حکم بقتل ایشان کرد صحابه اسد کما اسر خاص و فرعون انند
فرمودند که این عارف عوضی خواهد بود که شما او در وقتی نکره بین عدد شهید نمایند همگی بجمع اصغاث بشهادت دادند و
اسرا نکشتند و معروف داشتند که اینها را میفرستیم بحال صرف غیبت خود میمائیم و در اسبقا ل بشرت شهادت اسرا
خواهیم کشت و بر منتفع واضح است که بعضی از آنها بمقام رسیدند و کمال مال و عرض خود را در راه الله و بزدل بلکه
خود را از خود عزل نموده بودند و این قسم از اخلاص هم اخلاص مجاز و محض است همچون خود را که خاصان خود را از خدمت
و اطاعت بزدل مال و جان معاف دارند و سایر مردم را تکلیف بجای آید چنانکه میگردانند چنانکه میگردانند و طلبان
بر این است بلکه در هنگام که در صحابه کار مشغول کار را میکشند و اسباق بیکدیگر در دشت و قال میموندند و

کشتن قوم عصمت در مقام خود فهم ساختن بیا ان ظلم را به نیتش و لا تکتون الی الله بن ظلم او و يوم بعض الظالمین علی یکبیر الین
برکن در سلسله ظلم را بر بختی الا عن الله علی الظالمین و زینب دکر و لم هات اصول کمال نفسانی که محصور در قوتی من رفوتین
و همدوم محصور در حکمت و عفت و شجاعت و عدالت است و محط طلب با بلیش است کمال بافت و تمامی در آن جناب شایع
ارقیاب و رعایت از جهات مطلع بشی بیرون و از پایه امکان افزون بود و آنچه از و بالفعل در دفا من سطور و بنو اتوه
ما ثور کشته و فونی طاف و خور و عادت است تمامی اهل اسلام و اعتقاد آنکه همه وجود روحی و جسمی و اعمال و افعال از نیت
و بخوانند خواب بیدار و خوردن و خفتن و سکون و تکلم و خند و تبسم و ادراک و حواس و مخزن خارج از حیطه و هم و قیاس
بود و همگی بقوت قدس و ربانیه و خور و عادت انسانیه است و معاج و معانی و معارف از بلیش و برتری پایه نبود و در دنیا
جسمانی و بدن مبارکش سایه نداشت و در خواب آنچه می گفت می شنید و در بین بیدار پس از از پیش می پندید و ندیده
عیب ظاهر می کرد نشید و غیب می گفت افعالش جلای عبادت اعمالش محض طاعت و سبحان نبود پس از جهات حسن سبک
عملیه در صفات علمیه بود و در سمات و اما در نسبت به نسبت به هر اثر این فن ظاهر و مبهر است که از خانه و عرش و در غیب
و از خانه و ان مکرر و خوت بود و نسب جلیش محض خلیل پیوسته و در بوش و انبشش خادمانی نرسیده و بعد
همگی بر نزدیکی حسب توقع نسب و صوف در جمیع طبقات در میان کاع و بیجم معرفت اسم باه که امش و افواه و انستجه
مشهور و در کتب سیر و تواریخ مذکور است مجازاتی در دفع انماش جمیع خصال حمیده علی و از تمامی اخلاق و ذنبه و خل
بود و بر لبیب صادق و حقانی و طیب جان و ربانی ظاهر و پیداست که احتماع ان صفات حبیب و نسبت به بقدر یک خلق فزیده
بر در عالم انبیا و سید اصفا صلی الله علیه و آله صورت مکان پندیده بلکه فکر و اندک فنی باشد و از خیاالات همگی بگذرد
و منبع احوال و فصل فاعالش را نماید البته جزم کند که اینگونه علم و عل فونی و فونی اندکای عظام و پیغمبران مرسل است و از
هر یک از انبیا و اولی عظم که منافی خلوصیت و خصوصیت بمولی کریم است صادر گشته و ان سر و مصدر نفسوان شد
با انکه بارش بیشتر بود و کارش بیشتر افتاد و الحو می گام معرفت و بنای خدمت در جاتی نهاده که از اجاسری توان سپرد کرد
و با پائی داخل نمود این بود آنچه در خود و حوصله فهم مردم بود و اما ان چیزی که مسعود و باره خود گفت که مفیض وجود فیض
وجود بر هیاکل مرصوب بطیفیل بود من عطا فرمود فهم همه امت بنفصیلان و فاکند کاملین و راضین کوی تحقیقی امتیلا
بیانش بودند اما سایر بنصدهق اجمالی نو من است که و علانینکه اکتفا نمودند و بقبول قولنا سید و لادام و لا فخر مغفر
شدند فی الواقع آنچه ملحوظ کردید منظور افتاد و انکار منکر از جهتی جنبی طالعی و بی معرفتی انقدام شبهه و بی و فهم
ثمنه چیزی دیگر نظر نیاورد زیرا که اگر بعد از تتبع محقق بشود و یقین حاصل می کرد که امر بخیر مرسوم است پس معلوم است
که منکر منبع نکرده و مانند غالب الناس که مبتلای ایشان بر تقلید ابا و اجداد و افلاس و فساد پیشینیان است بر تقلید سلف
اکتفا کرده اگر منبع نکرده و تحلیل نموده و شبهات مستکنه ایام ماضیه برده و خوار و خفای خو گشته و الاچگونه است که اهل
اسلام رجوع باین اخبار که می کنند قطع و جزم از برای حاصل نشود و از برای منکرین حاصل نمیشود و اگر منکرین که اهل
اسلام دروغ میگویند از ان علم حاصل نمیشود و جواب کوئیم که اول این سخن مکاره است زیرا که حکم کردن بدروغ این
قدر از الناس بدون برهان و قیاس البته و سواس است و ثانیاً آنکه اهل اسلام را می بینیم که مثل تکالیف عظیمه و شافیه
و در مدت العمر و قیاس ان تکالیف و از ان می کنند هرگاه امر ایشان منبری برخلاف اعتقاد بود منحل این مشاق و منافع البته
نمیشدند با انکه منکر هر آنچه را که گفتیم انکار نمایند و انکار علوم قرانی ندارند و نمی توانند نمود و علوم قرانی اثباتی طلب
ما و می کنند و اگر همه حکما و محققین اعتراف نموده اند که صفت علم مستلزم سایه صفات کماله انسانیه میباشد چنانکه

در احوال طریقه و این شایسته است که امکان داشته می شود و شایسته مقابل ایشان سخن گفتن باشد و این چنین
بنود که سلاطین را که شما خلیفه پیغمبر اند یا ندانید یا ندانید که خلیفه باید مانند مستحق معصوم و خطا و
عاریت احکام می باشد و علوم از این و از این زبان و لغات کل موجودات و انسان و حیوان و وحوش و طیور بلکه جمادات
نیز بدانند و این سلاطین صاحب بر صفات نیستند پس باید یکی از این امره و از آن که هر یک از اینها و خلیفه باشند
که صاحب بر صفات هستند یا این منافقین و منافقان پس امری است که از این باشند که برزند و یکا سرعین بر سرند یا معجزه
از آن معجزاتی که مشایخ ایشان از برای ثابت نمیکردند از آن امر مطالبه نمایند دروغ انهار و اظهار کنند با آنکه ان امر هم بیان
بلند و عاقلین می دانند که ما علوم و لغات را از جانب خدا می دانیم و خط خطا و احکام مانع است از جمع و عاقلین معصومین
و مانی و حال مستقبل را بدین تفاوت می دانیم و بر لب لبظن و صاحب اضاف ظاهر است که در عصر هیچ پادشاهان
مقتدر و جبار که همگی دشمن جان ایشان بودند هیچ علمای صمدین مانند احمد جبل و مالک ابو حنیفه و شافعی و غیره از آن
هم مخالف معاندان و اعدا و بلا و کفر می نشانند حال و مجد و منور و برادر از پیش بر در آن مکان نداشتند و البته
پادشاهان و امرا و مورخان نموده و مطالبه معجزه کردند و در کتابهای معجزه ثبت است که مخالفین در مجالس عظیمه غیر عیدین
چند مسئله ای بنیاد مشکل از ایشان پرسیدند و چه شعبه باز ما را با آن بزرگواران و دانند خداوند اله و الله از آنجا که
چند خدا باید غالب باشد همگی را مغلوب مدعیان خود و منکر بکنند و در کمال مغلوب ظاهر حقیقت باطن
خود را بر تمام خلق آشکار ساختند و در همان مجالس معجزاتی بنیاد ظاهر کردند که مایه حجت رسالتی مدعیان کردند و
شیعیان پوشیده و پنهان احادیث ایشان را ضبط و فایع اتفاقیه آنها را ثبت نمودند و بنویسند و دیگر هیچ صاحب اضافی را
جای نشاند و شبهه باقی نماند و بنوعی اما مثل بزرگواران بر عالم ظاهر هر یک گشته که علمای اهل سنت و ارجح مجارده
با علوم شعبه نیست هر وقت که اتفاق افتاده البته شعبه فائق آمده و گاهی در این خصوص از طرفین نوشته اند و صورت
مجادله و مباحثه ائمه طاهری و علما و صوفی و عالمان زمان مکان همگی در تمامی ضبط و ثبت است داشته ها و اطهار معجزات
ایشان کاش می گشت و با بطلانها و آشکار و هویدا است ما انشاء الله هر یک در مقام مناسب و مسئله اثبات امانت انشا
الله تعالی ذکر خواهیم نمود و حاصل کلام و محتمل مرام آنکه اگر تو قم شنباه می دید و بحث پیغمبر صلی الله علیه و آله می نوشت
درین موضع بعنوان جرم و یقین تو هم مریض و احوال خلاف مدفع است و طعنا داعی را درین مقام زیاده از موقع دیگر
نوع اضاف است چه حق در هیچ موضع ظاهر است اگر اینها صاف است آنکه هر مردمان عالم و فاضل و کامل بود
اگر معصوم محض بر روی خدا پرستی نبود این همه خسرانهای بی روی و منت منحل میشدند پس محقق و مشخص
است که حقیقت نبوت محمد صلی الله علیه و آله و خلاف و اما صاحب بر مادیان امت بر ایشان سبب جد و صوح و ظهور رسیده
است که بعضی مرعفات امر دنیا توانسته اند که از عقبی باز نرسد و دنیا را بخواه خرد شود نمود و کوی سعادت
و نیک بخنی را بودند و با قطع نظر از معجزات خاتم النبیین و اوصیای طیبین و صلواتی الله علیه و آله جمعین بر مشیخ ظاهر
است که انقدر که امانت و خوار و عادت از خدا متکبران و غلامان و کنیزان محمد صلی الله علیه و آله و اوصیای
طاهرا و اهل علمای تابعین که بعد از وفات او محال بجانب ائمه طاهری علیه السلام بمصطفی ظهور و آمد که کتابها
از آنها ساختند و سالها بر روی ایشان قرار دادند و علمای عاقل و عاقلین شریعت طریقتا و بقیام فتای الله
و بقیای با الله که مخصوص خاصان بزم حضور خداوند است ممکن و مستعجز شد و اندا که امانت و خوار و عادت افتاد از
ایشان در کتابهای معتبره ثبت نموده اند که ما قوفی ان منصوص نیست جمیع خوار و عادت که از همه انبیای پیغمبران است

شد از اجای موانع و شفای مرضی و خلق بدان و عروج و رسد او و طریقه ای که از اینها نیز زیاده از حد و مزار
نقش نوشته اند و حیرانی و تحیر طاری از نظر بعضی اهل بیت و این و استقامت بود و نصای می باشد و هیچ انبیا از
معجزه و کرامات از برای بنیاد و اوصیای اولیای خود نقل ننموده اند علاوه بر اینکه نقلهای سایرین صاحب محض حروف است
که از افاضات نقل میکنند و اسلام همه معجزات پیغمبر و اوصیای اولیای خود را در کتابها ضبط کردند و اند و جمیع اسماء و احوال
که این اخبار را نقل نموده اند یا این اشخاص که شاهد شده و داده اند یا طول و بسط در کتابهای بنیاد ضبط نموده اند و این
می علیم کرده اند و صمدی بعلم معرفت و جمال نموده اند تمام ان اشخاص را فلین و امتحان صفات آنها را از مذمت و ثناء
و کثرت و وسعت و امانت و دهم و دوزخ و دانات هم ثابت کرده اند و احادیث مؤثره و اخبار صحیح و از غیر صحیح معاندان
و بنای عمل خود را در اصول عقاید بر متواتر یا صحیح مشهور و معتبر استغناء از وقوع نماید و اند و این انضباط و دهم انبیا و ملای
نیست منکر صاحب اضاف اگر اینها را بنویسند با آنکه طرف ایشان بنویسند معصوم مضبوط بود و با این همه نقص کرده و اگر نقص
نموده و مع ذلك حکم فیما یکدین نماید و دروغ محض است که با ما معلوم کند چرا که منکر نبوت و صوفی و عیسوی علیهما
السلام و همچنین پیغمبران سلف و شایسته و از کدام طرف بنویسند و نقل نا فلین علم بصدر نبوت آنها
به هم رسانیده و چه راه صدق و تصدیق و معجزات و نقل ایشان است که در طرف معجزات محمد صلی الله علیه و آله و اوصیای
اونست مری مادی و تکلیفی و در سائر خود تصریح کرده که نا فلین معجزات عیسوی منحصراست بپناه و موی که در تاریخ
خود نوشته اند و شهادت داده اند که ما بچشم خود معجزات عیسوی را مشاهده نمودیم و ان چهار تاریخ الان و مری ما موجود
و متواتر است ای صاحب اضاف نقل معجزات محمد صلی الله علیه و آله و اوصیای ما را نیز هم نیست حال آنکه خبر مری که آنکه دانسته
باید در جمع طبقات آن کثرت و عدت نقله بعد از نبوت که عقل سلیم قطع نماید یا منشاء و توطی ایشان بر کذب که در نقله
ان چهار تاریخ بعد از نبوت که در کتب فاضل نیست که منکر که بپناه و موی هر شرط و توطی مری و نبوت و نبوت که اجتماع جمیع
تفریک کتب حال نیست علاوه بر اینها همه امتداد و زمان و در طرف هر طرفی در هزار سال و از نصاری و در هزار سال و از
اهل اسلام هزار و دویست و هشتاد و شش سال و از طرفی که در سال قبل ازین اتفاق افتاده بسیم اساتیر است از انجود
هزار و دویست و هشتاد و شش سال و ازین سخن محقق میشود که مرکز بخوار که نبوت عیسوی علیه السلام قائل شود باید مسلم
شود تا از ضد بن محمد صلی الله علیه و آله تصدیق نبوت و نماید و الا از محض شهادت چهار موی نبوت عیسوی علیه السلام
ثابت نخواهد شد و یهود که منکر نبوت عیسوی علیه السلام بودند و با وی و صدد خاصه و انکار بر آمدند و بالاخر
بنیال تو او را گشتند و یاده از مصطفی بن نبوت او بودند و آنها هم از اینگونه سخنانی که نمود و باره محمد صلی الله علیه
و آله میگوئی و در باره عیسوی علیه السلام گفتند بلکه انهار در حق عیسوی علیه السلام سخنان دیگر نیز می گفتند که نمود و باره
محمد صلی الله علیه و آله نمیگوئی و نمیتوانی گفت و چون بدیدند داشتیم و از شوهری بود تولد و مشارب و حال و
عقول عامه ناس کمال استغراب است و از اینها اثبات اینکه انحضرت مری و پیغمبر خدا بود و روح او
دو شک مری از دم جبرئیل شکون گشته کمال اشکال دارد و محبت ظاهر حق با نبوت است چگونه است که حکم منکر کن
هم بود و دروغ گفتند و دانسته اند که انکار انحضرت را که در کتابها از احوال و احوال ان اشخاص که انکار نبوت پیغمبر
ما صلی الله علیه و آله را کرده اند عید می دانند که منکرین معلوم است که کیا اند و بعد از ایشان مشخص است که چه قدر
بودند و نیز که محل نزاع از طرفین ان اشخاصند که محمد صلی الله علیه و آله را دیدند و مشاهده احوال و افعال و از انمودند
و انان که او را ندیدند سخن ایشان از مری و طرف چه مصدق و چه منکر منطاعتنا و اعتبار نیست هر دو با رجما

واقع شود و معارضه کند و در دست اهل اسلام هزاران هزار حادثه و اخبار که مدعی توان آنها میباشند
هست که همگی و تمامی نفع حکم این است صحایب میباید چگونگی است که هنوز حکم است صحایبانی است که تصدیق اهل
منبری بنقض طریق موسی و عیسی علیهما السلام نیست بلکه منقزع بر تصدیق بنی انیشت یعنی آنکه پیغمبر الهی نبوده
بعد از حکم خصم باینکه او پیغمبر نبوده بلکه العیاذ بالله کاذب دروغ گو بوده و دیگر تصدیق ایشان از برای خصم بیفایده
خواهد بود زیرا که تصدیق اهل اسلام بنا بر فرض خصم منبری تصدیق بیکتودوغ کو است و چنین تصدیقی چه مصرت دارد
و لایستاد و وقتیکه شخص مسلم تصدیق خصم را که محتمل است علیه الله علیه و اله پیغمبر نیست نباید بیک عالمه در اینصورت عالم
بصدق نبوت موسی و عیسی علیهما السلام منحصر و متوقف بر نتایج مخوم و فوم و حکم کردن باینکه نتایج طریق موسی و
علیهما السلام لازم است اما از محمد صلی الله علیه و اله لازم است حکم است علاوه بر آن طالب حق که منحصرا بلیان
نمایند که هیچ دینی تدین شد طالب طریق حق شود البته لازم است که نفع نماید اگر کوبد چگونگی است که مسلمانیان نفع
طریق یهود و نصاری را نمیکنند باینکه از تحقیق فوم معلوم شد که نفع واجب است بجواب کوثر از تحقیقات سابقه معلوم
شد که هر چند نفع علم بصدق نبوت و تدین بدین اسلام چون مسلم از تصدیق بنی نبوت موسی و عیسی علیهما السلام
مست نیکو را و اندنقی لازم نیست بخلاف یهود و نصاری که در تورات و انجیل چنانکه انشاء الله تعالی بعد از این تحقیق
خواهم نمود صریح نوشته شده که پیغمبری یکبار باید باشد که شریف ناز که بر نماید بلا شبهه همینکه شنیدند
صلی الله علیه و اله را دعایت نماید که من پیغمبر موعودم و بر طبق ادعای خود معجزه دارم و امر را ثابت و محقق میکنم آیا لازم نبوده
در مردمان دیندار استماع اعدا و قیاس ایشان در دهانان بر و ند تحقیق از دین ایشان و معجزات خودی عادات
او نمایند ملاحظه کنند که ان صفاتی که الان در تورات و انجیل و ذبور و کتاب شعیان و جقوق و دانیال و غیر ذلک از کتب
مطهره که صفات پیغمبر موعود و انما نوشته شده در او موجود است که اگر منبکوه که لازم نبوده انکار بدیهی و منافی از عقل
عقل کرده و اگر منبکوه که لازم است علمای آنکه انکه انان کیان بوده اند نام آنها چیست که رفتند و ملاحظه کردند
و از روی راستی و درستی تحقیق نمودند و از در انصاف با او و آمدند مع ذلک چیزی که موجب تصدیق ایشان شود و از او
بعل نیاید صفات خلاف او و مخالف آنچه در کتب تنبیا سالفات است بویچنانکه اهل اسلام کتابها در بیان احوال اجداد
مصدقین و ناقلین معجزات نوشته اند خصم هم از یهود و نصاری و غیر ایشان نشان دهد و اگر کتابی قاعده مضبوطی ندارد
بلکه مطلقا خبر از دین ایشان محمد صلی الله علیه و اله ندارد و میداند که تابعین مصدقین محمد صلی الله علیه و اله کیان
و آنچه مقوله اشخاص بوده اند عالمی و میان ایشان بود یا نه منظور ایشان محض نیاداری جمع اموال و خازن نبودند
سلاطین و وزکا بوده یا انکه عرض مفصو محض نبیند و خدا پرستی بود دیگر چه اعتقاد باینکار ایشان است همه
عالم اگر این قبیل منکر باشد مطلقا ضرر ندارد و عاقل را از انکار ایشان تا اصلی و تشکیکی حاصل نمیشود و ایضا نمیکند
که منکر دیگر چه اعتقادی بجنی علم و نقل دارد که منبکوه که پیغمبر الهی نبوده و ادعای نبوت نمیدانند و زنی که ملاحظه
معجزات را نمائیم و معنی آنها را که در جابا لنبیک منکوبید چه صدق است میداند و حرف علمای اسلام را دروغ
الحاصل آنچه از کتب یهود و نصاری و وسائلی که در تحقیق دین و ملت خود نوشته اند نفع نمودم چیزی
که ازین مقوله سخنان دران باشند ندیدم بلکه منتهای دقت ایشان در دفع بجهت های ماست که بر ایشان
وارد می آمد و کوشش نموده اند که ایاتیکه صریح الدلالة بر نبوت محمد صلی الله علیه و اله بوده است انهمال
نفس پرات و ناو پلات پیچیده و ناو پلات مستحقیقه نمایند که عباد اهل اسلام این آیات و اایات

انابه

ان ایاات برایشان چیست کنند باینکه مقاصد که لازم مذهب ملت ایشان است مانند حلول و انحلال و شلیت و شراکت و غیره
و بر کپی و نسخ و امثال ذلک که بطلان آنها ضرر و زیان است خود دفع نمایند چنانکه انشاء الله تعالی بعد از این در مطالع
ایشان بنفصیل نقل خواهیم نمود حاصل آنکه علمای یهود و نصاری همت ایشان مصروف دفع اباحت از خود نبوده
و کتابهاییکه نوشته اند از برای دفع آن مقاصد است بر بیان بطلان مذهب ملت اسلام الانطفا و استطراد و دیگر
کتابیکه اشخاص منکرین محمد صلی الله علیه و اله را معین نماید و لولایانها را بیان کند که در عصر خنابا و وصیله عظمی و
فلان فلان رفتند و از راه انصاف بر آمدند طالب حق بودند بنوعی انجذاب برایشان ثابت شد و بر انکار و باقی ماندند
و میان ایشان نیست این که منصف طالب حق احوال و قرائن صدق و کذب هر یک از مصدقین محمد صلی الله علیه و اله و منکرین
از ملاحظه کنند و حقیقت امر محقق شود و دانست که اشخاص منکرین بنوعی ایدانگسائی باشند که محمد صلی الله علیه و اله را دیده
و مشاهده نمود باشند تا خلاف نقل مصدقین و اوتانند گفت و شهادتشان در مقابل شهادت مصدقین تواند دانست
و اگر ندیده باشند در جابا لنبیک حربه بر مندا لنبیک اعتبار و اعتنای بجنی ایشان نخواهد بود و مقصود داعی از این
همه طول و نداعی ایشانست که بر منصف عاقل و ذریه کامل ظاهر شود که مبنا ای امر منکرین محمد صلی الله علیه و اله از هر یک
و ملتی بر ناعد و ضابطه نیست و همگی و تمامی نفع نکرده و جابا لنبیک سخنی منکوبید که نفع منکر کنند این اختلاف واقع
نمیشد البته ایمان بطریق و اثبات محمد صلی الله علیه و اله می آوردند و هر که نفع نکرده منکر شده است البته در قیامت معذرت
و معاف خواهد بود و بر لیب نظر واضح است که سبب اختلاف جمیع اهل مذهب ملل همین عدم تتبع است و لامر و مانع
صلح عرض همیشه و عسری بود اندنتم مردم و لایسما عوام را غرضی و مرضی نبوده از جهته همین عدم تتبع و عدم رجوع بنا
و علمای دیندار و ذریه خیران شده و در بودی غفلت سرزدان مانده اند و لایسما عقل سلیمی حکم نمیکند که فی الواقع
از ایام زد و دشت مثالی بومنا ما هیچ پیغمبر حق نیامد که صاحب معجزه باشد همه اهل اسلام و نصاری یهود و زور
میکنند مطلقا ادم دیندار در میان ایشان نبوده و هر چند رو عاقل و صاحب انصاف منبکوه که بر بیاد
است باینکه همه کبریا معنی شده که دین ایشان غلط و خلاف حق است مع ذلک بر کسان میبایند بلا شبهه معنی باشد ازین
دولع مال نیست بلکه بجهت عدم تتبع و تقلید با و اجداد است آنچه عوام الناس که سرشته و دلیل و برهان و نفع و
نفع و بیان قوانین و ضوابط ایدانند غالب ایشان حکم کله کو سفند انرا دارند همین که بکار داری و سینکند
اگر یکی از آنها اتفاقا حرکتی کرده و از هر یزید بنی که میزند الا فلا و دانستی که متابعت و عدم متابعت آنها هم مثل
ثمری نیست هر چه علماء و خواصند که صاحب غرضند و اگر ان شخص که میاید و داعی نبوت نمائید و دین تازه و اثبات
مجددی و دین مال مختش باین بر منبکوه که ایجا علمای منکشفند به مصرف یا غلط است یا بدین تازه را یاد بکنند و دین
صورتشان بشخص سابق بران داشته اند ان ضعیفانی را که سرایه اعتبار و ممداد کرد و زور کار خود کرده بودند از
دست عبور و لا بد انکار مردم حد و انیکند و ظلم و ستم که پیغمبر از برای دفع ظلم و فساد آنها مبعوث شده است انان ایشان
مینکنند اخر الامر لا محذور عوام مشبه نمائند و این نقل در هر مدعی که پیغمبر حق را انکار کرده اتفاقا افتاده و الانصاف
درباره یهود که انکار عیسی را کرده اند چه منکوبید بجهت از اینکه ما در باره نصاری میگوئیم نسبت باینکار ایشان مرتب
محمد صلی الله علیه و اله و این معلوم است که نصاری این سخن را لابد باید اذلل شوند که میشود علما عامدا حق را کتمان
کنند و دانش و فهمند انکار پیغمبر را نمایند اگر چه مران پیغمبر کمال ظهور و زده باشد پیغمبران سابق خبر از آمدن او داده
باشند و صفات احوالشان بنفصیل تمام در کتب مطهره خود نقل کرده باشند و ان پیغمبر صاحب معجزات ظاهر و بایانها

بوده باشد مانند حضرت علی علیه السلام که آنچه کفیم در باره او محقق بود و مع ذلک تمامی علمای مجتهدان کار و کردند
با آنکه خیال انصاف حضرت عیسی و منی بشریست و این موسی نیز و بهمان شریعتی که در کتابی که پیغمبر و جوع بند
و این مابقی نشانده باشد سهل است که علی الدوام خود را معصوم و نفوذ همان شریعت را مستحکام انانیت نماید
انکار حق و از انانیت و نسبت همدگر و کفر و زندق با و بدینسان بهر در هتکای که پیغمبر از بهر بالمره نسخ شریعت
ایشان نماید و حکم فرماید که باید بشری باشد و این محبت که طبع ایشان بان عادت نکرده و فکار کنند انکار او را
و یافه خواهند کرد و در اخلاص امر و پیشتر کوشش نمایند و نسبت افرا و دروغ علاوه خواهند داد و همچنان است
احوال هم بود برضای که سابق بر موسی علیه السلام بود اند و انکار ان جناب غوره اند پس ای عوام هم بود و ای معشر فضا
شما خود این نقل از زبان علمای خود میشنوید چگونه است که احوال عید همد که علمای شما نیز عالم اعماد اکابر خود
صلی الله علیه و آله را که باشند بر انامی نمی نمایند و بیکر خود نمی اندازند و آنچه علمای شما میگویند بحقیقت سخن سرنید
تصدیق میکنند و از این بود که اعمای این سخن را نقد طولی لازم زیرا که متکاه اختلاف ملل بر اختلاف همین عمل است
که مسامحه و رتبع مینمایند بلکه عینا باشد که چه بخوانند باید بود اگر کویند که نکر دیدن پاره از ناس موسی و عیسی
علیه السلام را از آن راه بود که ایشان را معجزه نمود و قابلیت بتو را نشانند بلکه از جهه کثرت علمای سلف بود که
دین را بنیاد اند و ایمان بنا کردند سهل است که مانع علوم نیز نشدند و چون گوئیم که بعینه همین احتمال در باره
محمد صلی الله علیه و آله نیز میزد و در تفرقه حکم است و همین که این احتمال میزد و لا محاله نتایج و کوشش ندان بعضی علمای سلف
و تقلید نکردن بآباء و اجداد لازم میشود پس چگونه است که خصم نتایج نمی نماید و گفتا بعضی اسلام خود نمیکشد و بگوید
انکه بالفرض که علمای سلف یعنی انانیت که در عهد موسی و عیسی علیه السلام از علمای ام سلفی بنی کریم در عهد او و در
علمای آنکه بعد از وفات موسی و عیسی علیه السلام در ملت سابقه هم سبک اند چرا انکار کردند یا نتایج ننمودند اگر کویند که
بنای عالم بر مسامحه و مسامحه بود همینکه علمای سلف بنی اثینی بدین مردم دادند شبهه استصحاب حقیقت اثیر
سابق و قلوب ایشان سنگین نمیکشد و بیکر سعی در تحصیل طریق حق نمیکشوند و بدین چینه بنوی عیسی پیغمبر فاطمه بود
و بنوی موسی بر سایر فرق مشبه اند چرا این احتمال را در باره محمد صلی الله علیه و آله نمیدهند و در صد نتایج و تفحص
نمی آید و اگر کویند که علمای مجتهد مثلا نتایج نموده اند حقیقت بنوی عیسی علیه السلام بر ایشان ظاهر شده و بعد انکار
حق نمیکند این مکاره محض نیست زیرا که فاطمه بود مثلا الیوم امر عیسی علیه السلام بر ایشان مشبه است اگر چه بنای
اشتباه بر مسامحه نتایج باشد اگر کویند که نتایج کردند و چون در ملت مدیه شبهه نمود و قلوب ایشان سنگین گشتند
و مکرر کوشش و عوام و خواص شده بود که علمای قضای مجتهدی را که پیغمبر عیسی علیه السلام نقل نمیکند همگی و تمامی دروغ
و مطلقا اصلی ندارد و از بد و طفولیت تا هنگام نتایج این سخن در کتبها ایشان در صوغ کرده بود پس خطبه نامه که لازم است
و طریق تحصیل طریق حق و هدایت ایشان بامد لهذا از نتایج و تفحص علی و معرفت که منشا هدایت شود از برای ایشان
حاصل نشد چون گوئیم که بنا باشد که متکاه عدم علم و معرفت تو نیز بنوی محمد صلی الله علیه و آله از این باب باشد و تخلیه
لازم است بعد نیامده پس هر صورتی مقتضی خواهد بود و مقتضی ماینه از اول باب اینجا مجرای چیزی نبود که محقق نمایم
که مکرر بنوی محمد صلی الله علیه و آله و امر بنیاد که و تحصیل طریق حق و تفحص نموده اند بعد از ثبوت تفحص و اینکه
سخن ایشان منبسط و تحقیق نبوده و جابا لنبی حرف اینجا گفته اند هر صاحب شعور و علم حاصل خواهد شد که انکار ایشان مطلقا
اعتبار نیست و عقل را نامالی حاصل نخواهد گشت که بآب باشد حق بجانب مکرر نباشد و اصل و فاعله نامه و میران صبح

دو شناختی که این حق و طریق مستقیم کدام است همراست بر زیرا که بعد از حصول علم باینکه سخن منکر و مقابل
مناط اعتبار نیست بحضرت اخبار و در نظر مظهر صحت طریق حاصل میشود و بسبب انکه خبر اول محمل صدق و کذب است علی الله
و بعد از انضمام خبر ثانی فی المیزان طرف صدق ترجیح می یابد و بعد از انضمام خبر ثالث مظهر قوی میشود و ابع اقوی و مکرر
ثانی که بدرجه یقین می رسد زیرا که در هر دو فقره شش فقره هفت فقره شهادت و توفیق دادند و میراجع حاصل نمیکرد
و امثال مواضع که بجز اخبار شش فقره فقره بل صد فقره و زیاد علم حاصل میشود و بجز انکار و خصم است که در مقابل انکار
صدق خبر را مینماید و بعد از انکه محقق شود که انکار او معنی عقل نیست سهل است که عقل حکم میکند که انکار او نیست
بر فاعله عقل نیست سهل است که عقل حکم میکند که انکار او غلط و بچا نشان اخبار و خبر معارض خواهد بود و خبر
معارض و در معین یقین میگرد و ولایت انکه محقق شود بقرائن چنانکه ما در خصوص حقیقت طریقه اسلام بنفصیل
بیان نمودیم و ضبط این تحقیق بر همه مکلفین لازم و واجب است و اضابط اس بل خواص علمای این معنی غافل شده اند و از
این جهه بعضی از ائمه نموده اند که برخی از مجتهدان محمد صلی الله علیه و آله متواتر نیستند و انکه از اخبار و نقل علم بصدد و دان
علی الخصوص حاصل میشود و عینا که بعضی از بعضی دیگر مضامین ما می توانیم معتقد حاصل شود و معین یقین کرد
و توانیم چنانچه فاعله یقین است بعد از انکه عدد نازلین بقدر باشد که فاعله یقین نماید می خواهد مجد و تواتر برسد یا نه پس
از تحقیق مرهم معلوم نمیکرد که اغلب بل همه معجزاتنا بخصر یقین الی الوفوع عند اختصاصی بقرآن نذر اگر چه عدد
ناقلین در بعضی مجد و تواتر فرسیده باشد و مشکل یقین در بیان حاصل لازم بدانکه حاصل کلام از اینها نا
لختام این است که هرگاه در خصوص بنوی بنیاد میان اهل عالم از ان باب ملل اختلاف پیدا شود و هر علمای شخصی
پیغمبر باشند و در هر یکی مردمان صاحب فهم باشند مثل این جره از زمان که در مشبه فالتکند که الان پیغمبر و اهل طاعت
زد شد است و میگویند که ما در یو است که عبارت از حضرت آدم باشد هم میگویند که حضرت موسی است
و رضای میگویند که حضرت عیسی است و اهل اسلام میگویند که حضرت محمد مصطفی است و در هر یک از این مذاهب
و ملل مذکور صاحبان فهم بوده و میباشد و همگی کتاب صحیفه و دست اند و علی الظاهر موافق در این خودند
از حد میکنند و با ضابطه شافرا محمل میشوند و فائز بر و حساب میکنند و از جناب با لا رباب میدوایند و
هر یک طرفه خود را حق و دین و این خویش را موافق فرموده خدا میدانند و ان دیگر باطل و ضلال است و شبهه این
صوت بر عاقل ذرک و نا لازم است که هر یک از ادیان مرهم را بخوی که مایه ان کریم نتایج نماید و تفحص کند و خود را
از تقلید بآباء و اجداد و در دوزخ و خیال انکه طریقه پدران و پیشانیان را بنوی حق بوده از خود بیرون کند اطلاع
خود که هر مایه بطریقی خصم نیز اطلاع پیدا کند و جستجو نماید از مردمان بغرض سوال کنند الحق را و ظاهر شود و در
خاصه و احتیاج مقتضی دفع احتیاج باشد نه احتیاج و عینا چه میشود که حق با خصم باشد و تلجیح حق یا نه مینماید
و حرف ما که اهل اسلام نیست این جره از زمان انبیا هم کدام موجود نیستند که خود اثبات بنوی خود را نمایند
و معجزه ظاهر سازند تا حقیقت امر آشکار شود پس طریقی اثبات مخیر نقل نازل است بنا بر این چنانکه جماعت و شسته
یدا بید از پیشینیان خود یعنی از ان اشخاص که چندین هزار سال قبل از این صحبت داشتند و دیا فاشند نقل مینمایند که
زد شد دعا بنوی بنوی و فلان معجزه را بر طبق ادعای خود قائم کردند پس او باید پیغمبر باشد بعینه محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله نیز در حیوة نیست لیکن یدا بید از اشخاص معتمد با خبر رسیده که انجناب دعا بنوی بنوی و بر طبق ادعای
چندین معجزه قائم کردند بلکه آنچه سایر انبیا او کردند و بهر نهائی او ندین باید پیغمبر باشد و هیچ فاعله نیست مگر اینکه

اهل اسلام با ائمه اطهار علیهم السلام میبایست که از بدو و از دعای زردشتی و یونانی و رومی و سحر و جادو و
بد و بخت محمد صلی الله علیه و آله و آیه و سوره و حدیث که در کتاب اوست و سحر و جادو و
و همین سخن را با یهود و نصاری نیز دانیم پس اگر کسی بگوید که تو امر و از چه راه و کدام دلیل قائل بدیوت
محمد صلی الله علیه و آله شده خواهی گفت همان راه و دلیلی که تو قائل بدیوت و درشت شده و اما اگر مسلمانی از کثر
پرسد که تو امر و از چه دلیل قائل بدیوت و درشت شده ای تو اندک گفتی همان دلیلی که تو امر و از قائل بدیوت محمد شد
و نیز که آن دلیل اثبات مینماید چندین هزار سال قبل از این پیغمبر بود و اما اینکه امر و از پیغمبر است از
کجا و می تواند بگوید همینه که پیغمبری و ثابت شدن امر منحصراست با خلافتش ثابت شود زیرا که آن شخص مسلمانی بود
که پیغمبری و منحصراست با او و قیام با او بعثت محمد صلی الله علیه و آله میسر شد و هینکه با او بعثت محمد صلی الله
علیه و آله میسر شد یعنی مثل آن دلیل قائم است که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر است و خلافتش ثابت میشود پس بر
لازم است که مسلمانی شود بدیوت محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورد و دیگران که بخوبی نمی دانند گفت مگر اینکه بگوید
که مجموع آن اشخاصیکه دیدار شد با او بر بنیوت و درشت دارد و در هر عرض و حاجت چندین هزار سال صبر است
گویند و اندک شهادت بر حق داده اند و اما آن اشخاصیکه شهادت بر بنیوت محمد صلی الله علیه و آله داده اند در
گویند و اندک شهادت بر حق داده اند و اما اینها که بگویند که من شهود خود را می شناسم و اطاعتی از احوال
ایشان دارم و از شهود محمد صلی الله علیه و آله با خبر نیستم و اینها را نمی شناسم که چگونه اشخاص بوده اند و اما
شهادت ایشان از برای من چیزی که مناط اعتبار باشد و موجب قیام برین من بشود حاصل نمیکرد و ما از هر دو
سخن جواب کوئیم اما از اولی پس بگوئیم که حالا برینست که ثابت کنی که این همه اشخاص دروغ گو بوده اند و الا قبل از اثبات
دو بابی النظر بر آنند شهود و در هر باب محتمل است که راست گفته باشند و بعد از اجتماع و انضمام یار و قرائن دفع
ان احتمال میشود و چنانکه از فواید کذب نیکتر از داهی نیست و از زمانه خلاصه هر دو منشا و تئید تفاوتی با هم
این معنی ندارد و از سخن ثانی جواب کوئیم که تو از چه راهی علم رسائی با احوال شهود خود و مطلع شدی بر صدق قول
ایشان بغير از آنکه رجوع بنقل ناقلین نمودی همان بعینه از برای ما هست باینکه بگویند و بدین جهت ما در تئید
سابقه بیان نمودیم که منبع لازم است هر کس منبع نماید معطر است و این دلیل چون علی الظاهر ما هم منشا و تئید
جهات ترجیح بقیه بری که ما گفتیم با ایشان با صل عدم معدوم است پس ما هم معارض و متکافی خواهند شد لابد
باید جمع نمود با اینکه در درشت هم نبی باشند یعنی و ایام سابق بر بعثت محمد صلی الله علیه و آله هم نبی باشد یعنی و ایام
بعد و اگر باینطور جمع نکنیم مرد و دلیل ما هم معارض شوند بعد از بغا و از درجه اعتبار ساقط خواهند شد
پس نزد درشت پیغمبر خواهد بود نه محمد صلی الله علیه و آله و حال اینکه این سخن نزد مرد و باطل است پس جمع بغير از
لازم است و بعینه همین سخن را کوئیم با یهود و همچنین با نصاری بلکه کوئیم هر چه قبل از موسی است موسی معارض
شود باینکه بعینه که رسید معارض را ذکر کردید و مرثیه محمد صلی الله علیه و آله که رسید معارض شود و بعینه
مرثیه و همچنین از یهود معارض شود بعینه بیک مرتبه و محمد صلی الله علیه و آله بد و مرثیه پس هیچ یک متکافی نخوا
بود یعنی دلیل ایشان با دلیل اهل اسلام در فواید مساوی نباشند بلکه دلیل اهل اسلام بد و مرثیه بالا تر از وی
از دلیل خصم خواهد بود پس دلیل اهل اسلام بلا معارض باشد زیرا که دلیل یهود قول زردشتی و اهل
مینماید و قول نصاری قول یهود و این دلیل اهل اسلام بلا معارض میشود و واجب نمیکرد قبول کردن آن بدو

دعوی بلی کسی که معارض مساوی اهل اسلام مینماید همین قول نصاری خواهد بود و پس در اینجا دعای کوئید
که الحق این دلیل است که باید با علم نور بخرد و در خود نوشت و معتمدان همه بدیهی است و احتیاج به کفر و اهل
ندارد و عوام و انبیا قیامت از خواب غفلت بیدار میشوند و این قسم دلیلی را با صراط اهل فتنه معارضه قلب
نامند و از برای الزام خصم به این دلیل نیست و دعای بعد از آنکه این تمهیداتی بطول و بسط نوشتیم بکتاب عیون
رجوع نمودیم دیدیم که حضرت امام رضا علیه السلام و انتشار اسرار الحالوت بهر دو و جاثلیق نصرانی و هر یک کبر و درشتی
بهین طریقی الزام داده و عجب ساخته اند بجزای شکر بجا آوردیم که فکر موافق و دلیل مطابق با آنچه از منبع علم و حکم
ترشح کرده اتفاق افتاده است و بقیه نیز یاد کرده گفت و محقق گردید که دلیل بهر از این نیست و الا ان جناب خصم را بهما
منع عجب میباشند معلوم است که دلیل اتم از این نیست و ما قیما ان حدیث را ببارز نقل میکنیم تا مطابق معلوم
و قوافی مشخص شود و ان اینست فصل سیم در ذکر حدیث مفهم و آنچه بر داعی معلوم شد قال الرضا علیه
السلام یا راس الحالوت استلک عن نبیك موسى بن عمران فقال سل قال ما الحجة علی ان موسى ثبت بنوثر قال
الیهود ان جاءهم الیهم یحیی بن ادم من الانبیاء قبله قال لم مثل ما ذاک قال مثل فلان البحر و قلبه العصا حینه شعی و ضرب البحر
فانفجر منه العیون و اخرجه یدیه بیضاء للناظرین و علامان لا یقدر الخلق علی مثلها قال له الرضا علیه السلام
صدقت فی ان کانت حجة علی بنوثر ان جاءهم ما لا یقدر الخلق علی مثلها فلیس کل من ادعی انهم انما جاءهم ما لا یقدر الخلق علی مثلها
و جب علیکم قصد بقوله قال لا ان موسى لم یکن له نظیر لک ان من نهر و قبره منه ولا یحیی علینا الا فراد بدیوت من ادعی حتی
یاتی من الاعلام بمثل ما جاء به قال الرضا فکیفما فرزیم بالانبیاء الذی کانوا قبل موسی علیه السلام و لم یفعلوا البحر
لم یفعلوا من البحر اثنی عشر عینا و لم یفعلوا ایدیهام مثل اخراج موسی یدیه بیضاء و لم یفعلوا العصا حینه قال له الیهود
قد اخبرنا ان منی ما جاء و اعلی بنوثرهم من الایات بما لا یقدر الخلق علی مثلها و اوجاوا بما لم یحیی به موسی و کان علی غیر
ما جاء به موسی و جب صدقینهم قال الرضا علیه السلام یا راس الحالوت فایم نعتك من الا فراد بعینه بنوثرهم و قد کان یحیی
الموتی و یبرئ الاکمه و الا برص و یخلق من الطین کهیئة الظلمة ثم ینفخ فیها فیکون طائرا یا ذن الله قال راس الحالوت یقال
فعل ذلک و لم نشهد قال الرضا علیه السلام و ایضا اشکم الاخبار و المواته بما فعل عیسی بن مریم فکیف صدقتم موسی و
لم تصدقوا عیسی فلم یجد جوابا قال الرضا علیه السلام و کذلک امر محمد صلی الله علیه و آله و ما جاء به و امر کل نبی بعینه الله و
فری یا نثره کان یتم ففی اربع اعیان الجبرالم یعلم کما با و لم یخلف فی معلم ثم جاء بالقران الذی فیه قصص الانبیاء و اخبارهم
حرفا حقا و اخبار من مضی و من بقی الی یوم القیمة ثم کان یحییهم باسراهم و ما یعلمون فی نبوتهم و جاء با یاف کثیره و بعینه
قال راس الحالوت لم یصع عندنا خبر عیسی و لا خبر محمد صلی الله علیه و آله و لا یخوزان نفرهما بما لم یصع قال الرضا علیه السلام
قالنا ما الذی شهد عیسی و محمد صلو الله علیهما ما شاهد و در فلم یجد جوابا ثم دعا بالهرید الا که فقال له الرضا علیه السلام
لخبر عن زردشت المذنی نعم ان رفیق ما جئتک علی بنوثر انی بما لم یثابره احد قبله و لم نشهد و لکن الاخبار من اسلام افتاد
و در عینا با نادر اهل نامه و عیسی و فایم نعتاه قال فلیس انما انکم الاخبار فایم نعتاه قال بلی قال فکذلک سائر الامم انما
انهم الاخبار بما فی بالنبیون و انی به موسی و عیسی و محمد صلو الله علیهم فاعذر کثر زکات الاقران لهم از کثرت انما اقرانهم
بزدشت من قبل الاخبار و المواته بان جاءهم بما لم یحیی به غیره فانقطع الهمید مکانهم و نوحه مضمون مشهور است که حضرت امام
رضا علیه السلام فرمود ای راس الحالوت سؤال میکنم تو را از پیغمبر موسی بن عمران راس الحالوت عرض کرد که سؤال کن

دو مذهب باشند که هر دو موافق عقل سلیم نیست پس باید که حق با مخالف تو باشد البته بر تو تبع هر دو ظاهر بود
اوله هر دو فیهن را یکی هر کدام ازین دو مذهب را که موافق حق است اختیار کن چه بشود که پدر و مادر تو نیز مانند
تو تبع نکرده دین پدر و مادر خود را اختیار کرده باشند و اگر طریقه خود را تبع کرده و از راه تبع و تفحص بقی بنویسند
پیغمبر خود کرده اهل اسلام را نیز معنی اینست که همین راه بقیه از برای علم رسانیدن باحوال شخصی که مشاهد محمد صلی
علیه و آله و مجتهدان و اگر نه است دعوت ما نیست بلکه بهر است و آنچه در دست است از آنکه سابقا اشاره نمودیم
که جمیع احوال ان اشخاص را که احوال ان اشخاص را نقل کرده اند تا می رسد که اهل اسلام ثبت و با کمال دقت
منبط است از خارج هم معلوم است که عصبیت نور دیده اند بلکه هر کدام کفی الواقع است کوی بوده اند از انقضای
کرده اند هر کدام در ذوق کوی باجموع احوال بوده اند نوشته اند که در ذوق کوی باجموع احوال است که هر یکی مسلمان
و از فقه اخبار دین را علی علاحد کرده اند و هر چند بوده اند که مدین و کمال بهار و فقه اند از انصاف حق معلوم
و حال نمودند و واضح است که هر دو نصارت را همچو علی نیست و همچو کای که بیان احوال نقل خود را کرده باشند مداند
و ان خارج نیز ظاهر است که این نیز از اخبار کان میرسد و است چه در هر سال است که از مد و بعثت موسی که شتر
و از عیسی و از هر سال است که اگر کسی خواست بنویسد که احوال افراد اشخاص را بنویسد که در جمیع طبقات عدد
ایشان محدود تر رسد و محدود یا محدود و اشخاص عالم فلم شود نوشته نخواهد شد طما از اهل اسلام بسبب کوی مد
کمال سهولت دارد و لا یشاء و زمان حضرت امام رضا علیه السلام که عاجبه ایشان میفرمود و ازین جهت است که در میان
الحجاج علمای ایشان هرگز بنویسند یا اثبات بنویسند موسی یا عیسی نرفته اند و دلیل ایشان همین بوده که شما بنویسند
و عیسی فالتیلهما مارا الحیاجی بدلیل و اثبات نیست و اما ما فالتیلهما بنویسند محمد صلی الله علیه و آله نیستیم بر شما
اثبات و در همین مجلس ما مون جاتلین بضرانی بان جناب زین باب را مدد گفت که چه میگوئی در خصوص
بنویسند عیسی و کتاب را یا انکار میکنند چیزی را نه از انما یعنی انکار نمیگوئی که در چه لازم طریقی اسلام است از ان بنویسند
عیسی و کتاب را یا انکار میکنند چیزی را نه از انما یعنی انکار نمیگوئی که در چه لازم طریقی اسلام است از ان بنویسند
خود را و اقرار کرده اند بان خود توبه و کافرم بنویسند هر عیسیا که اقرار نکرده است بنویسند محمد صلی الله علیه و آله
و کتابان و بشارت داده است بانان خود را یعنی ان عیسیا را که وفاتلی من فالتیلهما بنویسند باید پیغمبریان که
عیسیا را که وفاتلی ثابت کنی و الحق این سخن در مقام محاجه موافق ادب مناظره تمام است و طبع کلام خصم را متین
و جاتلین نه رساک شد و ازین معوله سخن زدند و در حرف زد بر کردار ایند از ان جناب مطالبه بدلیل بنویسند
محمد صلی الله علیه و آله کرده و داعی در دمساله که بر در کشش بضرانی هنری فارقی انگلیسی نوشته اند و درین
کتاب نیز اشاره بدان رفت جواب این سخن را بنویسند دیگر گفتند و ما حاصل ان اینست که اقرار اهل اسلام بنویسند عیسی
پیغمبر و اخبار پیغمبر ایشان محمد صلی الله علیه و آله است یعنی او فرمود که عیسی پیغمبر خدا بوده ایشان نیز تصدیق کرده
و الا اهل اسلام را خبر نوازری و حدیث مستغنی نمید که عیسی ادعا بنویسند نمود و بر طبق ادعا اظهار معجزه کرد بچینی
که بقی بنویسند و نمایند و اقرار به پیغمبری و کنند با قطع نظر از قول بنویسند محمد و بعد از آنکه محمد صلی الله علیه و آله
پیغمبر نباشد پس است که عیسیا با همه مدد و ادعای کوفی باشد و اهل اسلام را بدلیل بر اثبات بنویسند وی بنویسند چنانکه
خصم میگوید دیگر سخن وی چه اعتباری خواهد بود حاصل آنکه اگر بدلیل ثابت است محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر
است کوی خصم چه میگوید که اقرار بنویسند و نمیکند و اگر مدد و ادعای کوفی باشد و دلیل بر پیغمبری و نیست اهل اسلام را

اقرار و اعتراف و بنویسند عیسی یا موسی و سایر انبیاء دیگر تصدیق کرده اند بعد از فرض کذب با عتراف و تصدیق وی چه
اعتقادی خواهد بود و اقرار بنویسند یا نبیای سالقه منی بر همین است بلی خصم هرگاه نه از راه تقلید پیغمبری که ان خصم
دیگر پیغمبری را و اقرار بنویسند بلکه از راه تتبع و تفحص و غیر این با قطع نظر از قول پیغمبر خود علم بنویسند پیغمبر خصم
بهم رسانیده باشد این سخن را با و میخوانند گفت که تو ایمان بنویسند پیغمبر را وی بنویسند پیغمبر تو تصدیق بنویسند
ثابت کن و الا هرگاه ان اقرار مدعی بنویسند که یا شد که خصم قول و اقرار بنویسند نداشته باشد و مدعی نیز نتواند اثبات
بنویسند و انما ایند مناط اعتبار نخواهد بود و این سخن در حق است و بضبط حق پس اگر از روشن تر بیان کنیم بهتر است
پس کوئم سخن ما اهل اسلام اینست که ملچون محمد صلی الله علیه و آله را پیغمبر میدانیم و او فرموده که عیسی پیغمبر
بود ما نیز تصدیق و اقرار کرده ایم و میگوئیم که عیسی پیغمبر است اگر این اعتقاد ما بنویسند محمد صلی الله علیه و آله حق
و مطابق واقع است از عیسی نیز حق و مطابق واقع است و اگر نیست از عیسی نیز معلوم نیست باید ثابت شود و بعد از
اخری اگر بدلیل بر بنویسند محمد صلی الله علیه و آله است همان دلیل بر بنویسند عیسی نیز بنویسند محمد صلی الله
علیه و آله تصدیق بنویسند و اقرار کرده و اگر بدلیل بر بنویسند و نیست بر بنویسند عیسی نیز بنویسند اهل اسلام دلیل نخواهد
بود باید از خارج ثابت شود پس اگر کسی خواهد که بنویسد یا بنویسد و بالجمله مذهب خصم را اختیار نماید لا محاله از برای
اثبات بنویسند هر یک از انبیای سالقه محتاج خواهد شد بدلیل و ان مختصر است جمیع بلخا و مخبرین و دانشمندی که
اگر این نوع از اخبار معین قطع بنویسند و مثبتان هست از برای اهل اسلام نیز این مقوله اخبار بر بنویسند سید البر
صلی الله علیه و آله است اگر معین نیست از برای خصم نیز نخواهد بود و ایضا دانشمندی که از برای اثبات بنویسند انبیا
سالقه از حضرت امام نالقام صلی الله علیه و آله بغیر از این یک سخن چیزی دیگر ندارند که فلان پیغمبر ادعا بنویسند خود
و فلان معجزه را بر صدق مدعی بخود او را که از ایشان مطالبه بدلیل شود بجز این که بگویند از باء واجل و در پیشینیا
ما با بنویسند بنویسند بنویسند و علم برای ما حاصل شده و دیگر حرف ندارند و دانستند که اهل اسلام نیز همین
نقل را دارند اگر این نوع نقل اثبات مدعی را میاید چرا نتبع طریقه اسلام و جمیع بلخا و مخبرین معجزات محمد صلی الله
علیه و آله می کنند و اگر میگویند که جمیع کفریم و علم بجهت ما حاصل نشد الا اینکه این سخن دروغ است هر کس
ملائی بنویسد و عالم بضرانی و اندیدیم که ان قسم نبعی که لازم است کرده باشد تا اطلاع باحوال مخبرین بهم رسانند
و اگر کرده انبیا مسلمان شده و ثانی آنکه طریقی است چگونه است که در یکجا افاده علم میکنند و در جای دیگر نمی
کنند و اگر است میگویند که افاده علم بنویسند چون راه در هر دو جای است جهه عدم حصول یکی عدم تحلیل است
دویم استباق شبهه است که مدقلب تواند بود و طفولیت الی پومنا همار سوخ نموده و حسن ظن بشه و سخن همسانید
بجهت انیکه مکرر از باء واجل و علما می خود شنیدند و در کتب خود خوانند که انهار مردمان خود بوده اند و بالعکس
ان شنیدند یا ندانند کتب خود ذی که شهود اهل اسلام مردمان بدی دروغ کوئی بی دینی بوده اند چنانکه این کیفیت
در هر طایفه هست و این تقلید صورت تحقیق بنظر فحوله کرده با انکه راه علم در هر دو جای است از طرف خود
میگویند که معین علم شده و از طرف خصم را میگویند که ظنی هم برای من حاصل نکند و علوم است که از باب شبهه در شتو
اهل اسلام و حسن ظن بشه و خود ظلمات ان شبهات مانع حصول نور علم گردیده تحلیل کن و سهیمان از قلب هر
نما و انکه علم از برای تو بجهت دین و حق کثیر و این خویش نیز حاصل نکند تقلید باء واجل و انهار در نظر بصورت
علم جلوه نموده و این معنی از برای اغلب اسد و اغلب ان اتفاق افتاده تخمین خصم را بنویسند از در خلق را

تقلیدشان بر باد داد که در صد لغت برین تقلید یاد داعی این سخن را نغذ و طول داد بلکه اثر اکثر و در مواضع
مستعد و محترم بود و سبب آنکه تمام اهل عالم از همین یک سخن که کشته و ستر این بر بخورد اند که از چه باب است که خبر متواتر
یک نام و در نوشته اگر بگویند که متواتر نیست غلط محض است زیرا که خبر متواتر پس کدام است که اخبار اینقدر داشته
در هر مذهبی و این که ملاحظه کنی متواتر نباشد پس در عالم خبر متواتر نبوده و نخواهد بود و اگر متواتر است البته
علم است پس چگونه است که منکر را علم حاصل شده معلوم است که منکر نفع انرا ننموده یا بشرط حصول علم را بعل
نیاز و در حد داعی در تمهیدات بیان کیفیت نفع و نقص را بخورم و بطل و بسط نوشتم و الحق در هیچ کتابی
ندیده ام که کسی متوجه آن شده باشد با وجود آنکه باعث اختلاف ملل و مجزاهای و خلل در امر نفع و نقص طریق
خواجی دیگر نیست که گویند که چگونه است که بر هر دو نصارت و سایر ملل لازم است که نفع طریقت اسلام و نقص
اخبار و احوال نقل اخبار محمد صلی الله علیه و آله و آما ایند اما بر اهل اسلام لازم نیست خود نیز اعتراف نمود که
ثبوت نبوت موسی و عیسی و سایر انبیاء از باب تصدیق محمد صلی الله علیه و آله است و لا ینفع در طریق مخالف
نکرده ایم جواب گوئیم که سابقا اشاره باین سوال و جواب کردیم و گفتیم که فایده نقص و نفع هیچ علم رسانیدن
به نبوت انبیای سالقه است لازم طریقت اسلام است تصدیق نمودن نبوت انبیای سالقه دیگر نقص لغوی
مصرف است و اینجا جوابی دیگر گوئیم که بعد از آنکه اهل اسلام را علم حاصل شده باینکه درین جزء از زمان محمد صلی
الله علیه و آله پیغمبر است و حکم نبوت سایر انبیاء و شریعت ایشان منسوخ است دیگر نفع طریقت انبیای سالقه از
برای چه بکنند بلی بود و این نفع لازم است که خدا بمحضت موسی در تورات پیغمبر موعود داده و فرمود که بعد
از تو پیغمبری بوجود خواهد آمد و جماعت یهود نیز باین اقرار دارند پس بر ایشان لازم است که نفع نمایند شاید که پیغمبر
موعود همین باشد و در انجیل مسطور است که حضرت عیسی فرمود که من پروردگارم و فارقلیط خواهد آمد
و ان روح حق و یقین است این مضمون در انجیل و در چندین جامد کوراست و همچنین در سایر کتابهای نکرده
کند و محققان انبیا سالقه چنانکه انشاء الله تعالی بنفصیل نقل خواهیم کرد پس برضاری و لجب است که نفع از احوال محمد
صلی الله علیه و آله و آله کنند شاید که فارقلیط او باشد و از تشویش این سخن بحدود لابد شده اند و سخنی از پیش خود جدا
کرده اند که پیغمبر موعود نایب او باشد و محمد صلی الله علیه و آله از اولاد اسمعیل است و همچنین از حضرت
موسی علیه السلام نقل میکنند که حکم شنبه پیغمبری نایب و محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر و پس معلوم است که ان پیغمبر متواتر
نیست نصاری منکونند که حضرت عیسی فرموده که بعد از کشته شدن من ندا بملاکوت اعلی خواهد رسید باین عجله
خود و متعجبند که عیسی فرموده و معنی میکنند که مراد ایشانست که پیغمبری دیگر نخواهد آمد و در سخن از پیغمبر و نصاری
محض دعوی است بعلاوه آنکه مخالف نص تورات است که پیغمبر موعود از بنی اسوخه بنی اسرائیل باشد و بلا شبهه بنی اسرائیل
از اولاد اسمعیل و اسمعیل را برادر می که اولاد دعوی پیغمبری نموده باشند مجز اسمعیل نبود پس پیغمبر موعود باید از
نسل اسمعیل باشد و خبر شنبه هم متواتر نیست که اصلی داشته باشد و اولادش بزمان طویل و همچنین است قول خدا
که معلوم نیست حضرت عیسی این عباد را فرموده باشد بالفرض که گفته باشد مطلقا که انی بر مدعی بر ایشان نداده
چنانکه ما بنفصیل در ارشاد المصلین نوشته ایم مقتضای حدیثی در تفصیل اوله اثبات نبوت حضرت خاتم الانبیا
صلی الله علیه و آله بدانکه آنچه مد کور شد از اصطلاح ارباب مناظره معارضه بقلب گویند فائده ان الزام و اسکا
حکم است که ام سالقه را دلی بر اثبات حقیقت انبیا گذشته مجز رجوع باخبار مجز چیزی دیگر نیست و اما اثبات نبوت

۴

محمد صلی الله علیه و آله و آله محض و اخبار و صد و مجز از ان نیست چنانکه انچه در کتاب در مرحله در
فصل الخطاب بود پیش نمودش مانند جنبش وجودش عالم کبر کشت یا ظهیر نبوتش و بینا بر و در سالش با
از ان امده بغداد و توان کرد و اگر چه از طریق نقل و خبر چنانکه فکر را اشاره بدان نمودیم هرگاه کسی از اهرم را بد
بشرط ان از تحلیف و شخص بخوبی که ما در تمهیدات بیان نمودیم عمل نماید البته بعنوان جرم و بیعت حق بر وی ظاهر خواهد
شد چه احدی ازین شبهه نیست که خبر متواتر فاده یقین میکند و ادی از ظن و تخمین بیرون می آورد و اما چون هم مدعی
و هم مدعی علیه از طرفین داعی توان میکنند یقین بود اذعان میکنند که بنواتر را رسیده که حضرت موسی فرمود که حکم
شنبه را قیامت باقی است و اهل اسلام او عا میکنند که بنواتر را رسیده که محمد صلی الله علیه و آله و آله نبوت نمود و در
اینها و مجز کرد و پیغمبری خود را بر هر کس موید ساخت و حکم شنبه را باطل فرمود و بعینه هیچ سخنی که بران زد و شبهه
و همچنین جماعت ضلالت دارند لهذا حقیقت امر شنبه و بشو و طالب حق حیران همانند که کوشش باین کدام بدهد و ازین شبهه
بعضی را خبر متواتر را نفی کرده اند و میگویند که وجود ندارد و آنچه هست فتنه فتنه و کائنات و انسانی که این اشیاء مبین
بر عدم تحلیف و فقدان نفع نام است و الا خبر متواتر و بسیار فاده یقین نمودن ان اشکال است بلی این خبر محقق است که تحلیف
کار هر کس نیست باین مشکل است لغرض نام در مدتی فلیله امکان ندارد باید مدتی صرف ساخت و با علم و صلحا
ان مذهباتین مناظره و منبرش کرده و انهم بدین تحصیل مراتب علوم نظیر و قواعد حکیمه معرفت و فروع ان درین صورت
نرسیده و بلا شبهه انما امور دینی که عیسوی هم کس نیست با آنکه تحفیل راه حق بر هر کس لازم است پس از آنجا که هدایت
در نیست موهوب الهی فی الواقع بر هر عالم واجب بوده که نبوت حضرت خاتم الانبیا و سید صفتا محمد صلی الله علیه و آله
و سلم را تصدیق نمایند لهذا در حکمت خداوند که لازم آمد که نبوت او را بخوبی بر خلق شکار فرماید که دیگر ایشان را
احتیاجی باین نوع تکلفات نباشد پس وجود او را نمود اعجاز ساخت و کتابش را عصای موسی گردانید که سر همه منکرین را
کوفت و خس و خاشاک شکو و شبها و معاندین را از طریق حق بخار و ب معرفت و فتنه زبان و رادم عیسوی گردانید
تا پس مرده و الحیا کرد و هر که او را دید که سایه نداشت دیگر هیچ احتیاجی به الحظه ای نداشت و نکه میدانشند که نزد معلمی
نموده مع ذلك این همه معارف را بیان فرمود محتاج به مجز نبود و بی احتیاج قطع بنویش کرد و هر که عیار مغارف توری بود
و انجیل را بجزان معارف قرآنی سخنند با فضیلتی ای قرآن بخور و اگر کسی را فی الجمله خبر بطریق نظر باشد اندک آنچه مایه
کردیم در اوائ طریقت حق کافی و دواء المعضال جهال را شافی است با وجود اختصاص لایب انبیا از ان استخراج میشود
اما چون همه کس را دست رسان نیست باینست که عوام نیز از ان بهره مند گردند لهذا بنفصیل ان پر از خیم و با الله التوفیق
و المیل و ال بد آنکه ارباب ملل کلا و طرافا تلند باینکه فرد انسانی بر سه گونه اند بعضی انانند که در وجه نبوت
علی و علی بد وجه کمال رسیده مجموع فوئی جوارح و نایب عقل سلیم و در مرتبه نبوتی و نبوتی عدل مستقیمند و همچنین از
و جوارحی که خداوند تعالی خد منکار عقل و ی گردانید سرعوی مختلف ز فرمان و نمی نمایند و شنبه کامل ملامت
رسانیده بل افضل از ان نیز گردیده اند برخی دیگر نقطه مقابل این گردانید که خود را از وجه حیوانیت نیز نیست نموده
بلکه استعداد فطری و فوئی جلی خود را ضایع و باطل کرده که دیگر قابل ارشاد و اسر شاد نیستند و متوسطین ما بین
این دو طایفه صاحب لطافت و درجای مختلف اند و کمال بمرتبه اعلی رسیده اند و در نقصان بد وجه نبوت نیز گردانید
و اما قابل تحسین و تامل میباشد و این سه عفته بعلاوه آنکه اجماعی و اتفاقی حول ارباب ملل است محسوس و مشاهد هر کس
نیز هست بدیهی است که هر طفل ناقصی از انستاد کاملی بگردی و انرا بد مشربیت و ی بسپاردی باندک زمانی

چند علوم کلیه وجه و مکاسب خیر بدیهه است و بالآخر ان بقدر استعداد هر فرد نفوس کامله نیز بود
 مانند یکی که فایده این است که این نفوس مرتبه را بحسب تربیت و سلاج نماید هر یک را بدیهه کمال الهی و مقام
 وی رساند و نیز ان کامله نبی نمایند و هم انکه معالجه امراض خود را بدست یاری طبیب و حافی نمود اما مرتبه دیگر
 فی اصله نمیتواند کرد یا انکه میکند اما بدیهه کمال صحیح نمیتواند و شاید یا حفظ صحیح و ذاتی تواند نمود و تفسیر ان را
 کنند و بعد از تمهید این مفاد کمال کوشش که کل ان باب ملل و یومنا هذ کلیمه بود و جوواند یکی است که میگوید برخدا
 لازم و واجب است که ان طبیب و حافی و مدبر عقلانی را که در معالجه امراض ظاهر و باطن این بیمار است
 مادامیکه این بیمار وجود دارد و لا یتدار زمانیکه مرض ایشان بوما یوماد و زمانیکه است علی الاموال و الاستمرار
 در صحت و در کار موجود سازد و ذاتی برای ایشان مقرر نماید تا هر یک را که با احتیاج خویش برایش آورد و استعداد
 و مهارت رفیع امراض از کند و در او موافق ضابطه طبیب نفس و انما یدنا فوه و استعداد مستعدین رطالان
 و شاد نهان پنهان نماید و انکال لایق خود باز نماند و نه در دیگر نمیکونند که علی الاموال لازم نیست و نمود میگوید
 که مباد بود که این حضرت را باشد همینکه جناب بل لا یاب فرستاد و طریقی را تعلیم مردم کرد کافی است باید بعد از
 حضرت را مردم بهین معلمین ناقص طبیبان غیر خدای رجوع نمایند اگر معالجه ایشان موافق ضابطه انفاق افتاد و بهای المال
 والا کسی را بر خدا بجای نیست خود نمیداند چه میکند که ان اندیشه نیز همین سخن را میگوید اما میگوید و شد
 کافی است و بود هم حرف را میگوید اما میگوید که بحضرت موسی که رسید ان پیغمبر موعود نیاید همان شرفیست
 موسی کافی است بشری و باید عمل کرد و در تعلیم و تعلیم و استکمال نفس لخری ثانی است انقدر من انبیا و نبی است
 غیر از موسی محول بود و بعد از ان بیوت منقطع شد باید رجوع بعلمای اقصی کرد که در او درجه از درجات عال
 هیچ پیغمبری نبوده اند و انکه ان پیغمبر میفرماید و اهل سنه تا محمد صلی الله علیه و آله حاصل آنکه هر یکی این طریقی
 فائزند باینکه عالم خالی از ان مدبر نمیتواند شد و طایفه اولی میگویند که خالی بودن قبح است بخت خلق و خداوند
 است که ما نیز مانند ایشان با بفرستادیم بلکه هر چه زمان بطول انجامید مرض ایشان بدین فرقه خطا و زلل در راه
 از اول گشته چنانکه در صد کتاب بیان نمودیم چرا میفرمایند ایشان طبیب صاحب فوץ خاطر جمع فرستاد و ما را بدست حلاله
 بهوفوف میرسد و این بحث ظاهر بود و مدنی مطلقانند و احکام از علما را که صاحب تصنیف قدسین بوده اند
 ندیده ایم که انکار صحت مفاد ان را بطلان کرده باشد بلکه هر یکی معترف باین شده اند که این سخن موافق ضابطه عقل
 صحیح است لیکن در این جزء از زمان کوان شخص مدبر و غیر ازین سخن هیچکس حرفی نرود طایفه اولی که ایشان را متنبه
 خوانند و جواب گویند که دلیل ما دلالت کرده بر این که برخدا لازم است که او را ایجاد فرماید تا بجای او لازم نیاید
 او را امتکن از تصرف و امر خلق نیز کند اگر چه بطریق خیر و قبل از شد و لاجب نیست بلکه چون بنای تکلیف بر او نهاده
 اختیار است بر جبر و اضطرار و خلق لازم است که او را اطاعت نمایند و تمکین تصرف دهند و اگر بعضی بگوید و صد
 عناد و محاصره بر او نهاده اند و نمایند روزی نماند که خود را بکشند و بعد بلکه امکان دارد که بجهت مصلحتی عینیت
 بر او لازم شود خصوصاً در وقتیکه افاضه فیض اختصاص بحضور و در میان مردم نماند باشد بلکه فائز است
 زیرا که در هر یک از اینها خلق تواند نمود خلاصه آنکه موافق مفاد دلیل است که بقیه اند و تمامی موافق ضابطه
 برهان بدیهه لا یتاجد و سخن خصم بر نفس امارتی است بطلان آنرا نمیکند ما و امیکه صدرا این احتمال را نکند و
 حال آنکه وقوع مجموع این احتمالات بتواتر ثابت شدن محض احتمال نیست اگر چه احتمال فقط و اثبات مدعا کافی است

زیرا که ملحق بلبل خضم این میشود که چون ظاهر و محسوس ما نیست پس معلوم است که در مفاد ما بلبل عینی هست و
 محصل جواب این است که نتیجه دلیل ما اینست که برخدا واجب است که انطور و صریح را ایجاد فرماید که هر که عباد از برای
 معرفت طریقی مداد با و رجوع نمایند ایشان را هدایت کند تا انکه او را محسوس و مشاهده و بر نوظاهر و نزد خدای
 کریم اند که او را بکشتی اگر میگوئی که چون محسوس نیست معلوم است که موجود نیست پس سخن است بدیهه ای انقضای
 البطلان زیرا که خدا و ملائکه و جن و عقول و نفوس و قوی و هیچکس محسوس نیستند و حال آنکه همه موجودند پس من
 شد که طریقی سخن بومنا هذ طریقه حق و ناچار شیعه است و هذاهو المطلوب اگر گویند که فائده مرتبه چنانکه
 مذکور شد اینست که عالم را برینست نماید بعد از غیبت چه مصرحی دارد جواب کوشش که فائده وجود و منحصر
 و او و مثالات عوام الناس نیست بلکه وجود و کمال آن وجودیست که موجودات مرطوبها و مستعد و در حالت اخفا و غیبت
 افاضه و استفاضه او باقی است بخوبی که بجا اشاره رفت جناب قدس الحی عالم را برینست نماید با انکه در عالم حس ظهور
 نداشت پس چه ضرر دارد که ان جناب بنو حنی که با من در عابای خود دارند ایشان را برینست کند ای بی انصاف مگر توجه
 کامل کن از توجه نفس لایست است که از دور چشم خود نمیدانند و انرا مستعد وجود لایست میگوید عین غلب
 او باب ملل فائزند و موجود موجود غایب از حواس که انرا در السنه و اصطلاحات مختلفه شیطان و دیو و جهم و خناس و افر
 و جهل کل خوانند که بجهت اسباب شر و میگویند و نفوس منفرد و کفار و مخالفین حق و اسرار و اغواء و ضلالت و نفوس
 بر ارتکاب معاصی و منقوی و شرارت نمیدانند و اغواء و ضلالت ان در نفوس افری عظیم دارند و هر که نفس در الجملة بصیر
 داشته باشد خود منشع و منشع و در ضمیر او گویند و گشته بجا نبیند و شرفست بلکه صد و در حل شر او را با مداد و طایفه
 و توجه اسباب و میل اند انصاف بد که ان نفس کامل مکمل که من عند الله مازون و مامور برینست عالم با ان کمال قدر
 و احاطه که من عند الله دارند چگونه میخوان گفت که در قلوب نفوس مستعدین از شیطان دیو و جهم کم تصرف نداشتند
 و وجود غایب بودن شیطان در آن واحد و در شرق و غرب عالم صد هزاران نشسته و نفوس شهره بر پا میکند و بجهت غیبت او
 نفسی در کارش حاصل نمیشود و اما غایب بودن مرتبه کامل باعث میشود که انکار باز نماند و وجود او بی فائده کرد و نفوذ
 بالله من عی الغلب خدان انفس بلکه دلیل عقل و نقل قائم است بر این که ان شخص کامل اگر قیفته توجه خود را باز دارد
 عالم سرگون نمیکند چنانکه انشاء الله تعالی در دلایل اثیه تحقیقی انرا با بسط و بیانی خواهیم نمود پس معلوم است که در
 او خجل و نظام کل است لازم است که همیشه در دوزخ من موجود باشد اگر کسی که توجه انبیا است که از دوزخ نجات
 کافی است چه ضرر دارد که در دنیا باشد جواب کوشش که توجه بر چهار قسم است یکی توجه خدائی است که با معجزه و مستود
 و تهنیه ها و اذانا و صفه میکند لیکن همان توجه وجودیست که بخشد و ذوق میدهد و اسباب کمال مهیای میفرماید اما باید
 کمال لایق خود و موجود نمیدانند لایق وسط اسباب و روابط که یکی از انها انبیا و معلمین و اسناد اند و این بدیهه
 محسوس است با انکه انبیا ان توجه الهی است جمعی از اشخاص قوی کماله ایشان در کم عدم مانده و بجهت عدم نزد
 انبیا و اولیا و علمای طریقی ضلالت و غوایت سرگردان مانده اند و این توجه را با اصطلاح او باب معرفت توجه حقایق
 و معلوم است که باین توجه درمی ریزد کمال انبیا و سیر مقامات ایمان و ایقان را نمی کند و الا کافر می ریزد و بی در عالم
 بهم نمیرسد و هم توجه خاص است که از جانب خدا مخصوص بعضی و بعضی است مانند انبیا و اولیا که ایشان را
 از میان مردم اختیار میفرماید و به کمالی خاصه میفرماید و بسا این توجه را مطلقانند و این نظر امر محسوس
 است و بدلیل قطعی ثابت است که این شخص از راه بخل و عجز نیست بلکه بجهت اینست که هر کس تاب این توجه را ندارد و

پیدا نیست اما وقتی که غلطی از کسی صادر شد میگوید که ملا شیطان اغوا نموده با آنکه نه شیطان را دیده و نه اغوی را و راست است پس چه میشود که در باطن نفس بنی امام نفوس خلق را ناسید و نفویب کنند و در مقابل شیطان بجزد لالت و فرمایند و از آریاب ملل کفری که قائل است بجز طایفه شیعه از اهل اسلام که اعتقاد بنبوت محمد صلی الله علیه و اله دارند نیستند و تمهیدات گذشت که هرگاه امر باطلی لازم دین و ائین باشد آن دلیل بر بطلان همان ائین است و اگر این اعتقاد حق و خلاف آن باطل است پس باید بطریقه طائفه مشنوعی و نه باطل باشد و هوالمطلوب فهم این دلیل اگر چه اندک مشکلی است لیکن در الحقیقه حلال هر مشکل است و ما انرا بچند حدیث موثق نمائیم تا بر حقیقت همان محقق شود که مقتضای این دلیل عام و علیل را شفا می افکند است از بجملة در کتاب عبودیت زاهد بن عمر از ابی الحسن الرضا علیه السلام منقول است که خدمت آنحضرت عرض کردم که آیا بائی میماند زمین بغیر امام فرمودند که نه خدمت و عرض کردم که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بارسیده که آنحضرت فرموده است که بائی نمی ماند مگر اینکه عذاب میفرستد خدا بر بندگان آنحضرت فرمودند که زمین بائی میماند و زمین مضمون را نیز حسن بن علی را از آنحضرت روایت نموده و ایضا سلمان جعفر روایت کرده که از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم که زمین خالی از جنت میشود فرمودند اگر زمین خالی شود طرفه العین از جنت هر شبه زمین فرزند و با اهلش در رکابی هر سراسر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرموده که اگر وجود امام یکساعت در دو زمین مرفوع گردد هر شبه باضطراب در آید زمین با اهل زمین هم چنانکه باضطراب در آید در با اهل در با و ایضا در رکابی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که زمین خالی نمی ماند مگر که در آن امامی باید باشد که اگر مؤمنین چیزی در زمین زیاده کنند بر گردانند ایشان را و اگر ناقص کنند تمام نمایند و ایضا در رکابی از حسین بن ابی العلام روایت که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردند که زمین بائی میماند بغیر امام فرمودند و باین مضمون احادیث مستفیض و متواتر است و در این مقام عقل با نقل و قول اهل شرع با آریاب حکمت مطابق است پس تحقیق از لها مات داعی است و دلیل دیگر بدانکه اول چیزی که در قوس صعود پذیرای صورت وجود کشت نوع اجسام عنصریه بود و آن بر سه گونه امد معادن و نباتات و حیوانات معدن طرقت لغز شد و حیوان جنبه شرافت کشت نبات در وسط افتاد و حیوانات نیز بر سه نوع مشنوع گشتند بعضی صاحب نفس ناطقه الهیه و روح حیوانی و جمیع قوای حیوانیه شدند و برخی صاحب نفس حیوانی و جمیع قوای آن کردند و در باره پاره بر بعضی از قوای کثافت و اولی طرفنا شرف و لغز اخس و وسطی متوسط کشت و صاحب نفس ناطقه نیز که افراد انشا باشد بر سه قسم منقسم شد شاهی مؤمنان عند الله بودند مطلقا بر بلر امون جنبه حیوانیت نکردند و همیشه پاینده و کمال عو قدس نیز محبت با خنده و فیقه بغالطیغ نیز از خند ما نند و اولیاء و دوستان خدا که هرگز میل بدینا ننمودند بلکه بر نه با و امانت خلافت و رسالت نیز نرفتند اگر چه صلاحیت را به تبه داشتند مثل حضرت امان علیه السلام که تکلیف رسالت بوی کردند قبول نفرمود و حضرت جل و علا ما را بکثرت داد و علیه السلام عطا فرمود و نهی دیگر از جمله دنیا پرستان بچند گشتند بچشمی که حضرت صلی و استعد اجبلی ایشان نیز ضایع گشت که دیگر قابل هدایت نشدند قسم بهم متوسط الاحوالند که در وسط و ما نند اند هم جنبه قوه فدیة را دانند که از انچه بر بغال قدس میمانند و هم جنبه حیوانیت دارند که از آن طرف شوق بغالطیغ میکنند و با نفاق جمیع آریاب ملل بغال و نفس اقار و اند و دنی شیطانی در خارج موجود است که هوا او را اغوا میکند و بضلالت میخواند و فیقه از احوال و غافل نیست و وجود اختصاص برائی در دوزخانی ندارد پس در حکمت خداوند لازم است که بغال و جنبه عقلانیت را در خارج نیز شخص کاملی موجود نماید که او را بطریق هدایت بخواند و از

مناصب شیطان برساند و از دایم آن برهانند و چنانکه وجود شیطان مخصوص بوقتی و در وقتی نیست و وجود آن مرتب و
هادی نیز باید اختصاص بچند دین و عصر نداشته باشد و جمیع اوقات و مقامات شیطان اینسان باشد تا آنجا که در
نیاید و احتیاج او مانند احتیاج شیطان خدای در هر یک باشد و ندانسته باشد بعباده آخری و همه احوال و عرفی که خلق را بطرف
ضلال و خرافه بود و هفت حکمت خداوند بقاء کمال و معرفت موسی و معنی نبوت که در هر عصر و جایی مثل موسی باشد
که مردم را بر این هدایت کند و از هر یک از این احوال و مقامات شیطان که هر چه از اعمال و اشیای او ازاده نمایند بعباده
ظهور و ازین باری و نیز بشارت حق باشد که هر یک از این خدا را در رفع ظلم و تعدی او کند و او را بدین باشد
که هرگاه سلطان عادل و حکیم فایلی که در این دنیا خلقت نظام دهد و در روز زمین ظاهر باشد البته عالم بهر نظام که
و مستعد بن کمال و ثمری بمقام معلوم خود رسد و بدین باشد که وجود هر مرتبه از این احوال و مقامات شیطان که هر یک از این
بر خدا واجب است چنانکه در اثبات نبوت عامه بقبول بیان نمودیم و بعد از قبول آنکه وجود مرتبه از این احوال و مقامات شیطان
که مخصوص بر زمانی و در زمانی با فرق و در هر یک از این احوال و مقامات شیطان که هر یک از این احوال و مقامات شیطان
بیت و محمد صلی الله علیه و آله و هو المطلب که گویند که ان مؤید حاجی که در مقابل شیطان خلقت شده عقل حاجی
که علاوه بر نفس ناطق جناب با لایزال با احوال و در مقابل مؤید نفس ناطق است از این احوال و مقامات شیطان که هر یک از این
و باین راه فالاح و رشدان شاد و منتهی باشد و از منافع شیطان منع نماید و بکسر ضرورتی که وجود هادی و نیکو
مستحق پیغمبر یا وصی است جواب گوئیم که اول در وجود عقل حاجی و بر نفس ناطق است از این احوال و مقامات شیطان که هر یک از این
وجود عقلند و بجز نفس ناطق که مشتمل است بر جنبین حیوانیت و عقلانیت و وجود دیگر فانی نیستند و ثانیا گفتیم که
شیطان حاجی را همیشه مظهری از احوال و مقامات شیطان بوده و هفت که و بر این است که شیطان فاعلی است کلیه که خلقت را بخل
میخواند و با بدین عقل را نیز مظهری از احوال و مقامات شیطان واقع شود و مظهر نام عقل کل بجز هادی سبب نخواهد بود و ایضا در
باطن آدمی چنانکه عقل هادی هفت نفس موسی نیز میباشد این وجود و مقابل یکدیگر اندامان نفس را از احوال و مقامات شیطان
نقوی میکند باید پیغمبر هم در حاجت قبول عقل نماید و هو المطلب این دلیل از احوال و مقامات شیطان است و لایزال با احوال
بدانکه مقصود از بعثت انبیاء و پیغمبران یکی آنکه خلق را بخوانند و ایمان را مساوی او بر ما شد و محمد صلی الله علیه
و آله برین عمل را با هم و چه کرده و در حقیقت فاطمه خلق حیاری سرگردان در بوار و ضلال و گمراهی میکشند و در بیخود و بی
داری گرفتار بودند و کمال افت و همت را بی و در باری و عرابی با بان کردن و حتی که مرکز
با صلحان کمال نشد بر خوانی نکرده و مرده با در باب مضرت و همت میکشند بدین حضرت باری عز اسمه بجزی و فهم و بصیرت
که اندک دفعه خود را از خدمت پروردگار معاف نموند و غفلت کساعت بر خود روا داشتند و الحق صفا صاحب صفی
و سید که با از زمین بدین خویش بازماندند و آنحضرت خود بدین مبارک لایزال در دین ایشان میکشند حضرت امیر المؤمنین
و حضرت فاطمه حسن بن علی هم التام قبول نمودند و با احوال و مقامات شیطان میکشند و در باب فطامه میفرمودند حضرت سلمان
با آنکه حاکمین بود از برای هر یک از این معیشت و بدین معیشت و حضرت با و در مقام مدتی غیر یک عبا الکفا نمود و صحابه
که در هنگام جهاد با کفار و شرک بر دیگر مستی میکنند و جان را در راه خدا از ایشان اساتیر و زان دادن و بچینا
در فتنه غرای بد و در فتنه اسرار و دفع بدین مجاد و در حقیقت که کفر و ضلال عالم کبر بوده تمام اهل عالم در وقت
هو و هوس نفس و صغیر و کبر و زنجیر شیطان مقید و مستکبر بودند و جمیع احوال و مقامات شیطان که در دنیا مشغول و در دنیا
و باین دلیل نیز خلقت و اختلاف مشعل احوال و عبادت و آنکاریم بقیه بنان شغل اهل دین بعضی عبادت و بجز بجز

شجر طوبی بود یا یکدیگر و عین وجود و مضاری بسبب یا در خلقت حیاری ان نفس قدسی حیوانات انسانی را با خدا
داد که گویا نهاد ایشان در اول از جن خدا و داد او سرشته و هرگز نه خیال غیر و خاطر و نفس ظاهرشان را نشان نکرده
از خطایه از انچه بوده اند که هر شب تمام قرآن را تلاوت نمیکردند و بجز این فرشتگان بر می ماند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و سلمان عثمان بن مطعون قائم الليل و صائم اللیل هرگز نشد بلکه بعضی از ایشان را شربت نسوان را نمودند یا نه معارف را بجا
گذاشت که تمام معارفی که از انبیا و سلف و حکمای فلاسفه رسیده بود در جنبان جهل مطلق کردند و انچه را که در محققین
بدان مکتوب گشت به پیش نبرد و درجه از درجات ان برسد با وجود آنکه مقام معرفت را با ندازه استعداد مستعدین و
طاقات مکلفین متفرق ساخت و در مدت خلیل از افراد قواعد جمیع ضروریات این دنیای عالم را بر لایزال بجا بیاورد
شایسته و نا شایسته را در می سر میزند تمامی احکام آنها بر وجه اتم و اکمل از ان قواعد استخراج میشود تمامی ضوابط شرعی و فقهی
وی صلاح دین و دنیا و خلافت و همه اخبار و احادیثی که از زبان جواهر فرائض نقل نموده اند در آن جهان نمای حقایق است
نرموده با علما داشتند و در علم و معرفت و مسافرت و یادی و دلیالات بعدی کرده بودند و در شعب ابیطالب با حقایق
عرب بزرگ شده بود و با آنکه مطلقا در دین و زوری نداشته مع ذلك بهر حال بنیاد رفتار کرد و از طرف پیغمبر ان تجاوز
نمود و مرکز بخار و نیامین نمود و مانند ارباب و عارفان و خاتمه بجز خود بنا نکرده سنک قناعت بر کفایت و ندان
طبع را شکست و در میان مسجد که خانه خدا بود و در خاک نشین و ثقیانی حکما است که هیچ کس اگر هم رسد البی غیر است
و تمامی محققین بر اینند که همه اثبات نبوت پیغمبر از ان طریق است که در پیغمبر نیست و در پیغمبر توهم شناس و وسوسه انبیا است و در این
نیست اما گفته اند که ان مخصوص خواص است که برتری معارف را داشتند و میان رجالات و مقامات انما امتیاز توانند و
نموده و از انچه جدا نمایند و دنیا را از دین و از فرق کنند و عوام را از ان چندان بهر نیست لهذا در کتب حکمت مسطور
است که دلیل خواص بر این قیاس معصومانست و بجز مخصوص عوام است که در این مقام معدود است و دلیل بجز بهر
نیست که محمد صلی الله علیه و آله ادعای نبوت نمود و بر طبق دعوی اتیان بجز کرد پس ان پیغمبر است اما اینکه ادعای نبوت نمود
ظاهر اینست که ختم را ازین انکاری نباشد هنری مادر ان خلیفه و دو ساله خود نوشت که ان دعای نبوت کردن محمد صلی الله علیه
و آله و او در دین و از انچه خود هر دو و متواتر است اما نه از اخبار اهل اسلام بل با اعتبار خبر دادن و اباب تواریخ و تضاد
الحاصل که این مقدمه ضرورت نیست و عقل سلیم را در ان نامتی نیست اما بیان مقدمه ثانیه که بر طبق این دعوی اتیان بجز
نمود پس گوئیم که بجز ان حضرت بر سر کونند یکی است که وجود ان را خصم قبول ندارد و باید بجز متواتر اثبات نموده مانند
شوق و شمع و امثال ذلك و یکم آنکه خلاف در اتیان بان نیست و خصم فائل بوجودش نیست گفتگو بشک دارد و اینست
که ان خارق عادت انسانی که حد مجز بران صادر اند نیست مثل قرآن که احد بر حرف و دان نیست که انحضرت شکی نیست
یعنی دعوی نبوت نمود و از انچه معارضه را و در و بجز خود فراداد و اتیان بان نمود و بعضی که گفتند که با عادت یکرا
در دین ایشان جناب با لایزال با احوال و مقامات شیطان میکشند و در باب فطامه میفرمودند حضرت سلمان
که در احوال و در این نیست که در مقام شکی اتیان بقرآن کردند و بعد ازین نیز ان شاء الله محفوظ خواهیم نمود که حد مجز بران ضلالت
است هم مجز است که خصم نکار مجز از مقدمه بنان را نمی تواند کرد و وجود ان را و نه مجز بودن ان را یکی از انچه اظه
مقبای است که در قرآن شاعران بدان نموده و احکام از حکم احوال و مقامات شیطان که در دنیا مشغول و در دنیا
تقریب بدان واقع و خبر از ان داده شده و دانستی که قرآن بشلم متنی خصم هر دو متواتر است پس خبر بدان انجناب بعین
متواتر است و انچه را غیبی لا ثقیانی مجز است پس انحضرت بالاثبات پیغمبر است اما خبر از ان انحضرت با مؤید غیبی و قرآن

مثالی اولی است بخلاف صلاحات صناع که در حین غفلت نامه نیز می توانند که ان عمل را بجا آورده اند و در حین غفلت نامه نیز می توانند که ان عمل را بجا آورده اند
که اولی می گویند بقوت بتانی کرده و این امر می تواند بقوت انسانی کرده و جواب کوئیم که این معلوم نیست که مختص این
باشد بلکه صد و در خوار و بنی بر جانی است که نفس حاصل شده و در این عالم طبیعت برود و لهذا انرا سلیطه
در قوه علیه تصرف کردن در مواد کونی و مادی و در صورتی که در آن عالم طبیعت برود و لهذا انرا سلیطه
باشد به این باب است پس حق تعالی است که بجز صد و در خوار و بنی بر جانی است که نفس حاصل شده و در این عالم طبیعت برود و لهذا انرا سلیطه
بعد از تشخیص ان میخانه که ما سابقا بدان اشاره نمودیم که بر خدا لازم است که کاذب و لایعقل از صد و در خوار و بنی بر جانی است که نفس حاصل شده و در این عالم طبیعت برود و لهذا انرا سلیطه
یا کسی را بکار که ابطال انرا نماید مثل انرا و در بعد از انضمام ان مقلد دیگر را و احتیاجی نیست باینکه شخص ثانی
که این خارج از عادت کل افراد بوده یا نه زیرا که این مقلد تمام است که ممکن است کاذب و لایعقل از صد و در خوار و بنی بر جانی است که نفس حاصل شده و در این عالم طبیعت برود و لهذا انرا سلیطه
علم حاصل می شود که در عادت خارج از عادت امد بلکه خوار و بنی بر جانی است که نفس حاصل شده و در این عالم طبیعت برود و لهذا انرا سلیطه
بر ان قبیل باشد مانند حضرت شعیب که بر اهل الک که فقط معشوق بود و حضرت موسی و عیسی که با غفاد و یهود و نصاری
و بنی اسرائیل فقط پیغمبر بودند پس بحث ما بر پادری از چند وجه خواهد بود اول آنکه کوئیم عرض توانم مقدمه اولی که عرض
از آوردن معجزه انکه ظاهر شود که ان شخص از جانب خداست چنانکه در منظومه انکه بدو انضمام مقدمه مرئوسه
بل بجز در اعطای صد و در خوار و بنی بر جانی است که ظاهر شود که ان شخص از جانب خداست چنانکه در منظومه انکه بدو انضمام مقدمه مرئوسه
از کفر و نیر چنانکه شایع و مستفیض است پس مقدمه اولی باطل است که منظره انکه بعد از انضمام ان مقلد ظاهر شود
با انکه در کلام قوای مطلقه ازین حرف نیست می گوئیم دانستی که بعد از قول باینکه ممکن است کاذب و لایعقل از صد و در خوار و بنی بر جانی است که نفس حاصل شده و در این عالم طبیعت برود و لهذا انرا سلیطه
بعلم باینکه ان عمل فوقی قوه انسانی است نیست زیرا که بعد از انکه مشاهده نمودیم که مدعی نبوت بر طبق دعوی خوار و بنی بر جانی است که نفس حاصل شده و در این عالم طبیعت برود و لهذا انرا سلیطه
نموده یعنی عملی که در خوار و بنی بر جانی است و علم هم نداریم که در دنیا کسی باشد که عادت بر خدا و ان داشته باشد بلکه علم
داریم که درین زمین و باطن نفس و صدی ان نخواهد شد و در عادت خوار و بنی بر جانی است که نفس حاصل شده و در این عالم طبیعت برود و لهذا انرا سلیطه
که موجب استکمال نفس شود خلاف عادت ناسل مناسبت این شخص که قصد ان کرده اند اگر کاذب باشد بر خدا لازم
بود که او را ممکن سازد و چون ممکن ساخت معلوم است که کاذب نیست پیغمبر خداست و عمل ان معجزه انسانی مقدمه
ثانی و وی که این ظاهر می شود جز برای که فوق قوه انسانی باشد غلط خواهد بود و دوم آنکه حمل عادت بر معنای قوه خوار و بنی بر جانی است که نفس حاصل شده و در این عالم طبیعت برود و لهذا انرا سلیطه
مصطلح معنای عادت چنانکه بعد ازین مبین خواهد شد قبل ازین نیز اشاره بدان شدسیم که بر فرض تسلیم عادت
بمعنای فوق باشد و مراد از قوه کل افراد باشد چگونه علم حاصل می شود باینکه ان عمل فوقی قوه کل است مگر اینکه
اولا محقق شود که کل افراد انسانی مراد ان عمل شدند تمام قوه خود را بکار بردند و قوتها سعی بدن و جهل و اگر کردند
و مع ذلك همگی و تمامی عاجز آمدند و این چگونه و کانی که دست خواهند داد و چه می خواهند که ان عمل
است که تمام اهل عالم مراد ان شده اند بجز او و در مسئله ضرورت و بهر حال مراد شده اند از کجا می توان فهمید که تمامی ان
تمامی سعی و غایت بدن بجهت خود را کرده اند بلکه آنچه معلوم و مستبین است ان است که در هر وقتی بیخ نفوذ نفوذ که مراد
ان شده اند فی الجمله انما می نموده اند همینکه سر و شکر از انکار بهر سبب اند و ان مقدار علم عمل کرده اند تا انکه از خلقت
مشخص است که اگر بیشتر سعی نمیکردند علم و یاده از ان حاصل میشد و عمل را بهر میکرند پس علی نیست که تمام افراد انسانی
تمام سعی خود را در ان بجا آورده باشند تا بجهت بالقوه ان محقق شود و جماد انکه در انصاف لازم می آید تمام و معجزه ان
از ثبات نبوت خود زیرا که مردم کلیه برود و کونه اند بعضی انصافان و جهالتند که مطلقا در بند و بی ایمانی نیستند

و هر که کوشش بخلاف انبیا نداشته اند و نمیدهند و برخی دیگر منصفند که تابع عقل مندر و برهان مستقیمند و چنانکه سائر
دلیل و برهان نمی بچند بدلیل هم کوشش بعضی که عین دهند پس این صلاحات انصافا که مدعی نبوت کوئیم که موافق
ضابطه و برهان باید محقق کنی که این عمل فوقی قوه کل افراد انسانی است و معجزه اولی بر عجز کل عیش و بسا باشد که در دنیا
دیگر کسی باشد که قوه انبیا ان با ان عمل را داشته باشد و انها را عاجز کن بلکه در عالم دیگر و کل را عاجز کن انوقت بیا و ما را
هدایت نماید و انوقت ان پیغمبر را بیکه تسلیم سخن ایشان کنند و بروی بیکه چکانند و همچنین است حال هرگاه بدان و کلا نیست که
رو و در بدن هیچ باید تمام عالم را بگرد و در هین جوابی نیست و بکن و در این که فرض کنیم که این عمل را کرده و همه عالم را هم عاجز
کرد این عجز کل را بر کل عالم چگونه ثابت کند مگر اینکه در همه جا خلق را هم عاجز کند و انکه از او امر می خواهد کرد و چنانکه
از ثبات متابعت و همراهی و کثرت ششم آنکه کدام پیغمبر این عمل را کرده بلکه صریح تو در این نیست که بعضی عاجز کردن حضرت
معه را که در مجلس فرعون بودند مشخص شد که پیغمبر است معلوم است که این تفصیل ضرورت و نبوت هفتم آنکه بالفرض که عالم را
کردند و افراد موجودین را عاجز کردند و عجز ایشان را نیز بر کل خلق مشخص کرد و ایند بجز این معلوم نیست که عمل و فوقی قوه
انسانی است زیرا که پادری خود گفت که اگر يك فردی تواند ان عمل را کرد فوقی قوه نخواهد بود پس من کوئیم اشخاص موجودین
عاجز شدند باینکه باشد و اشخاصی که پیش ازین بوده اند مشخص بوده که قوه او و با این عمل میکرند و عجز ان را کجا مشخص
بالفرض که انها نیز عاجز باشند عالم کردن در ثبات است شاید بگویند که کسی یافت شود که ان کسی تواند نفی ان را بکار و مقلد
است و اگر میگوئی اشخاصی که در دنیا ام عاجز کرده و آنچه را که در دنیا ام و موجود نیستند اصل عدم و قوه انبیا ان
سخن اول ما خواهد بود که عجز طائفه و قبیل و واحد بعد از یک مظهر عجز کل یا بضم ام اصل عدم حاصل شود کانی است
همین سخن را ان نبی اول با و بگوید و انقدر دیا و بدایان نکرد و هشتم آنکه بر فرض تسلیم همه و انرا ام ای که ممکن است
علم بجز اشخاص موجودین و انانکه که شنیده اند و انانکه بعد ازین خواهند آمد مع ذلك حاصل نمیشود که ان عمل نبی قوه
قوه انسانی است زیرا که بر فرضی است که اید که بنو خود را از افراد انسانی نباشد اما بعد از انکه از افراد انسانی
قوه یا در حکایت از قوه طبیعت کلیه میکنند و در هر طبیعت لازم نیست که افراد و معشای و بهر قوه ما انکه در نظر البت در
قوه ما مستند هم باشند پس چه میشود که ان فردی در بر عمل همین شخص مدعی نبوت باشد و ان عمل را بقوت انسانی کرده باشد
و چون کسی در مقابل ندارد و ادعا میکند که بقوه خدائی کرده ام و مفروض اینست که کسی هم نیست که خدایان عمل را توان کند
و کذا و از انبیا بدایان احتمال در همه انبیا منتهی و مستان نمیشود الا ختم مقدمه مرئوسه چنانکه بدان اشاره رفت
هم آنکه پادری خود گفت معجزه انکه خوار و بنی بر جانی است که عادت کل باشد اما این لازم ندانند که بالقوه عاجز باشند
چه شاید که بر سبیل انصاف احدی بر این عمل نکشند باشد و سعی خود را در ان نکرده باشند و بدین سبب همگی بخل
ان عادت کرده قوه انبیا ان بهمان مانده و مدعی نبوت خود را بکار برد و ان عمل را توان کردند و در انصاف ان عمل را بایشه
چون بر خلاف عادت کل است خوار و بنی بر جانی است که عادت کل خواهد بود و هم آنکه ان پیغمبر پادری میسده مقدمه سخن است که بعد
مینگویند که قرآن معجزه نیست و ما حاصلش انکه معجزه انست که فوقی قوه انسانی من حیث هو انسان باشد و قرآن چنین است زیرا
و فنی مشخص میشود که معجزه است و فوقی قوه انسانی است که در اوقتی باشد که تمام مردم منتهای سعی و بذل بجهت خود را
در ان عمل آورده باشند و غایت قوه خود را از موده بکار برده مع ذلك انبیا ان عاجز باشند انوقت معلوم میشود
که ان عمل فوقی قوه انسانی است و انچه اهل مکه و مدینه یا حوالی انها از انبیا ان عاجز شدند و انبیا ان عاجز شدند و انبیا ان عاجز شدند
انها ما در رفیق ضاحک بودند و انهمینکه ثابت شد که انها عاجز شدند سائر اعراب نیز بطریق اولی عاجز خواهند بود و همینکه

و سال خود نوشته که از محتات انفاقیه الهیه است که جناب قدس الهی معجزه هر پیغمبر از قتی قرار داد که در آن عصر
 میان خلق کمالا شده داشت مانند حق محمد و عهد موسی و طبابت در عهد عیسی و فصاحت در عهد پیغمبر مصلی
 الله علیه و آله پادری در جواب نوشته که این اصل ندارد و نه سحر و عهد موسی شایع بود نه طبع و زمان عیسی و ما
 در کتاب رشاد المصلین جواب اثر مسنوفی نوشته ایم اگر خواسته باشند بدینجا رجوع نمایند ملخص سخن آنکه جعل
 بر قوف بلا شبهه غلط و بیجا است و عداوت اعدائی نیست بجز همانکه اهل غرب را بیداهنی نمکند و معجزه علی است
 که خلق عاجز از امتیاز آن باشند همان ممکن بالفعلی که عاقل ایشان بر مقتضای امتیاز آن مقررات است و این معجزه بالفعل چیزی
 دیگر نیست و معجزه کمال نیز ضرر و زیاده بلکه همان اشخاصی را که بنی بر ایشان مبعوث است کافی است بلکه عجز یک نفری که پیغمبر
 با و نمیدانند نیز پس مستحضر شاید که احکام کوش محرف بنی ندهد در صد مضاعف هم بر نیاید نامعلوم شود که ممکن است
 امتیاز بمثل مستند یانه و آن یک نفر در چیزی هم صاحب اضافی باشد و خواسته باشد که ما آن ایمان آورد از فرار گفته پادری
 باید صبر کند و ایمان نیاورد و ما عجز همه عالم مشخص شود و مفرض اینست که کسی هم کوش محرفا و نمیدهد تا مشخص عجز
 عدم عجز داده شود باید این بند بجا ایمان نیاورد و کافر غیر البلیزین حرف خط و خطاست و عجز بالفعل بعضی کافی است
 و بنا بر این پس معتقد دیگر پادری که گفت عجز اهل مکه و مدینه بلکه کل عرب هم کفایت نمیکند مردود و منقوض است زیرا
 که بعد از التزام عجز اهل مکه و مدینه و حوالی آنها عجز کل عرب ثابت میشود چه از ظاهر من الشمس است که در آن عصر دمشق
 عرب مخصوص را ایشان بود بلکه اعظم البلاد عرب نیز همان مکه و مدینه بود و توهم آنکه شاید یک و لایستی در دنیا باشد
 که مانع شود و فتنه و با شیم و اهل آن عرب اضع باشند از توهمات و سواستیه قوه و اهل است و الا ایضا شرع و خطبه
 و قصاید عربی هستند در دست خلق است همه از فصحا آن سرزمین است و بعد از ثبوت عجز عرب بیکریه نامعلومی در عین
 سائرین است چه عجز را غالباً در بر نفوذ و بلفظ عربی مطلقاً نیستند و اگر بعضی با نوحی غلم و تکلف قادر بر تکلم شوند بنگار
 و دقایق مضاحفه موارد اسمع الا ان الفاظ بر غیر ندیس از ثبوت عجز عرب عجز بالفعل کل عالم ثابت میشود و همین قدر کافی
 است بر خلق واجب است طاعت آن نبی می تواند گفت که تو برود در خانه خود و نشین و از این دعوت مناک باش تا ما
 قوه خود را بکار بزم و مقدار ممکن خود را بپا ما شیم اگر عاجز آمدیم انوف بنو خواهیم کرد بدو حال آنکه مادر را در سال
 ثابت کرده ایم که ازین مقدار عجز القوه عالم نیز ثابت میشود منحصراً بجز بالفعل نیست چه اگر عجز همه عجز قوه است بعد از عجز
 بالقوه عجز قوه خلق نیز معلوم میشود چه آنکه خلق هرگاه قوه خود را بکار بزنند مثل مهره فن خواهند شد پس عجز همه عجز قوه
 است و آن مسلم است عجز قوه سائرین است و احتمال آنکه شاید در میان خلق یک نفر هم رسد که قوه او از مجموع این همه بالاتر باشد
 پس از عجز ایشان عجز انسان با هوایان ثابت نمیشود و آنستیکه از احتمال آن ضعیف است با علوم غایبه منافات ندارد و مثلاً
 ما علم داریم باینکه ولایاتی که از نظر ما غایب اند مانند مثلاً بالفعل موجود است و زمین فرد زفره با وجود اینکه عقلاً
 احتمال دارد که فرد زفره باشد پس هرگاه کثرت و عتف هم زیاد باشد و منحصراً بیک نفر رسد و نفر نباشد بل زیاد از افراد
 هزار باشد مثل طایفه عرب مثلاً دیگر توهم آنستیکه شاید در میان یک شخص بقدر این بهم رسد که از کل مهر عرب اضع شود
 و اگر بپایزد و ظهور الی یومنا هذا هیچ کس نمی گفتند و نتوانستند گفتن شخص تواند گفت بقیه از توهمات بعد از خوا
 بود و اینها هم در اعلم باین کار هم می رسد که در جریاب واقع شده یا می توان مثلاً اگر نر یابد و امکان عقلی از دیانند
 اگر چه دانند که خود متولدند اما میدانند که آن علی است که از رؤفون و افعال انسانی حاصل شده یا نه چنانکه در همین
 نزول قرآن پاره از جنجال و منعصبین می گویند که از اختلاف آن یکانه اتفاق است و اعانویته قوم لغو و اما ضحاً

[illegible]

در بیان این که
بعضی از کلمات
در بعضی از کلمات
در بعضی از کلمات

الشمس جدهما شرف في غير حقه و بعد من قوما الى اخره و در همین سوژد کور داشت که اسکندر بخدا ایمان آورد
و حال آنکه از کتب صلح باش و قوش و تاریخ و معلوم میشود که بن برست بود و دیگر اختلافی که در او نیست یعنی
در احکام او که علاوه بر این با نسخ و منسوخ نموده اند و واضح است که هر که کسی را بدید گمانی که این همه اختلاف
اوست چنین میکند که از جانب خدا نیست و حقیقت در شریعت خدا فی سبیل علم او باطنی مستقبل اینها جائز نیست چنان
در توفیق و انجیل و طالع و نسخ و منسوخ یافت میشود و انجیل و نسخ و منسوخ و توفیق نیست بلکه تکمیل و کرده است عرض از این
اقوال اینست که هر کسی که چنین بگوید کسی را تشبه باشد هر که یکی از این اعمال و اقوال او را بدیدد و او را بخواند و بداند
که یک کس خارج از این بوده باشد و تمامی این افعال و اقوال را در یک شخص ملاحظه نماید چنین کند که صاحب این صفات
بغیر نبوده و اگر فرض حال مرعی هم از او ناشی شده باشد از جانب خدا نخواهد بود انهای کلامی که این کلام
ملجوب و مرایا فین اینها را در کتاب و شاد المصلین بنفصیل نوشته ایم فاما در اینجا نیز چون نهایت انصاف را بجا
آورد بلکه در ضمن غلط اندازی نموده و علی الظاهر کولدن عوام کشته شدنا لازم آمد که بجای اینها یک اشاره نماییم
فاما معلوم شود که بنای وی بر حقیقت کوفی نبوده بلکه منظورش مغالطه باطل و بیاطل بوده شاید نفس جاهل را
بدان ماضی گرفته باشد بهر صورتی که گفته اما بخصوص فضاخ و بلاغت معلوم است که بلاغت انداز و دیگر که نظم
و ترتیب ندارد و گوئیم که او این سخن غلط است زیرا که فضاخ و بلاغت یک کلام است یا نفس کلام اما فضاخ و بلاغت
عبارت است از خلوان از نفا و حرف و غرابان و مخالف قیاس پس کلام ضمیمه و سطر است یکی آنکه خالی باشد از نفا
مردف یعنی همیشه نباشد که قبل باشد بر زبان و مشکل بود منطق بدان دویم آنکه غراب نباشد باشد یعنی کلام
و حقیقت غراب ظاهر المصداق نباشد بلکه هر ما و منوال استعمال باشد و شیم آنکه برخلاف قانون معروضات الفاظ و صور
نباشد بلکه بخوبی که از واضع قرار دارند باشد بهمان هیچ ثابت شده باشد مثلا نکو یک مبرم من اجل از آنست که وضعت
توان کرد بی ادغام چنانکه از علمای عربین سیده است که امثال مواضع را باید ادغام کرد و گفت اجل از آنست که بعضی
شهر دیگر نیز علاوه کرده اند که باید که این را هم ندانند باشد یعنی مع و از آن استمرازی نباشد مثلا در
کرم النفس نکو یک کرم اگر چه جری هم بگفتا نفس است اما مع از شنیدن آن خبری ندارد بهر صورتی که کلام
خالی از این معجزه را چه چنان شد که کل مضامین کونند که آن کلمه فضیله مند و بر مقلع واضح است که در مجموع قرآن یک کلمه
که یکی از این معایب است و شنبه باشد نیست و این بسبب غریب است بلکه قوی قوه مخلوق است زیرا که بعد کلمات قرآن و تکلم
باینند از کلمه بطریقیکه مطلقا یکی از معایب فضاخ و دان یافت نشود البتة خارج از طاف است و هیچ کتابی و تفسیری
از فضاخ نیست که باین نحو باشد که احواله خط و خطای و ملاحظه شرایط شده اگر چه بطریق سهو یا شد مجموع فضاخ کرده
کرده اند و قرآن کلمه الهمزة را یافته اند که دو حرف حلق و دو کجا جمع شده و آن ثقیل است در تکلم و عددانهم معلوم است
زیرا که ادای معنی اعمده را بلفظی نکو یک بر این باشد امکان ندارد پس از باب و تکا با فل قبح است و یکی دیگر کلمه ضمیمه
است و دیگر کلمه غیر ضمیمه و دان یافت نمیشود و ایند کلمه نیز در محل خود غایت فضاخ است دارند و الحق همین بهر نهائی از برای
اعجاز قرآن کافی است هر که مدعی است که من بتوانم انقدر مطالب شکلا و اینقدر از کلمات و اکریم با آنکه مطلقا اخلا
در ملاحظه شرایط فضاخ کلمات آن نشود پس بهر که در زبان عوام علما جاری است که فضاخ قرآن حال بر وفا
معلوم نیست از باب خط مرتبه ادنی است بدو جبهه است زیرا که از برای فضاخ بلاغت سر مبر قرار داده اند آنچه ما
گفتیم در وجه فضاخ است که اگر خلای در آن واقع شود از وجه فضاخ مطلقا خارج شود اما وجه اعلا که هرگاه

ظواهر

این همه فضاخ است و انداختن اینها در وجه مطلق فضاخ نیست که اینها را علمای بیان توانند فهمید و معبران را از شنیدن و
این علما با عرب عصر محمد صلی الله علیه و آله بدان است که آنها را نادیده و جبهه فضاخ یا فضاخ بود که هر چه خود تکلم نمیشوند
نمود اما چون عامر بن بوکری میگوید که هر کلامی که از ما من در وجه فضاخ است و این است بدانند که ممکن است که کتب
حسن شعر را مثل اینها ما خود ننویسند شعر بگوید چون فضاخ یا عرب را در وجه ادنی عاجز آمدند و در وجه اعلا و اسرار نامیدند
و اما فضاخ در کلام است که علاوه فضاخ کلمات آن خالی باشد از معنی و لکن معنی را نیست یعنی ترکیب کلام بر
خلاف قانون نحوی که مشهور است اینها را شنبه است مثلا نباشد مثلا اضماع قبل از ذکر مرجع لفظا و معنی نباشد و شیم آنکه
باشد از نفا و کلماتی که مثل اضماع کلمات اگر چه هر یک به تنه و ادنی در وجه فضاخ باشد مثلا مانند لیر
در بعضی جری نباشد شیم آنکه خالی از معنی نباشد یعنی ظاهر الکره لیر براد باشد و اسباب و مقید و چیز است یکی خللی
که در نظم کلام واقع شود بسبب فضاخ یا حدی یا اضماعی یا فضاخ یا این مبدا و خبر یا صفت و موصوف یا خبر
و غیره لکن از اسبابیکه موجب معنی فم مراد کرد و در قیاس خللی است که در و انفعال ذهنی انسانی فضاخ را در و معنی
لازم بعد از آنکه در آن که در و معنی موضوع لیر بلوازم بعد و در فضاخ شود و لا یتما و و قیاس و مایطی و فرائض
خفی باشد و بعضی علاوه بر آن سر شرط گفته اند که باید از آنکه زیاد و نایع اضافات خفا را باشد و این قول مرد و
زیرا که اگر کثرت تکرار و نایع اضافات بحد است که موجب ثقل میشود و آن همان نفا و فضاخ است که شرط دوم بود شرط اول
نخواهد بود و الا عیبی ندارد بلکه در پاره مواضع موجب حسن کلام میگردد مانند ذکر حمد و ثناء و فضاخ و فضاخ
فالمها مجوز و فضاخ و فضاخ کلام فضاخ است که خالی از معنی باشد یا در بعد باشد و در تمام قرآن یک کلام مثلی یکی از این
معایب نیست بلکه انقدر یک کلمه علمای بیان بدان فضاخ کرده اند که احدی و در طریق محشوات بدید و اینها
انقدر از کلمه بزرگ اند که اقرار و اعتراف بجز نموده اند و اما بلاغت عبارت از آنست که با وجو فضاخ مطابق باشد
حال باشد مثلا هر که مخاطب هر حکم باشد حال مقتضی است که حکم را بکلمات داله بر ناکند و گوید کلام هر که با
است طول مند و بالعکس نماید و این مقتضای حال مختلف میشود باید ملاحظه رفت و مقام را نمود و مقامات کلام بلا
شبهه متفاوت است بلع معنی که بر فوق مقام اتفاق افتاده یا نه و مثلا در یک مقام تعریف مناسب است و در مقامی دیگر
مطلوب است و جای فضاخ و موضعی اطالی و هم چنین پس بنا بر این قول باید که گفته قرآن نظم و ترتیب ندارد و اگر منظور
اینست که مثل کتب مصنفین باری و فضلی ندارد و در هر یک از احکام اصولی و فرعی و مقصود مواظبت از برای علاحد
اولا گوئیم که این محلی بلاغت ندارد زیرا که منافی بلاغت نیستیم و ناخیر و کان کلام است بخوبی که محلی را دای می باشد
این نوع از فضاخ و ناخیر و ناخیر گوئیم که این دلیل بلاغت نیست عدم بلاغت زیرا که حال آنست که فضاخ بود که مبتدیان نازل
شود یکی بجهت سهولت حفظ و ضبط چنانکه وقت لازم بود باین فرمود و دوم مصالحی دیگر که یکی عدم اطلاع از احوال
بعضی است و بدین امر که قرآن فضاخ و احدی مانند توفیق نازل میشود یا در انفاق و کفر بعضی قبل از اظهار ظاهر باشد
و آن موجب فضاخ عظیم بود یا پاره از تکالیف و بدو اسلام اگر معلوم میشود بجهت سهولت اسلام و ایمان قبول نمیشود
لکن ناخیر لازم و این مصالح مستلزم ارسال بود علی التدریج و ایضا پاره از آیات بل اغلب جواب شول نیست که است
در اوقات مخصوصه و در جواب نهان نیست فضاخ که شوال گفته شود مثلا و منی بود که ایة و الله بر تو خد نازل شده بود و
هم شوال از حکم حیض نموده که دال بر حکم حیض باشد و از آنکه غیر این را باعث قوی بود که ایان متوکلان بواجب فضاخ
و یکی دیگر آنکه جامع قرآن هر معانی فهم و بی بطوریکه و چنانکه مضامین بجهت عیال و اعدا و فضاخ و ایمان و زهد و

در بیان این که
بعضی از کلمات
در بعضی از کلمات
در بعضی از کلمات

و دیگر پنداشده بدان جمله را زده نموده اند. آن معنی در قلبی که بعینه گرفته بودند که از دین عیسوی برگرفته و در کتب ایشان
 اخرا لمر الوان و مرابوس این است که الان در دست صاری است از برای ایشان نوشته اند و آنها را دوباره بر سر کار آورده اند
 همچنین پاره از منافقین این امت نیز این را داده اند که در کتابها که جناب جلاله و عدا غایت از این پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرموده که و انما له محاطون بنواستند ان عملوا ما اماره ايات الله و انما یستعملون فیما اوتوا من امر الله و انما یستعملون فیما اوتوا من امر الله
 بر دارند و عصمت طهارت خود را از قرآن مستخرج نمایند و دیگر نتوانند که امر را بر عوام مشبه کنند و بیهوده قطعه را در میان
 این که در باره و وجوه آن مختصر نازل گشته بود نوشته اند پس با عیش بر این قسم زدند که ترتیب احکام این امور است که مطلقا
 دخل بوضاحت با اینها ندارد معلوم است که باید در معنا وضاحت با اینها نیستند و این جمله منافقین وضاحت را در
 عدم بلاغت کرده و الاختلاف و ترتیب و شرایط وضاحت است بلاغت که اگر کسی که بگوید چون وضاحت و بلاغت شرط
 است پس منافقین وضاحت منافق بلاغت هم هست معلوم نیست که باید در این افتد و وفوق از حق بیان باشد که امثال ذالقی
 بر خود و الا عدم نظم و ترتیب باطل و دلیل عدم بلاغت نیست و همین حکم را در کلام دیگر وی که گفته تکرار
 مشابه در او نیست بر آنکه دانشی آن تکراری که بعضی محل وضاحت است نشانه تکرار کلام و احده است و ادای مطلب احد
 و کلام واحد در مجموع قرآن یک کلمه مانند این یافت نمیشود بلی نقل حضرت موسی بعضی از اینها دیگر را در مواضع مشابه
 بجهت فواید بعد از پیغمبر عبا و ان فضیله علیه السلام در فرموده و چون تمام قرآن در عرض بیست سال نازل شد میخشد که فیما بین دو
 اول و ثانی چندین سال الفاصله بود و اولی از برای کسانی و ثانی از برای کسانی دیگر و اولی با بجهت منافقین و ثانی با
 بجهت منافقین دیگر و ثانی با بجهت منافقین دیگر و ثانی با بجهت منافقین دیگر و ثانی با بجهت منافقین دیگر و ثانی با بجهت منافقین دیگر
 که احکام این تکرار و انکی محل وضاحت نشود با آنکه اصل تکرار از هر علمای فی بیان محل وضاحت نشود و آنکه در مقلو
 است که هرگز از این چنانکه وفوق از وضاحت نشود و ثانی از برای کسانی دیگر و اولی با بجهت منافقین و ثانی با
 زیاده از آنکه محتاج بر بیان باشد و وفوق از وضاحت نشود و ثانی از برای کسانی دیگر و اولی با بجهت منافقین و ثانی با
 سابق است کلام لا حفر و دیگر که گفته بعضی فقرات و محض از برای فایده است زیرا که اگر قصد این است که ان لفاظا و مطلقا
 معانی نیست در کلام ذکر شده مگر برای فایده بر هر کس ظاهر است که چنین کلام در قرآن نیست بر مدعی است که نشان دهد
 که کدام است که مطلب از آنکه کلام فایده ای می یزد و از عبارتی دیگر میتوان در اینجا بعضی از ان لفاظا و مطلقا
 بلا شبهه اختیار لفظ اول بر ثانی در بعضی وضاحت است و آنکه دلیل عدم بلاغت آن چه ضرورت و عقول سلیم است که در جمیع
 فایده کلام قرار دهد و از این است که هر چه مرد و دال بر صفات کمالیه اند و انضا گفته معانی بسیار است و از این
 است این و الاعمالی اسلام هر دو در این است که هر چه مرد و دال بر صفات کمالیه اند و انضا گفته معانی بسیار است و از این
 با و این در معانی غیر مشابه ان نمیدانیم و جمیع کتب از وضاحت میجویند و مولا تا حدی عجیبی است
 نموده اند با آن معانی که ما را در ضمن فیر از ایات قرآنی معانی غیر مشابه بخاطر مرید حاصل اینچه ما دیده ایم تمام کلمات
 ان لفظا و معانی از خود بشر بر این است که معانی است و او است نشان ده و انضا گفته که اکثر آن معانی نیست که هیچ معنی
 ندارد زیرا که در کتب انبیا مضافه ذکر آنها شده که هر چه مرد و دال بر صفات کمالیه اند و انضا گفته معانی بسیار است و از این
 بجهت فواید کثیره لازم بود و از اینجهت اعتبار گرفتن از احوال کفار و انانکه غفلت از قول انبیا کردند و سر از قرآن انضا بجهت
 و همچنین ذکر بلاها و مصیبت های تیر و عذابها که کون که بر ایشان وارد شده بود اعظم فواید است چگونگی آنکه انضا بجهت
 بشود و از اینجهت در این مجموع توارخ و کتب که پیشین است نوشته اند هم بجهت نخواهد بود بیک کتاب که اول نوشته اند

انکنا نموده باشند و احکام انرا بکفره بجهت است بلکه همینکه لغت می آن لغت و اختلاف نشانه از بلاغت و ثانی
 ترجمه کرده اند اما اصل لغت ثانی نیز از ان واضع اطلاع یابند و استقامت و وفایت که اعتقاد ناقل بر آن باشد که در نقل و تحو
 و بجهت خلاف دفع معنی در ضمن نقل را در دفع معنی و دفع غلط پیشین انرا هم نموده باشد چنانکه مستحق خاص فرزند
 و اینست و انضا گفته در قول که در یک جبهه میگویند که در اول است چنانچه خود مود گفته و انضا گفته که اولی از برای انضا
 بجهت در سورة لقمان فایده سبب الی اخر قرآن معجزه خود را بر و الحمد لله ظاهر کرده چنانچه اولی از برای انضا و ثانی
 گفته است میجو خط با حشی را به صاحب سواد میگوید میان بیعتی بودن آنها را نکرده و او است بیان و معاد و ثانی
 انضا و المضلین جواب میگوید با بطل وجهی گفته ایم و کذا لکن جهل اختلاف نقل بیان و کفر است که در انضا و ثانی از برای انضا
 زیرا که ذکر انیکونه کلا تا از این تمام شدن حرف است و الا انچه فراموش است که در کتابیکه فصحا عدنان و بلعانی و غلغله
 قرار بقبض و اعتراف بجهت از این سور که مقال پنج کلمه پیش نیست نمایند و ثانی لفظی و عدم وضاحت نماید و در جایش که
 عقول حکمای مجول از درک معنی اینها از ان حیران گشته بگویند که کلام بیعتی و معنی است و انضا با انکه خود و اولی از برای انضا
 بل کل عری مسلم باشد بکن گفته که از این عجز و الفوق کل عالم لازم می آید و از اینجهت است معنی دیگر وی که گفته و دیگر
 اختلافاتیکه در او است یعنی در احکام او که علاجه از این بنا منع و معنی خود نموده اند و انضا گفته که در انضا و ثانی از برای انضا
 احکام قرآنی بود بلکه نسخ بقرآن اختلاف دفع شد یعنی میباید که اول اختلاف واقع شده باشد بعد از نسخ بقرآن
 جنبه باشد بلکه چون احکام شرعی و میباید ملاحظه مصالح مکلفین بود و میباید که نسخ و مصلحت است میباید حکم
 باذن خدا و وحی الهی بجهت مرید و موافق فاعدا فظیفه عقلیه نیز باید احکام خداوند که هرگز این باب باشد چه ساحت غلغله
 متبل از احیای بعبادان ناظر به بندگانش بلکه قرآن از عبارات نیست لا ان باب ملاحظه مصالح ایشان پس البتة چون
 نسخ مصلحت بجهت حکم لازم است که از این بود و دیگر مقرر در سال بنی ناز چه بود زیرا که احکام یا عقلیه منقول عقاید
 یا فیه منقول بافعال مکلفین و انکه قابل نسخ نیست یعنی بجهت اولی که گفته عالم از اصناف و کس و ان واحد است و ثانی
 ندارد و عالم و وحکم و دوزی هر دو است و ثانی تعلیم معارف ثانی از عباد و معانی خود پیغمبر ثانی که نمیدانند آنها را انچه
 میدهد بگویند که خلاف از اعتقاد نمایند پس در اینها تغییر و تبدل جایز نیست و در فرغ هم که نسخ در ان بود نمیدانیم معنی
 یکصد و بیست چهار هزار و اندکی که بعد از ان اند بجهت نسخ در آن چه بود و دلیل که اقامه بر جلال انسخ خود و معنی ماثان
 تمام نیست زیرا که ما نگفتم سبب اختلاف و بجهت احکام جهل بواقع است بلکه گفتیم بجهت تغییر مصلحت و انضا گفته بلا شبهه
 مصلحت متغیر و متبدل است و علی بعلم و اجنبانند و معلوم است که تکالیف ماستد و ای مریدند چنانکه مریدان و زهره
 اوقات بگوید و انمیوان داد بلکه تغییر لازم است کذا لکن احکام متغیره تکالیف نیز تغییران و اجابت است پس کسیکه عالم
 بجمیع اجراء زمان و وقایع ان نیست حکم دوام میکند و نمیشود بگویند که در فلاح و قبح چون مصلحت متغیر و متبدل خواهد
 شد شما هر دو را تغییر میداد اما عالم را بخاطر متغیر و البتة تغییر میان تبدل لازم است اینکه گفته انجیل نسخ
 نیست و لا انکه انجیل با اعتقاد نوکاب خدا نیست تا تواند نسخ کتاب خدا نماید و ثانی اگر تا نسخ نیست پس چرا اغلب احکام
 ضار و مخالف احکام می شود اگر بگفته حضرت عیسی تغییر یافته معلوم است که از جانب خدا بوده اگر کتبشان از پیش خود
 تغییر داده اند پس چرا عبادی بدین است و اگر هیچ کدام نیست پس عا از شما چرا مخالف نماز ایشان است و هم چنین است سایر
 احکام دیگر از تحویر نکاح منع و در مذمه و حرمتان و در طریق ضار و خشنه و زهجو و عدم ان در ضاری و ثانی
 و ان حیوانی و در شرب ضای عدم ان در طریق حیوانی و امثال ذلك که طولی ان مورد ملال است کذا لکن احکام شرع

خاتم صلی الله علیه و آله بود که منشأ هادی عام و دایه نام هم کرد به خداوند حکمت خداوند که لازم آمد که احتیاجی تمام شود
بانه ان هادی کل نام زیاده از آنچه در باره سایر تشکیلات اعظام فرموده نماید تا خلق را ولایتی اهل کتاب را که خود را افضل
و اعلم اهل عالم میدانستند و اطاعتی عادت و نباشد با پیغمبر و اهل بیت که با حق خود را ندانند و با ما
شریعت پیانند و مشرقة بعث و بشاد و عهد او را بخوبی قابل تشکیک نباشد و کوشش در عالمیان نمایند تا همتانکام وجود
سعادت خودش کسی را جای نکارد و مانند بل همه عالم بطوع و رغبت قرار ببلویش نمایند و ارضا چنانکه بعد ازین از کتب
مطهره و انشاء الله تعالی استخراج مینماییم حکم الهی در حاق واقع و نفس لامرید بن هیچ بوده که هر کس از منهاج و شریعتش را
او را قبل رساند و با مخالفین و منکرین چنانکه وجوب ببالغ و نیز برضرتش هدایت عاقلش فرماید و بدیش را بر همه دنیا
غالب گرداند پس لا محاله اعلام و دیاره انام لطف عام بود و ناجی کثیر و جمیع غیر طبع و تیغ الشاربش نشوند و دوزخ قدیم کتاب
گذشت که لطف و احسانش پس اعلام البیّن لازم بود و هر کس از دو انصاف بدش ملاحظه کتب مطهره کند یقین نماید که
اهتمام غالب اینها بلکه اغلب را و ذات ایشان همین بود چنانکه بر منبت و واضح است لهذا ما بیک یکتا و علایمات انبیاء از کتب مطهره
استخراج مینماییم تا معلوم گردد که امر بنحو فرمود است اهل کتاب با قطع نظر از آنچه در شریعت اسلام با ایشان
از تحریف و تغییر نسبت داده شده مکار و با عقل سلیم مینمایند و عالما عامدا خود را از جاده شرع قوی و منهاج مستقیم غافل
مینمایند و اگر نه با لفظ در کتب مطهره از عبارات داله بر صدق نبوت انتخاب موجود است و هدی ایشان کافی
و هر کس از علمای ایشان که اندر انصاف بیرون آمدند بعضی ملاحظه کتب مطهره و تصدیق نبوت انتخاب و حقیقت طریقه اسلام را
کرده از دین باطل و اجناد دست برداشته و اخل طریق اسلام شدند و ما اسامی کتب و ذکر مینماییم تا حقیقت حق و
ظاهر روشن شود از آنچه عالم عامل فاضل کامل مولانا حاجی اماما بابا ابن مولانا ملا اسمعیل جدید الاسلام فرموده و کتاب
محض الشهود میفرماید اما بعد چنین گوید و میدارد بر کم خداوند جلجل بن محمد اسمعیل حاجی بابای فرموده بی ساکن هر کبر
ارباب الباطن و اشر و اصحاب بصیرت و بنش محققانند که الدفینر سلسله نبی سرائیل و در میان ایشان از افاضل و اعیان بود
و هر یکی علما و ارباب دینم ان طایفه بعضی در تتبع و او را بصفتی هدایتی نقوی منصف میدانستند و انم خود در دنیا
غیر مشغول بجهت علوم و مطالعة کتب مناقب سؤم انبیا سلف و علمای خلف میبود و در ان بجهت طلب و تحقیق مینامان
و باطل را دیان و در صواب بطریق حق و ایقان مطلبی و مقصدی نداشتند پیوسته ظهور و راه صواب را از غفلت لا بواب سائلان
و کا خود را اتمل بودند تا اینکه توفیق بانی شامل حال آنها بدستجاتی کافران مالان ستان مال گردید به تشریف شریف
در حقیقت سرفراز و بابر عظیمه عظمی از امثال و اقران خود ممتاز گردید جماعت میخواستند این خبر موجب کمال و هیبت
نهایت و حشمت شده این معنی را علنی فرمود و این سبب فیض مدلت خود دانست چاره جوئی را که بکشند و در پیروشی
بیت پر نشند و از اطراف و جوانب بان تعبیر ملاکت کشند و لا بواسطه و سائل و وسایط و وسائل طریق اسلام
منشأ و جهلین امر به و ندان حرمت نهاده در مقام جوابان گرفته که همان فرمودند که کتب با قدس الله که بر وضو و نیت هر کس که
شهد و گوایم که اختیار کردن کفرین دین اسلام را از راه طمع مال و جاه و توفیق فریب میرشاد است بلکه بعد از استغاثت
بغایت اینها حضرت و با لفظ بدل جهد خود را در تحقیق حقیقت مذهب ملت خود را و تتبع کتب آثار و احوال و آیات
و اخبار حقیقت دین مبین سید المرسلین و خاتم البتین محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله المحصونین و ابا دله فاطمه و برادرین
ساطع عبد بن شایع رشک شبهه بعالم الیقین ذات فیض و از بیم مواخذة و عقاب و بهشت و امید اکتساب ثواب املی
ایام و اجل و اجتناب از شر اسلام بره مند و کامیاب گردیدند و چنانچه شما نیز از راه مواد و اعطاف و سائل مسایل

نصرتی خیر الی و

الحمد لله

اعبار و اضاف کردن باین خوف نیک و عار و از خود خلع و در پیشه شجر غوایت ثمر ضلالت اثرات و جتنا اباعنا علی امة و دنیا
علی آثارم مقتدر و از مریخ خواطر فلع همنما عید صورت نیای شاهد مدعا در شراب ظهور جلوه نما و سخاوت ملک منشور
کالتصریح و ساطع اثما مشاهده خواهید نمود ان جماعت عنواین مضایح کوهراموز اصغاف تقوی نند از تمام ایشان چنان
وضع و شرف و چلر زوئی ضعیف بغیر از لارنه اهتمام در تحریک این مرحوم ازین حیف و کمال برآم در تکلیف بودند
سیحیف چنانکه بیکر بظهور نرسید از جناب منزلت و انجوی از انحاء و طوری از جواب مجاب طرف متعدده و انواع مختلفه ایوان
موعظه و نصیحت بر سر ایشان نمیشد و کند بادله و بیان و حجت برهان ایشان را بعبایع حضرت خاتم رسالت صلی الله علیه
وآله و ارشاد و دعوت و صبر نمودند نهایت بدیست هر که را در کبریه بودند دیدن در کبیری سقوت بود و دران و ان
بن شبای غالب رفاقا و افا و ان اجتناب بهر یاب این صغافانیم و معنی دانسته بخاطر قار سپرده از نا نیوشیدن آن
جماعت عنو کمال تعجب نبود پیوسته تخم این تمنا در خاطر میباشند که کاش کتابی نوشته بودید که مثالی باشد بر تمام آن که
و بر این قواعد و قوانین که هرگز بعد ازین یکی از ان قوم حق شناس خوانند که بطریق مشهور و سوس و خند و حسد
حسب این منب محکم اساس نداد و یا باعنا ابواب تشکیک و قلب پس رو مسلمانی کشاید شاید بوسه نامل
درین کتاب ندید برین ابواب دفع شبهه و مشکوک او را توان نمود و نقاب رتیا با زچهره نشانده مضو کشود و شبهه
از عهد جوابی صواب بر آمد بلکه افا مستحج بر ختم نموده و از بدین اسلام دعوت هدایت کرد تا این عصر موجب
درجات مرحوم گردیده در روز قیامت و ظل دایت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آیه اید و از ان و ان الی لان که مدت
چهل سال است باعتبار علائق و عوایق روزگار و مضایب نواب و ان و حوادث لیل و نهار و اختلاف حال و نوع با
فرضت مجال یافت و هر قدر در شاه واه مضو بقدم سعی و کوشش بیشتر یافت کار کان ضنا و مدد و مانع حصول
امینت خویش یافت در حاشیه همان کتاب نوشته محققانمان که درین زمان منال مضل چنانکه در دنیا بنی اسرائیل هم رسیده
خود را در سلك علماء جلوه داد صاحب تصنیف شده اند خصوص بکفر ملا سلیمان نام که در ارض مقدس سکنت داشت
و او ربط با بس چند بهم بافته کتابی بخط خود میجه طائفة نبود خود تصنیف کرده در ان کتاب چنین نموده که این کفر نهان منکر
پیغمبران بنی اسرائیل و کتابهای ایشان شده ایم حال این چند کلمه میجه همین عرض میشود که خلق عالم بدانند که ما هیچکس از
پیغمبران بنی اسرائیل را منکر نیستیم حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام را پیغمبر اولو العزم میدانیم و کاتب را از جانب خدا
میدانیم بلکه اخیان کردن این کفر نهان را شرع اسلام را اول از جانب خدا و بعد از جانب نبینا بنی اسرائیل ظهور پیغمبر آخر
الزمان علیه الصلو و السلام را خبر داده اند چنانچه بعضی از ان خبرها در این سال ذکر شده اما علمای بنی اسرائیل هیچکس
منابع کلام نبینا نکرده اند اگر منابع انبیاء منکر کنند بنا بر این زمین زمین و زمان منابع سر بر تویر مستوح
شده و ابکتند و این جماعت و هیچ دفنی منابع نبینا خود نکرده اند و در زمان بکت المقدس ول و قانی که منابع
شرع تویر واجب بر ایشان بود و میتوانستند که شرع تویر را بعل بیان و کنند منابع نکرند بنا بر این و برین
کذا شد و با بر علت انبیاء متعدده میجه منع ایشان بر ایشان معیوش شدند هر چند منع ایشان کردند فاند نه نشیند داخل
بقهر او کردند و مستوجب غضب الهی شدند و مجرای عمل خود رسیدند بکت المقدس که خواستند داخل و ناراج شدند بنا بر
افتادند و قبل از آمدن بخت انصاف و شاکا فری و سجاد و پیام بر سر بکت المقدس آمد بر شهر سلط بهم نرساند اما در
بنی اسرائیل که مدبر و شهر سکا داشتند ایشان تمام کوچ داده بکت لایت خود که فارسی اشد و از ان نارنج نا حال
مختیار و هزار و پانصد سال است هیچ اثری از ایشان نیست البتة داخل اسلام شده اند و حال موافق فرموده جمیع انبیا

مفتاح

المخلص

فصل اول از نامی این کتاب

[illegible]

55

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

نمیکند بمقتل که در غلظت باشد و مولانا حاجی با اولاد علایع غلبه فرموده که در این مقام خیر چند بخاطر می رسد
 اول اینکه در کلام حضرت دانیال تصریح شده است که پادشاه که پیشتر شایع کوچکست بعد از ده پادشاه بهر مرد
 طبطوس بلعنا دیوسف بن کورین بعد از هشتاد و نه پادشاه بوده و آنچه مسعودی در تاریخ الذهب نوشته است که طبطوس
 بعد از شش پادشاه پادشاه شد بشرکت دیگری بنام پادشاه بود و دوم اینکه از کلام حضرت دانیال چنین شفا می کرد
 که پادشاهان ملکوت چهارم یازده نفر باشند و نفر پنجمه شایع و یک نفر که در آخر است یعنی شایع کوچک و قیصر بنابر
 آنچه مسعودی نوشته است اول ناقططن که یکی از پادشاهان بزرگ ایشانند و پادشاهان که از بنی سبئی در مدینه
 داخل بن نصرانیت شده اند از جمله تقریباً و هم چنین از قطنطن بن باقر که از ایشان سلطنت می کند
 و آنچه بعضی در تفسیر به تفکیک اند که همان شایع که یوسف بن کورین اسم ایشان ذکر کرده با قطنطن بن و هر قلنجی
 بلارج و در فصل دانیال است که بعد از آنکه قیصر بود و قیصر بن کورین چهارم می شوند که بنام قیصر بود
 باشند ظاهر کلام حضرت دانیال اینست که این پادشاه بعد از بنی سبئی که در کلام آن فرشته که از برای
 دانیال حیوانات را تفسیر می فرمود لفظ یقوت و جبهه مضاعف مذکور است مضارع و لغز عربی بمعنی ماضی به
 شده و این نمایش از برای دانیال در زمان بلعنا یعنی همان شایع که در آن وقت پادشاهی بخاطر حضرت بر پا
 شد و مدتی بر آن گذشت بهر آنکه تمام سید بود و انتمی کلام مدعی گوید که مصری کلام دانیال و فرشته که بر
 او تفسیر می نمایند که چهارم و در سلطنت باید که در دو در و چهارم در دو پنجم خاصاً بلعنا متبرکه که سلطنت دیگر از
 ایشان گرفته نخواهد شد و هر که با آنها در افتد برافتد و برافتد پادشاهان سابق را بر طرف خواهند کرد
 و اصل حق واقع بندها که خاص خدا ایشانند و این مضمون موافق است با مضمون همین عبارت در بعضی نسخ و که از
 قوت و نقل نموده و این عبارت بنی سبئی است که این خاصه جوهر دیگر است از اولاد ابرهیم که جوهر قید و پادشاه بعد از
 انضمام این عبارت به دانیال مطلب شخص می شود که مراد از ملکوت پنجم قید و پادشاهان پادشاهان عالم
 با ششم می توانیم معین نماییم که کیانند و حال آنکه حضرت دانیال از برای ملکوت چهارم مدتی را معین نموده و فرموده که
 امتداد در وقت ایشان و قدر دو وقت مضاعف است بمقتل که مصری با این علامت می بیند که در علامت شایع
 ابهامی بوده و طوطی را در علامت ثانی معین کرده و از آنجایی که مولانا اسمعیل مشخص کرده صحیح و برهین سببی است مدعی گوید
 دانسته که علامت یقوت و نفوذ آن در نمایش اول یکی است هم چنین در رسول ملکوت اول در مدینه و خلافت
 هم بود که ملکوت سیم اسکندر است پس بعد از اسکندر که اول ملوک طویف یا شد اول ملکوت چهارم خواهد
 بود و در ملکوت چهارم نیز معین بود و فرمود است که این بعد از شایع که در آن وقت پادشاهی بود و معلوم است پس
 از اول ملکوت چهارم تا آنکه باید هفصد و سی و پنج سال باشد و موافق تاریخ که در آن وقت تاریخ است از وقت
 اسکندر الی یوم تولد خاتم الانبیاء مدتی سلطنت ملوک طویف و ساسانیه هفصد و سی و شش سال است یک سال
 مدتی سلطنت پسران اسکندر است و صاحب تاریخ که می گوید که از افراسیاب و عدای پادشاهان ما و در آن
 پس مدتی و پنج قریب که در و شاره است از ملکوت چهارم با قیصر دانیال درست می آید و از نمایش اول
 معلوم شد که بار ملکوت چهارم مرکب باشد و منحصر به یک سلسله نباشد و در این نمایش نیز اشاره بدان شده
 که فرموده اند نهایی و از آن هر چه معلوم است که سایر اعضای و از کوشش بوده و در میان و کوشش ظاهر است
 و تفصیل عدد در یوم موافق تاریخ موسوم بدین پنج است که گفته ملوک الطویف از عهد اسکندر تا زمان

از پیش از یکان که اول ساسانیان منشعید و هفصد سال است و از زمان اردشیر موافق قول صحیح که مدتی سلطنت
 در مین و سی و هفت سال و پنج ماه بود و از زمان نوشیروان که تولد خاتم الانبیاء و انانیا و چهارصد و هفتاد
 سال است مجموع میشود هفصد و سی و پنج سال و عدد سلطنت سلاطین ملکوت چهارم با فرموده حضرت دانیال موافق
 است و تا عدد سلاطین شصت نفر بودند و پنجمین بر حکمی باشد که مانند این پس ملکوت پنجم و خاصاً
 ملکوت اسلام خواهد بود و عیادت و توبه و نماز دانیال یکی است نمایش سیم در ذکر فرج و نیز در فصل هشتم که دانیال
 علیه السلام می گوید که در سال بیستم پادشاهی بلعنا بعد از آنکه دانیال از بنی سبئی بر ظاهر شده بود در کار و در خانه
 ایستاده بود و چشم را کشاد می دیدم که یک فرج در کاران و در خانه ایستاده بود و شاخها داشت و آن شاخها بلند بود
 و یکی بلند تر از دیگری و بلندترین بالا رفته بود و دیگری و آن فرج شاخ منتهی بجانب مغرب جنوب شمال و هیچ حیوانی در
 پیش او نمی ایستاد و خلاصه که در آن وقت و آنچه خواهرش و بود می کرد و بزرگ شده بعد از آن بزرگ
 که در میانها کوچک بود و از جانب مغرب بعد از هر سه و من می کرد و بنویسهای و در سینه بنی دانیال و چشم او
 شاخی نمود و آن شد و بیامد و بزرگ آن فرج که در کار و در خانه ایستاده بود و حمله کرد و بر او وارد و در هم شکست شاخها
 اول و آن فرج نتوانست که در پیش او بایستد و او را نیز برین انداخت و با مال کرد و او را بنویسهای و در سینه مران فرج و آن
 دشتان بزرگ و آن کوچک بنی سبئی بزرگ شد و آن شاخی که داشت بخود شکست شد و بر جای آن شاخ دیگر برآمد که کج
 طرفی همان بود و از یکی از آن چهار شاخ یک شاخ کوچک برین آمد و بزرگ شد و آن شاخی که در پیش او بایستد
 تا بنی اسبان سید مسیحا اسبان سنانها همان اثر برین انداخت و با مال کرد و او را بنویسهای و در سینه مران فرج و آن
 خاصان و کرد آنچه کرد و نیز در کار و در خانه ایستاده بود و حمله کرد و بر او وارد و در هم شکست شاخها
 و فرغانه خوا بود و در سلطنت ایشان همه اطراف عالم رسید و سوی مشرق زمین که در وقت سلاطین بزرگ بود و پس
 با سلسله محبت بعد از آنکه پادشاهان اطراف جنوب و مغرب شمال افتاد ایشان بودند و فرمایند ایشان را
 بجز طاعت چاره نداشتند و از هر آن پادشاهای که تابع محسوس بودند اهل و دم ضعیف تر کوچک تر بودند و فلان
 این نمایش اسکندر را بر بزرگ فرج انانیا که پیشتر فرموده و گفته اند که همه برها کوچک تر بود و شاخ بزرگ آن نیز خود
 اسکندر است که بر پادشاهان محسوس سلطنت و ایشان را شکست و بجز خود مرد و کسی را از اطراف نکر و بعد از آن
 چهار امیر که یوسف بن کورین و قطنطن بن باقر و در بعضی سلطنت کردند و بعد از آن چهار شاخ که بجای
 شاخ و بعد از آنکه از آن امیران که در ملک دوم فرمان فرما بود قیصر که بعد از آن شاخ است که از یکی از شاخها
 دو شاخ برین آمد و بنی سبئی بر او شکست و عظمت سلطنت ایشان بسیار شد و با بزرگان بنی اسرائیل که در آن زمان خدا پسر
 و خوابان مختار ایشان بود و سنانها راه هدایت داشت که خدا بودند جنکها کردند و از امر طبطوس برینا مقدس میل
 شد و آن مکان مقدس را حاکم کرد و در سبب بنی اسرائیل که در آن قریب آن کردند و بنی المقدس بود از میان برین
 شد و آن مکان شریف خراب با شرمند و آنچه خواست زبور و شک کرد و محققان نادان که آنچه بدین نمایش مدکور است که در سنانها
 از یکی از شاخها چنانکه در مدتی است بر آنچه بدین نمایش مدکور شد که قیصر و بنی اسکندر و بنی دانیال و الله اعلم
 کشیم بر نه کلام حضرت دانیال علی نبی و آله و عیالیه و حضرت معزنا که ششصد که فرشته با فرشته سخن می گفت و مشو
 او این بود و عدنانی هارون هناعید و هیش شوم و قدش و سیامر بنی لکی این و حیان و قریانی دانی و این کناه
 شوم زاده شود و در سبب پادشاهان با شد مولانا اسمعیل در سال موسوم به بنی سبئی که در آن کلاه حاصل معانی

نقل از
 کتاب
 تاریخ
 طبرستان
 و
 سایر
 کتب
 معتبره
 و
 تحقیق
 در
 این
 باب
 از
 کتب
 معتبره
 و
 تحقیق
 در
 این
 باب
 از
 کتب
 معتبره

صبح بود و صبح نیز و عده الهی بود و بعد از آمدن و نصرت کردن باینکه آن صبح نیست هم صبح و آن پیغمبر بعد
از من خواهد آمد و اگر هر کس شوش نباشد بامدن و امیدوار نباشد پس حقیقتی فرمود که هم اعلام از آمدن و هم
رفع توهم اعلام از آن شد پس این نیز نوع ظهور بود از آن حضرت و بهر تقدیر خلاصه سخن این معشوق چنین شد که
خداوند عالم در کمال حضرت و انبیا و اسما و کما هان بنی اسرائیل را امر نمود هفتاد و هفت روز مانده ملک الی
افروز و سبب یاده برین مهلت نماند و این با حسن و جمی بیان کردن و اعلام فرمود که دفع توهم ایشان شده باشد و الله
اعلم بما فی الامور و لیل بنی امر ایان شجره روحی کورده است در آن دیوان است بیان اول درین
احوال کورده است چنانکه یکی از علما میگوید که اگر اینها را میخواستند و میخواستند که بگویند و بود و وجه
داشتن اجل نام و انضعیف بسیار خدا ترس بود و مطیع فرمان برادرش و صاحب حسن و عیاض تمام بود و پیوسته
از خدا مستلک میخواست که او را فرزند کند که اینها را در اینست که بفرستد و در آنکه باینکه نو بی
پنجاس نفیسم که برید و از او اجل داشتند و عجز و فقر و در طلب فرزند دیدنش برانضیغ سوخته و طلب
فرزند با آن زن همداسان کردند و بهر دعا ایشان بهر دعا جالب سید و اثر جلد در احاطه ظاهر شد بعد از شش ماه
از ابتدای حمل پسری بگوشت پاکیزه صوف قدم بر صفت عالم نهاد و تولد نمود در روز پنجشنبه اول شهریور
الاول سال چهارصد و بیست و خرابی دنیا مقدس در مرتبه ثانی بود و این تاریخ سی و چهارم مقدم است بر ولادت
با سفا و حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و این تولد را بمان نام کردند چون مولود شد بسیار
افتاد و بعد از سر زدن گفت که این پرده آسمان که شامی بپسند خند و پنجه و پیچ پرده دیگر است و بر بالای
ان پرده ها چها جور است و بر بالای جوانان کمره بلند پایه است بالای آن کمره اش سوزانده و خد متکبران
آن کمره و کرسی تمام از اقل است چون پنجاس بن سخنان را از فرزند خود شنید و از آن سخن گفتن منع بلیغ نمود
باشند با و گفت که موش و شمشیر و ناد و از ده سال سخن گفت و راحل پیوسته کبر و داری میگرد
و میگفت که کاش تا از فرزند بود بر آنکه عاقبت فرزند مال الی بان شد و در پنجاس از مردس خود باز گشته داخل
خانه شده راحل بطریق که عادت و بود بخدمت پنجاس قیام نمود پای او را شنید و بمان و این نزد پدر و در مقام
نضرت و زاری ایستاد و الناس کرد که پنجاس دعا کند خداوند عالم او را کوبد و اندا او را از ایشان بگریخت
که تو خواهی شد که بمان سخن گوید اما چون کوبد در سخنان چند کوبد که مردم از آن خوف بردند و راحل الناس کرد
که دعا کن که خدا او را کوبد و اندا و سخنان محفی و مجمل کوبد پنجاس در هر دهان گذاشته و دانم داد که سخن بگوید
مگر سخن محفی که کسی نفهمد مگر در وقتی که آن سخنان بجا آید و این شرط و در خدمت سخن گفتن را چون آن کورده
کوبد و پنج و سی و موافق حرف بگوید گفت که تمام آنها را خبر از ما آید است و خبر داد که شما مراد است خود در فرخواست
کرد و بعد از چنگ آن مولود میخواست جان بمان ازین شایم سپرد و او را در فرقه کفر و عجم که از فرای دنیا مقدس است
در مقام اینکه چهل نفر علم بهر مد فون بودند و فرمودند که در چون غرض از آن وحی مبارک بشارت ظهور حضرت
خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و ذکر صفات چند آن جناب و اخبار و بواقی است که بعد از آن حضرت از زمان ظهور
مهتک ال محمد صلوات الله علیه و هبوط حضرت عیسی بن مریم و زنده شدن مردکان افتاد خواهد افتاد و هر چند
بنیاد از الفاظ آن وحی غیر معلوم است زیرا که بجز این واقع نیست که هنوز وقوع نیافته و اخبار آن بمان رسیده نه
بیای از آن عباد و ظاهر است که معنی دارد و هر که علمای خود در آن توغل می نمودند و امر مثل سایر کتب خود

منکر و ند چاره بغیر از این ندا شنید که ترک دین باطل و اجساد خود نموده طریقه حق محمدی صلی الله علیه و آله نمایند
و این باطل را که ایشان که مجبور بر عصیت و باطل است مطلقا موافقت نداشتند فلما بعد و مع و طاعت سعی رخصا
کتاب مذکور نمود چنان کردند که نشان آن در صفحه روزگار نماند کسی از آن خبر نداشت و باطل ما چون امور عالم
میشد و یکی است آنحضرت و کف حفظ الهی محفوظ تا چنگ قبل از این که کتابی از کتب بنی اسرائیل را که موسوم است
تاکید مصوبه بر فالب خانه بوده بودند که بقال سنانند و نسخه مذکور با آن کتاب در یکجدا بود بقال سید علما
بر صحنه ان شهادت دادند زیرا که بنای امثال خانه بر این است که ناگانی بعضی میپسوند و علما بر خود و درستی آن
شهادت دهند و سجل تو بندان را بقال سید لاجرم چون کتاب مذکور بقال سید فی الجمله نسخه آن در عالم انشا
به برسانید یکی از آنکه در دارالعباد نیز بنظر مولانا اسمعیل که فی الحقیقه عالم انجیل علمای عصر خود بوده رسیده
انجیل و معانی آن تا مل فرموده بسیار از آنرا بخوبی که بقیا جرم حاصل است که ملا از آن عبارات همان بوده و تفسیر
نموده اند و پا و ده دیگر در پرده ابهام مانده و بعد از آنکه آن مرحوم بجا و رحلت فرموده و فرستاده نا حاجی یا با فرزند آن
دی نیز در آن توغل و تا مل نموده برخی از فقرات را از حد کفر و صمیمه افکار و از خود فرموده و وضع کتاب مذکور بدین
نسخ است که در وحی اول شروع بالف شده یعنی اقلی و صدد بالف است دوم و بیایم بحکم تا آخر فرشت و وحی دو
عکس اول است که ابتدا بقاء فرشت شده و بعد بپیش و راه و فان نهایت بالف منتهی شده و چند ایراد بپیش نهی و وحی
سهم و چهارم و پنجم بطریق وحی اول است احتمال میبرد که وحی دوم نیز تمام بوده میبختی انجیل از آن یا از میان
باشد بیان حرمی در ذکر وحی کورده است که در میان بنی اسرائیل بر نبوت صلی الله علیه و آله و سلم است و تمام حرمی
نسخی که از الفاظ فرشت بوده باشد و حاصل مضمون و ترجمه آن این است بنایید که وحی و طایفه که از جاکند حرکت
دهند تمام خلق را کرده شود و اینها را بگریز و گفته اند ملا از این خبر از ظهور اسلام است لفظی که بپیش ظاهر است
در این را از آنچه مفسران بدانند که از جاکند و حرکت دهند تمام خلق را مفسران است که چون قبل از بعثت خاتم پیغمبران نبی
که بر تمام خلق مبعوث شد و مامور بود باینکه هر کس را تکلیف نمایند و بلیغ کنند فرستاده شده بود بلکه بر بیای از طوا
هیچ پیغمبری مبعوث نشد و غیر بنی اسرائیل که بر کذب کان خدا بودند خدا ایشان را بر تمام خلق از فرمان تفضیل داد بود
طایفه دیگر کتابی و پیغمبری شریعی در ظاهر نداشتند و سایر خلق بجز اینها هم بودند و هنوز بمرتب که نتوانند بفعل
و دلیل چیزی ز مبدع و معاد نفید و نمی کردند و چون بمرتب کمال رسیدند و قابل اینکه در عرض تکلیف فرزند
شدند خداوند عالم پیغمبر از زمان صلی الله علیه و آله را بر تمام عالم مبعوث گردانید و انحضرت را غلبه خطاب و سلام
لناس کافره فرموده و انحضرت از هیچ طایفه قطع نظر ننموده مجموع را بگو خدا و قیامت عود کرد پس پیغمبری انجیل
مثل پیغمبری خلیل الله نبوه که اختصاص اهل بنوی داشتند و نه مثل پیغمبری کلم الله و روح الله که بر بنی اسرائیل
بر نهایی مبعوث بودند پس معنی این فقره که تمام خلق را از جاکند و حرکت دهند چنان باشد که انحضرت تمام خلق را
از جاکند و بگو خدا حرکت دهد و هیچکس از در کمال جهالت خود نکند و در لفظ همدان که بجز اینها نبوده و
است با انچه علما تفسیر کرده اند و فریاد است بلیغ عری زیرا که در عری هدم معنی خرابی است حاصل معنی این فقره این
است که بظهور اسلام خرابه بسیار شود و فی الحقیقه چنین شد زیرا که ظهور اسلام ممالک بسیار است ایشان را
و ملوک زیاد بر طرف کشت مثل خیر نظیر و فریضه بنی قریظ از طو بیغیه و تمام پادشاهان از عجم و روم و غیر اینها
اهل اسلام منفرض شدند چنانچه حضرت زانیا ابان خبر داده بود و بیای از شهرها ایشان را خرابه بسیار مبادشتا

بام مؤلفند تفاوت اخلاق قلبی دارند و هر یکی بعد از کشف علی بنیفا و از نشانه نوشته شده و بافتن ایشان گنجی
 و پیغمبر نیستند از نصایفشان گران است چون در مضمون اخلاق چندانی ندارد و نکند بخند که آن سه دیگر را بخند
 خود را از روی بخند منی نوشته باشند همه انجیل منتهی شود بیک نفر و بقول بیک نفر چنانچه است چگونه است که
 نفع از اخبار معجزات محمد صلی الله علیه و آله و آنا که مشاهد خوار و عبادت و ذکر و اندیشه از هزاران هزار است
 قبول نمی نمایند و شکاک میکنند که عباد دروغ گفته باشند اما در خصوص معجزات علی بنیفا بقول بیک نفر یا چهار نفر
 موثق است که گفتم اینها را بعنوان جزم و یقین تصدیق و امانت کنند و هیچ حال دروغ بقول آنها نمیدهند خدا بهر
 انصاف که گرامت نماید و حال آنکه انصاف این است که محمد صلی الله علیه و آله تصدیق بنوفا و از آن کرده بود و دلایلی بر
 بنوفا می زدند و از اینها در شریعت موافق اعتقاد نصاری خلایق تحول بکتاب توران فرموده و در توران
 بالفعل احکام چندانی نیست و آنچه منشاء آنست که کار سازی از آن میشود و از این جهت با حکام مشا رجوع کردند
 با آنکه باره از آنها در غیر اینها منتهی است که بهر تفصیل گذشت حاصل کرد و از آن کافی بود بهر دو با هم
 پس حضرت عیسی و از شریعت فرموده در اصول عقاید هم کتابی از آن حضرت در دست ایشان نیست و انجیل که هستند
 بان مختص است و بعد از آنکه از خود نقل کرده اند معلوم نیست که اصلی داشته باشند و بعنوان یقین بهین هیچ است و حقیقت
 ندارد و بالفرض که حضرت عیسی هم از این مقوله سخنان فرموده باشد البته ما اول است پس امر و رضای آنرا در اصول
 نه فرمود معنی میباشد و بالفعل آنچه در میان اینها از اخبار اعتقادات ایشان و قتل و سلاطین ایشان است و اینها
 بظاهر انجیل که بالفعل در دست است لغت و غایتی که در چهره ایشان صریح است و این که حضرت عیسی بر خدا است
 و کلمه منجیه و روح مجده او سبحانه و تعالی شانه است و بر احکام کفر بطلان این سخن محقق نیست و اگر ما اول معنی صحیح
 شود بلا شبهه فهم عوام و فایده آنکه معانی دینی که در کتب یا از مشهور خوانند و انجیل بر عوام و تکلیف نموده
 آنها با اعتقاد ظهور انبیا باطل و غلط است بدین جهت در خصوص همین مسئله اختلاف عظیم در میان ایشان پیدا
 شده و منشا اختلاف کل در این دو مسئله است یکی در کیفیت نزول خدا و تجسد کلمه و ثانی در صعود و توحید کلمه
 و این اختلاف جمیع ملک قضای سرائع نموده و هفتاد و دو فرقه شده اند و بزرگترین فرقه ایشان مسخرانند که ساکن
 از آنها مشایخ میگردند و ملکانیه و یعقوبیه و نسطوریه و اما ملکانیه مناجان ملکا بودند که در روم و فرنگ
 ظهور نمودند و اکثر مشوینان سامان ملکانی میباشند و از برای خدا شهادت افروخته میکنند و میگویند که
 خدا شهادت جوهریست و ما هم بلدان خود را جوهریست و در افروخته است و فضیلت ایشان از افروخته صفات جوهریست
 و میباشند که پدر و پسر روح القدس باشد و میگویند که کلمه افروخته علم است با جسد مسیح متحد شده و آن کلمه با جسد
 مسیح است پس از اتحاد علم مسیح میگویند و تصریح کرده اند که جوهر غیر افروخته است و افانیم را از اید بر داشتند
 مثل موصوفه صفات از اینها اثبات ثلث نموده اند که ایضاً شریف قرآن لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثه
 مشعر بر اینست و ثانیاً یعقوبیه با افانیم ثلاثه معتقدند چنانکه ذکر کردیم و لیکن میگویند که همه افانیم بجم و دم منقلب
 و جسد مسیح گردید پس خدا مسیح است که بان جسد ظاهر شده بود و ایضاً شریف قرآن لقد کفر الذین قالوا ان الله هو مسیح
 این هم اشاره باین طایفه است و بعضی از ایشان میگویند که لا هوف و ناسوت ظهور نموده نه بطریق حلول و نه بطریق
 اتحاد بلکه از حیثیت هویت چنانکه گویند که ملک بصورت انسان یا شیاطین را با جسد خود حیوان ظاهر میشوند و بر
 مسیح یا جوهریستند و در جوهر لا هوف و ناسوت که آن منادی مولود است که از مریم متولد شد و خدای سبحان ثلاث

علی که بر طایفه او افتد که شجره از یعقوبیه براندگان کرده اند که کلمه از مریم چری گرفت لیکن از مریم گذشت مثل جریان آب
 از منبر آب و آنچه که از شخص مسیح دیده میشود مثل خیال یا عکس را ندیده بود و همچنین مثل وصلب و خیال واقع شد اما
 بطوریه معتقدند که خدا یک است و الا فانیم ثلاثه و افانیم را از اید بر داشتند و معتقدند که کلمه با جسد متحد شده
 نه بطریق اتحاد چنانکه ملکانیه فانیم ثلاثه و نه بطریق ظهور چنانکه یعقوبیه میگویند بلکه مثل اشراق شمس بر زمین
 یا بر بلور یا مثل ظهور نقش در خاتم منشعبات این فرقه ثلاثه گمانهای دیگر کرده اند و در نزول که ذکر اینها موجب لطایف
 و معالال است اما ملکانیه میگویند که مسیح ناسوتی است کلی نه خردی و آن قدیم از اوست مثل وصلب و لا هوف
 و ناسوتی واقع گردید و نسطوریه گمان کرده اند که قتل وصلب بر ناسوت واقع گردید که آن محدث است یعقوبیه میگویند
 که قتل وصلب بر جوهر مولود واقع گردید پس مسیح را قدیم من جوهر و محدث من جوهر میدانند و میگویند که هرگاه
 بر یکی واقع شود آن مسیح نیست اینست مثل مجسمهای ایشان و باره مسیح و خدا و بر احکام محقق نیست خرافات این اقوال
 و بطلان مفاد این اعتقادات و بحال داعی که باره از این سخنان را نیز از خواهر کلام منصوفه برداشته اند اما اگر خواسته
 باشد که اشاره بفت این عقاید نماید و دلیل بر بطلان کوشش معجز مشهور فساد من کلغند شود و او مطلب از ما نیست
 معجزه رخا که اگر است که بر اینست معنی صحیح بر بیان معجزاتی که از حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله
 صادر شده باشد آنکه معجزاتی که از حضرت ظاهر شده و باره از ایشان که در امثال و مسائل کتب چنانکه بواسطه اشارت
 بدان نموده ایم مجموع حرکات و سکات حضرت خردی عادت و علامت صفت بنوفا و بوقایع اینها طینت افروخته و
 نورانی که بر اینست که دلایلی قابل باره از اخبار و اخبار که در طریق اهل اسلام وارد است مثل انبیا بر زبان صدر
 بعضی از خوار و عاداتی که سادات عادات اندیای عظام است که میفایم نامعلوم و رایا انصاف شود که بیک خصم اگر
 بر جاده هستیاری بر ما اهل اسلام باشد و نظر انصاف بدقت ناممل نماید ملاحظه کند اگر چه هر یک از این اخبار و
 خبر واحد را بخیر احد مفید نظر است قطعاً اما بعد از انضمام هر یک بدیگری با ملاحظه آنچه ما سابقاً از ادله عقیده
 نقل نمودیم بشود من سلیم و او هام مستکنده و خالی از شکوک ایام ماضیه از خوار و غفلت بیدار میکند و جزم میکند
 صدور معجزه از حضرت و هر یک از این اخبار و از اول خبر متواتر میکنند و هر یک دلایلی است بر نفس تمام و هادی
 انام و میگویند عاقل میباید حکم نماید که این همه اخبار دروغ و افتراست مجموع این علایم که از کتب انبیا سالف ذکر
 کردیم هم محمول و مخترع است این قرائن که عالم را خرد نموده و از اختلافان بکاش افانیت مجموع این اهل اسلام عالم را
 عاقلان و بجهنم برده اند و در طریق ضلالت پیچیده و مسیبتی که فرزند و حال نکلی بر جناب نگاری از بنوفا اندیای
 سالفند از همه پیغمبر خدا میداند اینقدر هست که میفرماید بعد از بعثت من حکم شرعی را نهادم منصوص است باید
 همه من ان شرع من داخل شوند و از شرع انبیا سالف من بر دارند و فرقه از شرع من حاصل میشود و خصم
 دلایلی بر بقای شرع سابق نیست و ای شخص انبیا آنکه محققین استحقاق و مقابل با خبر گرفته اند و انبیا اخبار
 بلا معارض میباید خصم آیه و دلیل نقلی و برهان عقلی بر عدم بنوفا محمد صلی الله علیه و آله نیست که اینست که میگویند
 بنوفا من ثابت است آن بر حجت خود باقی است و اختلافان ثابت شود و از انبیا معارض مکانی این مع
 استحقاق میگرد و ثمره اخبار بلا معارض میباید با وجود عدم معارض خصم نمیتواند بگوید که این اخبار و احادیث رو
 است که اینست که دلیل روایت داشته باشد که کذب اخبار از خارج مشخص کند و الا خبری که نصیب با قطع نظر از
 داری که همچنانکه احوال کذب در آن میرود احوال صدق نیز میرود هرگاه او را معضم خبری نگرفتند که در مضمون موافق

باشد و الا بعد از انعام بلاش به جانب جان باید بر عقل لازم آید انعام بمشورتی عزیز این نداشت مهر و
قاعده اینست علمه و انبای انکار دای است باین قاعده عمل بشود و جمع شکالات دفع میکرد و تمامی افعال و احوال و
لشک و الله الهای اله سواه القراط و بر منتهی واضح است که تمامی معجزاتی که از انبیا اتفاق افتاده و شده و از حضرت صلی
الله علیه و آله بر فرموده باضافه این اختصاص با جناب زدا اقا اینجاست که نیکو عظام فراتند موسی و
ایضا ایشان علی نبینا و علیهم السلام صالوات را از جمله در فضیلت امام حسن عسکری علیه السلام مسطور است که خدمت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که یا محمد صلی الله علیه و آله را معجزه بود مانند معجزه موسی علیه السلام و
بلند کردن کوه بر سر آنها که قبول تورتم نکردند حضرت فرمود که بلی بخوانند و نیک که از ابراهیمی معجزه گردانید است
که هیچ معجزه خدا بی پیغمبری ندارد است از آدم تا آخرین پیغمبران مگر آنکه با حضرت زاده است مثل ابراهیم از ابراهیم و سید که
نظم این معجزه را با و داده است با معجزه ای که شمار دیگران چنان بود که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مکه اظهار
دین حق نمود و بر این انحضرت بیگانه اعدا و دشمنان خود را بکافران گذاشتند و هر چه در دفع انحضرت نداشتند بر کردند و هر
کسی بود که با انحضرت ایمان آورد و در روز و شب و معجزه شد من در روز و شب و معجزه شد و هر که در روز و شب و معجزه شد
نمایان با و نماز میکردم تا آنکه نفری چند را اسلام داخل شدند و معجزه خود را بعد از آن تقویت نمود پس در روز و شب و معجزه شد
حضرت و هم پیش از آنکه دیگران ایمان بیاورند ناکاه کرد و هر که از مشرکان بنزد انحضرت آمدند گفت ای محمد تو دعوی
میکنی که رسول پروردگار عالمیانی و باین هم راضی شد بلکه ادعای شما که سید و افضل پیغمبران است اگر راست میگوئی
معجزه چند مانند معجزه پیغمبران که از تو سوال میکنم بیاور پس ایشان چهار فرقه شدند فرقه اول گفتند که مانند
معجزه نوح از تو میخواهیم که قوم خود را غرق کن و خود را با مؤمنان در کشتی نجات یافت فرقه دوم گفتند که مانند
کران ایقمانند موسی که کوه را بر سر اصحاب خود بلند کرد تا انقیاد او نمودند فرقه سیم گفتند معجزه مانند
معجزه ابراهیم عا بما که او را در آتش انداختند و آتش برای او سرد شد فرقه چهارم گفتند که معجزه مانند معجزه عیسی
عما بما که مردم را بر خیزانید با این خورده بود که در خانه آنها زخمی کرد و بودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که من از برای شما پیغمبر ترساننده و معجزه نماینده ام و معجزه ظاهر فراتند قرآن برای شما آورده ام که شما و جمیع
عرب و مسلمانها عاجز شدید از معارضه آن پس آن حجب رسول و است بر شما و مرآت که جرات نمایم بر جناب
مقدس الهی و اینها الخراج نمایم و از او سوال کنم و بر من نیست مگر تبلیغ رسالتهای او و بعد از تمام شدن بحث
و ظهور حقیقت من بآب باشد که اگر ای الخراج کنم و بطلم و شما ایمان نیارید و بد باعث نزل عذاب کرد و بر شما پس
و داینون جبر شل نازل شد و گفت ای محمد خداوند غلی علا تر اسلام میرساند میگوید که من نزد ظاهر می
گردانم از برای ایشان این آیات و معجزات را که طلب کردند و بدستیکه ایشان بعد از دیدن آنها بر کفر خود باقی
خواهند ماند مگر آنکه از آنکه من بکاه دارم ولیکن می نمایم ایشان را معجزات و طلبید اند برای یاد دانی تمام بحث
پس بگو باینکه معجزه نوح علیه السلام را طلب کردند که بر وید بسوی کوه ابوقیس چون بدان کوه رسیدند
ایت نوح را مشاهده خواهند کرد و چون مشرف بر هلاک شوند توسل جوید بعلی و در فرزند آن و علیهم السلام
که بعد ازین بهم خواهند رسید نجات یابند و بگو باینکه معجزه ابراهیم علیه السلام را طلبید اند که بر وید بر جا
که خواهید از صحای که که آتش ابراهیم علیه السلام را مشاهده خواهید کرد و چون آتش شما را فرو کرد و در هولو بود
زنی را خواهید دید که در وطن مقصداش را او نمیدانست پس با و توسل شوید تا نجات یابند و آتش

شوند تا نجات یابند و آتش را زشتا و در کفر اند و بگو باینکه معجزه موسی را خواستند که بر وید بر تری کعبه نایب
موسی را به بستند و دعوی من جزو ایشان را خواهد داد و بگو بیکر و چهارم که رئیس ایشان ابو جهل است که نایب
نزد من انحر معجزه آنها را بشنود بعد از آن آنچه طاعت آید و نیز بخوبی شما می نمایم چو حضرت رسالت الهی را بایشان
رسانید ابو جهل لعین بان سه کفره گفت که بر آن کفره شود بسوی آن موضع که محمد صلی الله علیه و آله گفته است مثل طلای
گفته و ظاهر کرد پس فرقه اول بدلت کوه ابوقیس رفتند ناکاه از برای ایشان چشمها جو شدند و از برای سر
ایشان بابر باران فرود آمدند و زمانی که در میان دشت ایستادند و دشت را بای ایشان رسید بسوی کوه که نخواستند و چند
بکوه بالا می رفتند بلبند میشدند بقله کوه و میبکندند ابیز دیکر همان ایشان رسید و دانستند که غرن میشود
ناگاه علی علیه السلام را دیدند که بر وید و ابیسانده و صوفی و طفل را دیدند که بر وید و ابیسانده و در جانب است و
چپ و ابیسانده اند پس علی علیه السلام ندا کرد ایشان را که بگریید و ستم را بپسندید و بگریید و بگریید و بگریید
پس بناچار بعضی از ایشان سنگ را بر زمین علیه السلام را کردند و بعضی ستم را از دو طفل را و بعضی سنگ را بر زمین
پس از کوه پائین می آمدند و بفرموده نشیست پاره بزمین فرود رفت و پاره با سامان بالا می رفت و چون برایشان کوه رسید
موجب ماند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با ایشان بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و ایشان میبکندند
و میبکندند که شما را در میدانیم که موفی میشد پیغمبران و بعضی از جمیع خلایق را میدیدید و همانا طوفان نوح را و ما را
خلایق را و اند علی علیه السلام و دو طفل که با او بودند که الحال ایشان را می بینیم حضرت فرمود که ایشان بعد از این هم
خواهند رسید و از برای من علی علیه السلام و نام ایشان حسن و حسین است بهیمن جوانان باشند و ایشان بهیمن
از ایشان بدانند که دنیا دینا قیامت غنی و خلق بسیار و آن غنی شده اند و کشتی نجات را در دنیا از محمد صلی الله علیه و آله
و آله یعنی علی و دو فرزند او علیه السلام که صوفی ایشان را دیدند و سایر افضل اهل بیت که او میبکندند پس فرمود
این کشتی سوار شود و نجات یابد هر که تخلف نماید غرق میشود و هیچ کس را از کشتی نجات نماند و در آن است
و اینها کشتیها است مانند کشتیهای خود را از جهنم میکشند تا در پیشگاه من رسیده پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
و آله فرمود که ای ابو جهل یا شمشیر که گفت بلی تا به پیغمبر که فرمود ای دیگر چه میگویند پس فرمود که باینکه
گفتند شما را میدیدیم که موفی رسول پروردگار عالمیان و همه از جمیع خلق ما را فهمید و برای خودی که برای این کفر
ناگاه دیدیم که آسمان شکافته شد و پاره ها آتش فرود میخورد و زمین شکافته شد و زبانهای ایشان را بلند چنان زیاده
میشد تا نام زمین را فرود گرفت و آتش و زلزله افتاد و بدینها ما از شدت خوف میجوشیم و میگرییم که بر این خواهیم
شد و خواهیم سوخت ناکاه در موصوفی را دیدیم که اطراف معصداش را از پنج بود بسوی ما که دستها را بر زمین
انها میبکندند و منادی را آسمان ندا کرد که اگر بخت میخواهند چنان نیند بر ریشه از ریشه آنها بر هفتصد پس هر یک از آنها
ریشه از ریشه آنها را چسبید و ما را در هوا بلند کرد و ما میبکندیم و حکما و زبانهای ایشان را و ضرر کردیم و شر را
عبر رسید و آن ریشهها را باریک کرد و از سنگینی پایشان را از ایشان نجات بخشید و هر یک از او و صحنه خود
افتاد بسایه غایت پر از خانه برون آمدیم و بخدمت توست تا فیم و دانستیم که ما را اجازه نیست از اینجا کردن
دین نو و فیهن کسی که با و ملحق شود و بعد از خدا بر او عذاب کند و راست کوئی در کفر و حق و حکمتی در کفر و حق
خود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ابو جهل گفت ای ابو جهل فرمودیم که راضی تمام معجزه ابراهیم علیه السلام را بیاور
گفت تا به پیغمبر را و سخن ایشان را پس حضرت با فرقه دوم فرمود که ای بندگان خدا حق تعالی شما را بآن نجات

داد و ان بختی است فاطمه طهرین زنان است چون حشمتا خلافت او را و این را معصومیت کرد و مانند ای از هر عیش
نداند که ای که در خلافت پیوسته اندید و نیکو خاوری را نیکو دفاطه دختر محمد سیده زنان عالمیان بر صراط پس همه
خلافت نیکو خاوری پیوسته اندید و علی و حسن و حسین و امامان و فرزندان ایشان صلوات الله علیه هم بجهت
که ایشان محرم و پند پس از صلوات بکنند و دامن چادرش بر صراط بکشند و باشد و یکطرفش در طشت است فاطمه باشد
و طوطی نیکو شده و صحای قیامت باشد پس ندانند که منادی بر درگاه اکی و دستا فاطمه بجهت بر لبها چادر فاطمه
طهرین زنان عالمیان پس هر که دست بخت باشد بر لبها و نوازی و زانو ها ان چنانند و ندانند که بجهت ان نایب
از ان مقام که هر مقامی هزار هزار کس باشد و بیک چادر و عصمت انحضرت از ان جهت بخوابند پس فرمودیم آمدند
کی بر کمان و میکشند شهادت میدهم ای محمد که نوری رسول بود و کار عالمیان و بهترین آدمیان و علی علیه السلام هم برانند
از جمیع اوصیا پس بفرمان و ان نوافضلنا و جمیع الایمان و صحابه نوبه نزل از صحابه ایشان و امت نوبه نزل از امتها
ایشان دیدیم از ایات معجزات تو انقدر که چادر بخار عان و اقرارند از ان حضرت و فرمود که بگویند آنچه دیدید گفتند
در پناه کعبه نشسته بودیم و اسن هر یک که نوبه نکریم و دعوی معجزات تو را دروغ میدنند اسن ناکاه دیدیم که
کعبه از جای خود کنده شد و بلند کرد و بر بالای سر ما ایستاد و ما در جای خود خشک شدیم و نایزای حرکت
نداشتیم پس هم نوحه آمد و نیزه خود را در دهر کعبه سوار کرد و کعبه را بان عظمت و نیزه خود نگاه داشت و گفت
هر زن دود و در شود ما بر من ایم و در شدیم کعبه بر کشت و بجای خود قرار گرفت پس مسلمان شدیم
و بسو تو آمدیم حضرت ابو جهل گفت که این فرقه است آمدند و تو را خبر دادند آنچه دیدید بودند ابو جهل گفت که
دائم که داشتی بگوید با دروغ و نمیدانم که در سن تحقیق کرده اند یا خیالی در نظر ایشان آمده اسن اگر من این طایفه
بنمائی لازم اسن که با من بیارم و اگر نه لازم نیست مرا قصد بقای این جماعت کردن حضرت فرمود که هرگاه این جماعت را
با این و فرز و کثرت و اعتقاد و نیکو بختی ان نشان داری قصد بقای این جماعتی پس چگونه قصد بقای من میانی با اثر
و معافا با و جدا و خود و بیدار پدیدان و دشمنان که پیوسته با دینیک و چگونه قصد بقای من میانی که ولایت شام است
و حال انکه میباید نندید و خبرهای مردم باور کرده بدست که حجت خدا بر ایشان تمام شد آنچه دیدند و بر نو
تمام شد با آنچه شنیدند از ایشان پس حضرت رو کرد و فرمود که کعبه را از بالای سر شما دو
کرد انیدم رسول خدا اسن حق تعالی او را بمنزل رفیع و در جات عالی رسانید و او را فضایل بسیار کردی ان شکر است
بسی محمد علی بدرستی که خرم محمد صلی الله علیه و آله حجت را در روز قیامت از محبتش و در میکند چنانچه مردم در
کعبه را نکرده اسن که بر سر شما فرو داید بدست که او خواهد دید و در پهلوی صراط کرده پس از مردم را که عدم
ایشان را بفرز خدا کسی نمیداند و ایشان از دست اخراج باشند و نگاه بسیار کرده باشند و با این سبب نوارها خا
شده باشند میان ایشان و گذشت بر صراط بسبب که ایشان چون خمر را می بینند میگویند ای خمر میبینی که ما را
حال مانده ایم خمر با رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیه که می بیند که دست ما را استغاثه میباید پس
رسول خدا صلی الله علیه و آله بولی خدا علیه السلام میگوید که با علی اعانت کن خمر را بر فراز دوی و دست او و خا
کردن ایشان از ان جهت پس امیر المؤمنین علیه السلام نیزه خمر را که در دنیا بان جهاد میکرده اسن و زاه خدای او
و بدست خمر میندهد و میگوید که ای رسول و ای عم برادر رسول و خمر را که در دنیا بان جهاد میکرده اسن و زاه خدای او
دنیا با این نیزه خود شمشیر خدا را از دست خود دفع میگردی پس خمر علیه السلام نیزه را بکشد و سنان را بکشد و بر آن

دیوارها انش که حایل شده اند میان دستا و صراط و بقول الحی چنان دفع کنند که پا ضد سال ذاه و در شوند پس
دوست خود را گویند که بکنید و ایشان ایم و سالم از صراط بکنند و داخل بهشت شوند پس حضرت رسول صلی الله
علیه و آله با ابو جهل خطاب نمود که ای ابو جهل این فرقه است نزل از ان معجزان خدا را ندیدند ان کون نوحه معجزه
خواهی که بتو بنمایم گفتن معجزه را میگویم که تو میگوئی که عیسه داشته است خبر میداده اسن مردم را با معجزات و خا
خود خورده بودند و خبر کرده بودند پس از خبر که امر و زحیه خورد ام و بعد از خوردن چه کرده ام معجزه که چنانها
حضرت فرمود که خبر میدهم تو را با آنچه خوردی و در خبر کرده و با آنچه در اثنا خوردن کرده که بلغت فضیلت رسولی تو کردی
بسیب بجای که با پیغمبر خدا در طلبیدن معجزه میبمانی و اگر ایمان بیار و ان رسولی تو را خبر نرساند اگر ایمان
نیار و با فضیلتی بنا رسولی و خدای عذاب بک آخرت خواهی یافت و هرگز از عذاب بخا نخواهی داشت ای ابو جهل
در خانه نشینی که بخور از مرغی که براف تو بریان کرده بودند چون لغیر و اشنای بوالنجری برادر تو بود در خانه آمد و در
طلبید که داخل شود بجل و زبید کرد و امر از دهر دامن خود پنهان کرد و او را در حضرت دای ابو جهل گفت دروغ گفتی
اینها هیچ نبود و من امر و از مرغ خورد ام و چیزی از ان خبر نکرده ام ان کون خبر خود تمام کن که در نیکو کرده ام حضرت
فرمود که سینه صد اشرف از خود داشتی و ده هزار دنیا و امانت مردم نزد تو بود از یکی صد اشرفی و از دیگری ولایت
و از دیگری پانصد و از ده صد و از دیگری هزار حضرت حشمت فرمود که از میان فرمود و گفت مال هر یک در کینه
بود و نوحه کرده بود که خیانت نمائی دو مال ایشان پس ندی و چون برادر تو بر روی دهن سینه مرغ را خورد و
باقیش را در خبر کرد و اموال مردم را در تو کردی که پس ندی و نند بچند و این باب خلاف نند پس انش ابو جهل ملعون
گفت این را نیز دروغ گفتی و من چیزی را در تو نکردم و ان ده هزار دنیا و امانت مردم را در تو در حضرت فرمود که من این را از تو
نمیگویم که در پناه دوی و سینه صدی بلکه خبر شل حاضر اسن از جات پرور کار عالمیان خبر میدهند پس حضرت فرمود که
خبر شل با و در بانی مانده مرغی را که خورده اسن ناکاه مرغ نزد انحضرت حاضر شد حضرت فرمود که ای ابو جهل میشناسی
این مرغ را ابو جهل گفت نمی شناسم و من از این مرغ نخورده ام و مرغ نه خورد در عالم دنیا اسن حضرت فرمود که ای مرغ ابو
جهل این سینه صدی هدیه که بر جبر شل دروغ میگویم و جبر شل سینه صدی هدیه که بر پرور کار عالم دروغ میزند پس کواهی
بده به قصد بقای من نکرده ابو جهل ناکاه با مرغ اسن مرغ سخن آمد گفت کواهی میدهم ای محمد صلی الله علیه و آله که تو
رسول خدا و سید عالم و جمیع خلایق و شهادت میدهم که ابو جهل دشمن خدا اسن و انش با حق معاند می کند از من
خو به اسن بانی طر خیره کرده اسن پس بر او باد لعنت خدا و لعنت جمیع لعنت کنندگان و این ملعون با و جو کفر خیل اسن
برادرش حضرت طلبید که نزد او برود و مراد از خود پنهان کرد انیم نکه ما با برادرش از من بخور پس تو با رسول الله
کوثر از جمیع خلایق اسن کواهی ابو جهل دروغ کو و اقرار کردند و ملعون حضرت فرمود ای ابو جهل ایاب نیست
تا آنچه دیدی از معجزات پس ایمان بیار و نا ایم که اگر ارعنا ب خدا ابو جهل گفت من کمان میگویم که اینها چیزی چند اسن که
بخیال مردم میاوری و بوجه مردم می اندازی و اصلی ندر از حضرت فرمود که اینها هیچ فرقی میان دیدن تو این غرا
و شنیدن سخن ان و میان دیدن خود را و سایر فرشتان و شنیدن سخنان ایشان ابو جهل گفت نه حضرت فرمود که پس
انحال میدهم که هر چه بخور خود را و ان نمائی هم محض خیال باشد ابو جهل گفت انها را میدانم که خیال نیست حضرت
فرمود که هرگاه فرقی میان این و انها نمیبانی پس بدان که این هم محض خیال نیست پس انحضرت دست مبارک خود را کشید
بر موضعی که ان ملعون خورده بود و کوشش بحال خود بر کشت و لعنت مرغ دست شد و فرمود که این معجزه را دیدی گفت نعم

با ایشان و بنده شدند دشمن با ایشان دشمنی ایشان خدا و حجتی فرستاد که با محمد دعا و استجاب کردیم امر
سید جان بن عباس را بر داشت که داخل شود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که تو داخل این جماعت نشینی هر چند
حال تو نیکی باشد حاجت تو نیکی است پس جبرئیل گفت یا رسول الله مرا از جانب خود بگو تا اینده حضرت فرمود که تو از ما
جبرئیل گفت و حضرت بنده ای داخل عبا شوم گفت بلی پس جبرئیل داخل عبا شد و چون ملک و اعلایا را یافت و حضور
و بها و نور و ضیاء او مضاعف شد بود ملک گفتند ای جبرئیل بر کشتی بخلاف ما رفته بودی جبرئیل گفت چرا
چنین باشم و حال آنکه داخل ملک بن محمد صلی الله علیه و آله شده ام پس ملک اسماها و عرض کرد که گفتند سزاوار
است تو را با این شرف که یافتی چنین باشی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون جبرئیل را دید و جانب است
و میبکا پیش از جانب جبرئیل و داسر فلان و غضب و دملک او فرمود پیش رو او میرفتند معجزه هفت کمره شفا بخشید
ایم بر این خبر در آن بام که پاهای آن پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در مکه بود و در کافران قریش با حضرت
گفتند ای محمد پروردگار ما صلی که بت بر کنش شفا میدهد بپار آن مارا و ما را از مالک بجان میدهد می جسد حضرت
فرمود که دروغ میگویند صلی که در بر من نیست و پروردگار عالم مدبر او است گفتند ای محمد بنده منم که صلی تو را
بد دعا عظیم مندر که فرزند ما ندانند فاج و لغوه و کوری غیر اینها از مرضها بسبب آنکه مردم و از پریشانان منع میکنند
حضرت فرمود اینها که گفتند بفرز خدا داد نیست گفتند ای محمد که فرستاد است عیسی که بغیر از خدا کسی بر اینها قادر نیست
پس بگو ما را این بلاها مندر که ما را از صلی شوال کنیم ناما از شفا دهد بدانی که صلی شرباب پروردگار و بنده جبرئیل
فرمود آمد و گفت ای محمد تو بر بعضی نفرین کن علی علیه السلام بر بعضی نفرین کند نام ایشان را مندر که نام این حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بنشیند نفرین نفرین کند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برده نفرین کرد و در همان ساعت صلیا
شدند بجز دم و بر صر و کور و فاج و لغوه و دستها و پاهای ایشان جدا شد و در بدن ایشان هیچ عضو صحت نماند و
نبانها و گوشهای ایشان پس ایشان را نزد صلی بردند و دعا کردند که ایشان را شفا بخشید و گفتند محمد و علی علیه السلام
بر این جماعت نفرین کردند چنین شدند و ایشان را شفا داده بقدر حدیث جاه بل ایشان را اندک کرد که ای دشمنان خدا
من قدر بر هیچ امر ندارم و سوگند بان خدا و تنگ که محمد را بسو جمع خلق فرستاده است و او را بر اینها پیغمبران گردانید
است که اگر نفرین کند بر من که جمیع اعضا و اجزای من زهر و زهره و اجزای مرا با طایف جهنم پراکنده کند که اثری از من
نماند و بر کثر اجزای من بقدر صدیک خردی کرد و هر آنکه خدا چنین خواهد کرد چون این سخن را از صلی شنیدند و
از او امید کردند بنده شود انحضرت و دیدند و استغاثه کردند گفتند یا محمد امید از غیر تو برده شد بفرمود ما بر سر خدا
خود را بخوان که اصحاب ما از این بلاها بخشید و عهد میکنیم که دیگر ایشان را ایادی نبونکنند پس بنشیند نفرین که انحضرت
نفرین کرده بود و از نذر انحضرت باز داشتند و آن ده نفر دیگر از نزد امیر المؤمنین علیه السلام باز داشتند و آن
علی صلوات الله علیه که گفتند که دیدم که خود را ببوشید و بگوئید خداوند ایجاد محمد و علی و آل طیبین ایشان سوگند میداد
که ما را عافیت بخش چون گفتند همه جمع شدند و نیکو تر از آنچه بودند شدند و آن سی نفر با بعضی از خویشان ایشان
او رفتند باقی کافران قریش بر شفا و خودمانند و چون از مرضهای خود شفا یافتند حضرت ایشان گفتن بپایان آورد
گفتند ایمان آوردیم و فرمود که میخواهند بپای شما را زیاده کردند نام گفتند بلی گفت خبر دم شمارا با این خود و اید و و را
گردانید و ذخیره نمود اید این خبر را در هر یک را با این خود و و را زیاده کرد و در خانه های خود ذخیره کرده بودند و فرمود
ای ملک حاضر گردانید نزد من باقی فائده طعامهای ایشان را در همان سفرها که در راهها خورده اند پس دیدند که

از هر اجمع سفرها از خانه های ایشان فرمود آمد حضرت نشان داد که سفر سفر و طعام از کشت و در فرمود
که ای ملکا خبره بامر خدا که چه مقدار از تو خورده است چه مقدار مانده است پس طعام بپختی و در گفتند از من فلان
مقدار و خورده است فلان مقدار را خادام او خورد و من باقی مانده آنها هم و حضرت فرمود ای طعامها بگوئید که من کیستم
گفتند توئی پیغمبر خدا و اشاره کرد بعلی و فرمود که بگوئید این کیست هم گفتند این را در دشت که بعد از تو بپختی گذشتگان
و ایندگان است و در پی خلیفه است و در پی خلیفه است و او ای محمد است امام حسن و سکر علی علیه السلام عرض کرد که ای
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام را معجزه ما بود که شبیه ما شدند بمعجزات موسی
علیه السلام حضرت فرمود که علی بن ابی طالب رسول است و معجزات رسول صلی الله علیه و آله معجزات علی علیه السلام است
و معجزات علی علیه السلام معجزات رسول است و معجزات رسول صلی الله علیه و آله معجزات خداست و معجزات خدا معجزات رسول صلی الله علیه و آله
داده است و زیاده از آنها معجزه هشت کمره امضا حضرت موسی علیه السلام که چون داخل شد و داشت
و دیوانها و عصا ساحران را در بود حضرت محمد صلی الله علیه و آله را از این معجزه از آن بر کرد و فرمود که هر که می خواهد
انحضرت آمدند و مشو که کرد و جوابهای شانی شدند و معجزات الهی را بر ایشان تمام کرد پس گفتند ای محمد اگر پیغمبری
بپا و از برای ما مانند عصا موسی حضرت فرمود که آنچه من از برای شما آوردم از عصا موسی بهتر است زیرا که معجزه من که
قرآن است از روز قیامت باقی است و در معجزه بی بیان شانی عجب الهی را بر مخالفان حق تمام میکند و هیچ کس قادر نیست
بر آنکه در برابر سوره اذان معاضه تواند نمود و عصا موسی مخصوص زمان او بود و بر طرف شد با وجود آن معجزه
باز برای شما معجزه می آورم که عظیم تر و عزیز تر باشد از آن عصا موسی در کشت و در کشت و در کشت و در کشت و در کشت
که در عصا خود جمله کرده است که چنین بشو و حق برای الظلم ارجحیت من جوید چندان از دعا خواهد کرد که دست من را
نرسیده باشد من را اجاز حاضر باشم چون بجانهای خود بر من بکشد بدو مشرب مجلس خود جنت میبکشد یعنی آنجا چون شما
مشفق خانه را همه افی خواهد کرد و آن زیاده از حد خوب است چون آنها افی خواهند شد و نفره چه در نفره شما خواهد
ترک و باقی مدوش خواهند شد چون بداد روز دیگر هر دو از دیگر شما جمع خواهند شد و نصیب با ایشان
نقل خواهند کرد و باور خواهند کرد باز چون بپایان ایشان از دعا خواهند شد و چون این سخنان را از انحضرت شنیدند
خندیدند و بیکدیگر گفتند که به بپندار چه دعواها میکنند و چگونه از انداز خود بیرون میروند حضرت فرمود که
این سخن بگوئید چون معجزه را ببیند خواهند کرد و از حضرت مدوش خواهند کرد و بپایان ایشان را از او فضا شد
بجاه محمد که او را بر کرد و بپای علی که او را پسندید و بپای ابی طالب که او را پسندید و بپای امیر المؤمنین که او را پسندید
داده که ما را فرمودید را آنچه می بینیم و اگر بر معجزات خود آن مجلس مدوا اندند نخواهند شد و چون پیوندان
بجانهای خود آمدند و در جمع خود جمع شدند است هر یک که در فرمود ما انحضرت را نفع میبکشد و میبخشد بدندان
مشفق خانه بگوئید که آمد و چون شما انشفق همه افی باشند سرها از دیوارها برین و درند و قصد ایشان کرد
و ایندگان کرد و با پیچ در آن خانه بود از آنها و میوه ها و کوزه ها و کرسی ها و زبانه ها و غیره را اینچنین در آن خانه
بود همه را فرو بردند و با اینحضرت خبر داد و بپای امیر المؤمنین را خبر داد و بعضی مدوش شدند بعضی مشو
بحضرت رسول و امیر المؤمنین حضرت صلوات الله علیه هم شدند چنانچه انحضرت ایشان کرد و فرمود یافتند و حضرت با ایشان
نرسید پس بر عازا بر من که خوانند و آنها نیز نماند شدند چون این احوال را مشاهده کردند گفتند یا نبی که
این عام است بپایان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در هر چه میگویند صادق است و لیکن بر ما دشوار است ایمان آوردن

بپای خدا که اگر چنین کنید خشم برخواهند بود و دو ساله رستی و نیز در نفس بر امام حسن عسکری علیه السلام
مداور است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسوخته هفت فرموده و ایان داشتی و معجزان پیغمبری محض کرد
صلی الله علیه و آله ظاهر شدی و بود از در مقام کید و مکر و آمدند سعی می کردند و محو کردن تاوار و باطل کردن
چیزهای انحراف و از جمله جماعتی که سعی می کردند زتکذب و رنج انحضرت مالک بن الحنفی و کعب بن الاشتر
و حی بن اخطب و جند بن اخطب و ابوباسر بن اخطب بولیا بر عبدالمطلب و شعب بن و کماله با رسول خدا صلی الله علیه
و آله گفتای محمد بود عوی می که که پیغمبر خدای من ایمان می آورم بشو مگر اینکه ایمان از برای تو این بساط که در زیر ما
است کواهی دهد بر حقیت بولیا بر گفت که ایمان می آورم بشو مگر اینکه کواهی دهد برای تو از آنچه که در دست من است
و کعب گفت ایمان می آورم بشو تا کواهی دهد این و از کوشی که بران سوارم بر حقیت و حضرت فرمود که بندگان این نیست که
بعد از وضوح حجت ظهور معجزان نوع تکلفات و درگاه خدا کنند و باید که در مقام تسلیم و انقیاد باشند و گفتا
نمائید آنچه خدا برای ایشان ظاهر گردانیده است یا بر نیست شما را که حوائج او صاف مرا و حقیت و نبوت مرا در توبه
و انجیل و صحیفه ایوم علیه السلام برای شما بیان کردند است و فرموده است که علی بن ابیطالب علیه السلام برادر و وصی و
خلیفه من است بهترین خلق است بعد از من پس نیست شما را که چنین معجزه با شما باشد قرآن برای من فرستاده است
که هر مخلوق را جز خدا را ندانند و مثل آن بیاورند و این شما طلب کردند و میمانیم که از خداوند خود طلب نمایم بلکه میگویم
که آنچه خدا از برای من معجزی مراد داده است پس است از برای من و شما پس اگر عطا فرماید این طلبید از برای من طول و
ولحان و خواهد بود بر من و شما و اگر ندهد برای است که مصلحت و داران این نیست و آنچه داده است برای امام
جنت کافی است چون حضرت از این سخن فارغ شدن بساط بعضی آمد گفت شما در میمانیم که نیست خدای مجرب معبود
یکتا و اورا شرک نیست یکانه است و ایجاد و تربیت شما و هر چیز با و محتاج است و هیچ چیز محتاج نیست و غیر
و ذوالبر و حال است و زن و فرزند و دار و انیت و هیچ کس را در حکم بلخو شرک نکرانیده است و شما در میمانیم
برای تو با محمد که بنده و رسوائی و توانسته است با هدایت و بر حق تا غالب گردانند ترا و در دنیاها هر کس که
مشکین خواهند کواهی میدهم که علی بن ابیطالب علیه السلام برادر و وصی و خلیفه من است تو و این خلق است بعد
از تو و هر که با او دوستی کند با خود دوستی کرده است و هر که با او دشمنی کند با خود دشمنی کرده است و هر که اطاعت او کند
اطاعت تو کرده و هر که معصیت او کند معصیت تو کرده و هر که اطاعت تو کرده اطاعت خدا کرده و معصیت تو کرد
می کرد بخوشت و خدا و هر که توانا فرمائی کند خدا را توانا فرمائی کرده و معصیت تو کرد می کرد در دشت جنت چون این
حال را مشاهده کردند معجز کردند گفتند نیست این مگر سحر و جادو چون این سخن گفتند بساط بمرکت آمد بلند
شد آنها را که در بالای آن نشسته بودند بر و افکند و بار دیگر او را بعضی آورد و گفت من که بساط حق تعالی مرا کرامی
داشت و کواهی گردانید بتوحید و تجدد خود و کواهی داد از برای محمد پیغمبر و صلی الله علیه و آله با آنکه او بهترین پیغمبر است
و رسوائی است بسوخته خلافت و قیام بعد از حق میباشد در میان بندگان خدا و کواهی داد برای امام برادر
و وصی و وزیر و که از نور او بهر سبب و خلیل و یاور او است و او را گفتند فرجه شما او وفا کنند و بعد گفتا او است
و یاری کنند و دستا و براندازد و دشمنان او است و انقیاد مینمایم کسی که محمد امام گردانیده و نیز از ما از کسی که با
او دشمنی کند سزاوار نیست که کاران بر من یا کاران در بر تو بنشینند نباید که بر من بنشینند مگر آنکه بندگان و رسول
و وصی و او و اند حضرت رسول یا سلمان با خود و مفاد و عمار گفت بر خیزند بر روی این بساط بنشینند که شما

میکنند و اکنون در مدینه هستند با او است شقای هر مردی را و ایمان بپارنا ایم که اگر از خدا و مسلمان شو
و فقط او باشد ساله کردی از عذاب الهی که کفر کنیم که در عجب مدم از کفر او و شوم میکنم که تو مانع کم از کوفتند
خوب هر یک از کتوای مجرمین تو را دفع و منع نمیکند که کفر کنند بنده خدا آمدن پر تو کار خود را که تو را از آنها که زانند که
عزت میکنند بایان خدا و انقیاد و کتد ملو و لیکن بدوین شفا کسی است که مشاهده نکند بایان محمد صلی الله علیه
و الهاد و حقیقت برادرش علی بن ابیطالب علیه السلام است و آنچه از جانب خدا او نمایند از فضایل او و بدید و نور علم و عمل
و زهد و عبادت و زاهدانند شجاع و یاری کردن و محمد صلی الله علیه و اله را بنویس که هیچکس کسی را یاری نکرده است و
شوق حضرت رسول صلی الله علیه و اله را میباید هم را بمالان و دوستان او و پیروان او و خبر دهد که
خدا قبول نمی نماید از احد از مخالفین او و هیچ عمل را و یا این طریق مخالفان و کتد و انکار و خوار نماید و بر او سر و دارد و
بادشمنان او و دشمنی کند با دوستان او دشمنی کند با این از هر حال بعجب تر است داعی گفت من کفتم که ای که ایچین را می
میباشد که کفر بلی از این عظیم تر هم خواهد بود و فرزندان او و از قبیل رسانند و حرم ایشان را اسیر کنند
و با این اعمال شیعه عوی مسلمانان کشاد و این غریب را می نماید شد و با این سبب حاکم مقرر کرده است که ماکرکان در
ان جهتم ایشان را از کفر بگردانم و لغت بایشان موجب لذت ما باشد و المهای ایشان موجب سرور ما گردانم و کفتم
الله که کفر این بود که بعضی از این کوفتند اما انانیت از من هرگز نپایان میکاند و بنزد حضرت مبرفتم که او را بگویم
که کفر کتد خدا بر و بسو محمد و کوفتند را بکد از نام من کفتم من چگونه عباد کتم بر امانت تو کفتم خدا و
که مر برای هدایت تو بسو او و مرا قوی و امن میکنم و از هر حفظان ایا امان میاورد و کجای صلی الله علیه و اله و انقیاد
او نکرد و در این خبر میداد از جانب خدا برای برادر خود علی علیه السلام و که من شبانی فرامیگم و خطا و اهل کتد مقرر
مرا حفظی کنند برای آنکه خدمت و ستم علی علیه السلام را که ولی خداست اختیار کنم پس کوفتند از زبان کرکان
سپهرم و بخدمت تو شافتم آنحضرت نظر کردند بر و احتیاج خود دیدند که بعضی از تو تصدیق شاد شدند و بعضی از تو
تکذیب شاد و خبرش کردند و منافقان با یکدیگر پنهان کفتم که این توطئه را محمد با این مکر کرده است که ضعیفان
و جاهلان را بازی دهد چون حضرت روحی الهی بر حق ایشان مطلع شد بستم خود و فرمود که اگر شما شنیدید که کتد
داعی من بقیه کفر ام که ذات میگوید و بعضی کفرانکس که ما را بر در عالم ارواح و راشع محال از عرش خدا و در جبار
و با من خواهد کتد و در هر گاه از کانی دمدار القادری نالی من خواهد بود و کتد ایند اختیار بسو بجهت خود و او را با تو
مرد و اصل طایفه و ارحام طاهر و با من سپهر میکند و مداح و قیادت و فضل و بر او بوشانیده اندا پیچ بر من بوشانیدند
از خلق عالم و علم و علم و شوق و نور من است و در کتد منافق عدل من است یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام که صدق
اکبر و مانی محض کوفتند و فاروق عظم و سید اکرم است و محبت عدل و عادلان و حلال زاده و حر ازاده و انانیت و
لوعده و فخر و مؤمنانند من مرا قول است و علوم مرا اعلام است و جنکها را بر است و دشمنان را بر است پستی که زده است
باسلام و ایمان بسو جویند و است خوش و خد و دزدان و کتد است و در ظلم و طغیان و بیجهت باشا فی خود قطع کنند
است عذرها اهل طمان را خدا او را عتاب و کوش و چشم من ساخت و او را و در و معین و مؤید من گردانیده هرگاه و با من
مواقت کند از مخالفان دیگران بر و اعینکنم و هرگاه او را یاری کند از خدا که دیگران اندیشم نمایم و چو او مرا مساعدت
نماید از اخوان دیگران عینک من خوش و کتد با او و حبان او و زید خواهد بخشید و چشم از دشمنان او خواهد
گردانید کسی نامت از نزدیکی مرثیه او و انیت خود و رفت خبر دادن داعی و او بنوایمان از خشم شد از ترش و دوی

دیگران ملو و انیت چو محبت و برای من خالص شد و کتد و دیگران مرا عتاب نیست که کفتم علی بن ابیطالب علیه
السلام است که اگر هیچ اهل اسماء زمین کفر کردند هر بنده خدا این دین را با و نه یاری خواهد کتد و اگر هیچ خلق با
خدا دشمنی کنند و نه یاری و کتد خواهد کتد و جان خود را باری من و با عالمین و باطل گردانیدن و اهل بدلیس
و دخواهد با خدای کرده شک کنند که منافقان بپایند ما بر ویم بر کتد داعی دان و کتد زاید بپندار حقیقت کتد او
بر شما ظاهر کرد و آنحضرت با گروه مهاجران با ضامن و کتد داعی شدند چو بایان موضع رسیدند و کتد و کتد و دیدند
که بر و در کتد میگردید و حراست آنها مینماید حضرت فرمود که میخواهید بر شما ظاهر گردانم که این و کتد داعی از آن سخن
غیر من نبوده است کفتم بلی را رسول الله فرمود که بر و در من بر آید تا کرکان مرا بر بپند چون چنین کرد داعی را امر
کرد بکوبان کرکان که کتد انانیت که ذکر کردید و دنیا این جماعت که حاضرند پس کرکان آمدند و راه کتد و داخل حلقه شدند
و چو با آنحضرت رسیدند کفتم السلام علیک ای رسول و کرکان عالمیان و بهین جمیع خلق و در کتد از آنحضرت بر
حال ما کتد کفتم ما دعوت کتد ایم مردم را بسو تو و ما خبر را باین داعی کفتم و او را بخدمت تو فرستادم پس حضرت
منوچه منافقان شد و فرمود که کتد منافقان با دیگر حیل نمایند پس حضرت فرمود که زانی داعی را در باب مردانند
میخواهید ناسی و داد و باب علی بدایند کفتم بلی را رسول الله فرمود که در و در علی علیه السلام را در کتد و کتد و کتد
کردند بان کرکان خطاب تو که چنانچه ایشان دادند علی را نشان میدهند این گروه بدانند که آنچه در شان و کتد
خواست پس این کرکان آمدند و مردم را شکافند و خود را بعلی علیه السلام رسانیدند و چو نظر ایشان بر آنحضرت افتاد
و بهین کتد از آنحضرت برخاک گذاشتند و کفتم السلام علیک ای معان کرم و سخاو و عقل و ذکا و دانا و صحف
اولی و وصی محمد مصطفی صلی الله علیه و اله السلام علیک ای آنکه خدا و دستا تراستایند و دشمنان
ترا سفا و ناید و ناسیدال محمد صلی الله علیه و اله کتد السلام علیک ای آنکه اگر اهل زمین ترا عتاب
اهل اسماء و دست بپندارند و نیکان و بر کتد ای آنکه اگر کتد ما بین زمین با عرش اعدا را در د
خدا صر و کتد و ذره از بغض ترا در دل خود نیاید هر بنده از عذاب غضب خدا نیاید صاحب دنیا منجبت شدند
و کفتم ما عید انبیا که چو نای از چنین محبت مطهرند علی علیه السلام را حضرت فرمود که شما اطاعت یکدیگر حیوان را بر
او دیدید و بغت میکنند پس چگونه خواهد بود حال شما اگر ببینید منزلت و از آنجا که چو نای دریا و صحرا و زو و ملائکه
زمین و اسماء آنها و فرشتگان کرمی عرش اعدا و الله که داسان بدم صوف علی را نرسد و الله که حو کتد برای
شوق و دین ملک کتد کتد از آنحضرت داسان خلق کرده و دیدم که ملان کتد زبان صوف نکل و تواضع میکنند که نای از
نکل این و کتد از آنحضرت و چگونه تواضع نکنند و ملائکه و جمیع عفا و خال آنکه حقا سو کند با کرده است
بدان مقدس خود که هر که خود علی بید و موئی تواضع کند صد هزار ساله راه در جات و زاد و بخت بلند گردانند و این
تواضع که شمای بپندارند جلالت قد و بپایا کتد محشر هفت هم است که آنحضرت اول که بعد از آن
او نند و هنگام خطبه موعظه ایشان میداد با سطو از جوب خرم که در مسجد بود صحابه کتد با رسول الله مردم دنیا
شده اند میخواهند که بسو نظر کنند و در وقت خطبه که هر خص فرمائی منبری بپایا که چند نایا به داشته باشند که در وقت
خطبه بران منبری بپایا که هر کس را به بپند حضرت ایشان را مخص فرمود و منبری ساختند و چو روز جمعه شدند و آن
حضرت مسجد نشین و روان سون کتد و بر منبری را رفتان جوب حرم از معارف یتد دنیا صلی الله علیه و اله
شیو کتد مانند شیوین فرزند مرده و ناله کرمانند نیک و او را و زانیدن بهینا کتد باشد پس جمیع اهل مسجد

五

۱۳۸۵

93

و صدق آنحضرت ظاهر شد بعد از آن فایده بزرگتر معجزه میسر شد آنکه خاصه عامه و ایت کرده اند که چون
قابل عبادت بایکدیگر اتفاق کردند و از ایشان حضرت فرمود که خداوند عذاب خود را سخت کرد آن بر قابل مضروب
بر ایشان محضی فرستاد مانند خطه های یوسف بر باران هفت بر ایشان بارید و در مدینه نیز خطی هم رسید از آن حضرت
آنحضرت آمد و از جانب عربستان که در خان ما خستند و کما هم ما منقطع کردند و شیر در پیشان حیوانات درنا
مانند و چنانکه پادشاهان را که شدند حضرت بر منبر آمد و حدیثی را از آن حضرت و در آن خواند و در آنجا
آنحضرت صلی الله علیه و آله باران جاری شد و یکصد باران چندین بار بارید که اهل مدینه بشکایت آمدند که گفتند یا رسول
الله منبرم غرق شود و خانه های ما منهدم شد حضرت اشاره فرمود بگو اسمان گفت اللهم حولنا ولا علينا خداوند
بر حول ما بباران و بر ما بباران و بر طرف ما اشاره میفرمود بر کوه میشد پس از مدینه بر طرف شد و در مدینه مانده
اکلیل حامه شد و بر طرف ما سیلاب بسیار آمد و بر مدینه یک قطره نبارید و یکاه سیلاب در دو خانه جاری بود
حضرت فرمود که والله اگر بوطالب ندیده اش در من می شد معجزه چنانکه سیه کردن بر او است و بر
آنحضرت پیش از بعثت و بعد از بعثت چنانچه سابقا گذشت در سفر و سایر اوقات و احوال این جمله معجزات متواتر آنحضرت
است معجزه بیچشم نازل شدن مانند طعامها و میوهها است برای آنحضرت از آسمان چنانچه بسنده خبر از
امه سلمه رضی الله عنه نقل شده که در حضرت فاطمه صلو الله علیه و آله حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد
و امام حسن و امام حسین علیهما السلام را بر داشته بود و هر یک را ساخته با خود آورد و حضرت فرمود که
بسرعت برای من طلبه المؤمنین علیه السلام را چون آنحضرت حاضر شد امام حسن علیه السلام را در دامن راست
و امام حسین علیه السلام را در دامن چپ علی فاطمه علیهما السلام را در پیش و پس از آن حضرت عبا خیمه بر ایشان
پوشانید و سر منبر گفت خداوند اینها اهل بیت شد از ایشان دو رکعت شای و کاه را پاک کرد و ایشان را پاک
کرد و در منبر عبا عیبه در ایشان بودم گفت یا رسول الله من از ایشان فرمود که بازگشت تو بخواب و از ایشان نپسند
پس چهره اهل مدینه طغی از آنار و آنکو در پیش و در حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنار و آنکو را در دست گرفت و هر
دو پیش خدا گفتند و ایشان ناول نمودند پس بدینسان امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در دست راست ایشان
سجده الله گفتند و ایشان ناول نمودند پس بدینسان امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در دست راست ایشان
داخل شد و آنکه از آنار و آنکو در پیش و در حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنار و آنکو را در دست گرفت و هر
معجزه ششم و پسند که معجزه بسیار در کتب خاصه عامه از آن روایت کرده اند که در روز و در رسول خدا صلی الله
علیه و آله سوار شد و بنفر کوه رفت و بر کوه بالا رفت و فرمود که بر مغان موضع که علی علیه السلام نشسته و بسند
و بنفر بنفر خدا بینگویند سلام مرا برسان و او را این اسر سوار کن و بنفر من بیا و از آن گفت که رفتم با نموضع
علی علیه السلام را سوار کرد و بخدمت آنحضرت آورد و چون نظرش بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله افتاد گفت السلام
علیک یا رسول الله حضرت فرمود که علیک السلام ای ابوالحسن بنشین که در این موضع مفدا و پیغمبر نشسته است که من از همه
بهر و در موضع هر پیغمبری برادر او نشسته است و نوازه هر پیغمبری از آن گفت و این حال ابری نیز پادشاهان را که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله دست را از آن بگو ابر و خوشه از کوری فرود آورد میان خود و علی علیه السلام گذاشتند
فرمود که بخوابی بر او که این همه بر ایشان از خدا بگو من و بگو تو از آن گفت یا رسول الله علی بر او نشسته و فرمود که بای علی
بر او نشسته و حق تعالی در دین بر او نشسته و از آنکه آدم را خلق کند به هزار سال و از آنکه در او بر او نشسته

جواد و چنانکه علم الهی بود تا آدم علیه السلام را خلق کرد پس آن را در صلب آدم جاری کرد تا اینکه در صلب شش نفل کرد
و پس از آن در صلبی بصلبی منتقل میکرد تا اینکه در صلب عبدالمطلب رسید پس از آن در صلبی که در صلب عبد الله
قرار داد و در صلبی که در صلب بوطالب قرار داد پس از آن یک نهم به نهم رسید و علی از نهم دیگر پس علی را در دامن راست دنیا
و از نهم دیگر پادشاه کرده است حق تعالی در قرآن که و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کانا ذریه یحیی
او است خداوند که از پادشاهان بشری پس از آنکه در صلب آدمادی و پرو که کار نو فاد راست و دیگر این گفته از آن
ابو جعفر فی و شامیندی هر دو ناول کرده اند و بر این لاف حضرت فرمود که از این ابر سید منبره پیغمبر رسید
منبره و صی پیغمبر خود اند که من از همه ان پیغمبران نزد خدا گرامی ترم و علی از همه ان اوصیا از خود خواستگاری را است و از
عایشه هم روایت کرده اند که در حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بی کاردی فرستاد و چون علی علیه السلام
برگشت حضرت در حجر من بوعلی را استقبال کرد تا میان قضاخانه و دست زدن و او را نگاه دیدم که ابری هر دو
فرستاد و از دیده من غائب شد چون بر طرف شد دیدم که خوشه از آنکو در دست حضرت صلی الله علیه
و آله بود خود را و از من بوعلی علیه السلام میداد که ناول میکردم یا رسول الله خود بخور و بعلی بخور و این
نمودی فرمود این از من و کاهشت است در دنیا بخور و دیگر پیغمبر یا وصی پیغمبر معجزه هفتم روایت کرده اند از
آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مردی را بر سالن فرستاد و عوفی از فرقه عرب که او را بوجدانید خدا عوف
ناید چون سالن حضرت را وارد ساختند گفت بگو که ان خدا شکم را بگو او میخوانی از طلا اسبیان از او را از من مرد کشت
و در سالن او آنحضرت صلی الله علیه و آله را سبید پس باریک حضرت بنزد او فرستاد و او را دعوت نمود و او را با آن
آنحضرت در سخن بگو که ابری پیدا شد صاعقه از آن بظاهر شد که سر او را بر داشت پس خدا این را فرستاد که ویر
الضلع فیضیها من یشاء و هم یجادون الله و هو شد با الحال معجزه هشتم در نفس امام حسن عسکری
علیه السلام مذکور است که در حضرت رسول صلی الله علیه و آله با بوحش گفت که خدا عذاب را بر او باری پس روی
کرد تا آنکه میداند که در پیش تو زنی هست که مسلمان خواهد شد یعنی عکرمه و ولایت دنیا مسلمانان هم خواهند
و اگر و انوار اطاعت خدا بیکد بخا و خواهد یافت هم چنین سایر پیش بعضی خدام بیکد عبادی نیکمیدانند که مسلمان
خواهند شد بعضی برای آنکه میداند از سال ایشان مسلمان هم خواهد سید پس حضرت فرمود که نگاه کنید بگو اسمان چو
نظر کردند دیدند که در میان آسمان کشته شد و انشی فرود آمد و در بر سر ایشان ایستاد و انقدر نزدیک شد ایشان که گریه
در میان و در میان خود یافتند و بدینسان ایشان را حضرت فرمود که هر سید که الحال شما را بنیوزاند و این با خدا عجب کرد
برای شما پس نیکد که از ایشان نور جدا شد و انش را بر کرد تا اینکه با شما سید حضرت فرمود که این نورها بعضی
نورها است که خدایانند که خود مسلمان خواهند شد بعضی نور فرزندانی است که خدایانند که از ایشان هم خواهند
رسید مسلمان خواهند شد و هر یک از معجزات آنحضرت که در اینجا از او نقل شده و انچه از او بر جفا و جرات است و
آنکه عده ان خاصه عامه از حضرت صلی الله علیه و آله و جابا رضای دیگران روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در دما که راه می رفت بر سنگ درخت که میبکشد ششم میشدند و سجده میکردند برای عظمت آنحضرت و میکشند
السلام علیک یا رسول الله معجزه نهم در هیچ البلاغه و غیر ان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند
که گفت آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم روزی که از آن حضرت بخدمت آنحضرت آمدم و گفتند یا محمد خود را
بر یک عینکی که در آن منو کتاو نکرده اند و ما از تو امری سوال میکنیم اگر احباب ما میانی میدانی که تو پیغمبری رسول

میرزا محمد

کون

وگذاشت و در آن کجین سخن بگفت و دروغ خود را ظاهر کرد و آن نوکر چنین بود که تاگاه ایی بلند شد و چندان باران آمد
که آمد و بدین پیغام آمدند که دست شما را که در این رخ ان حضرت دعا کرد که خداوند اجر و ثواب را بر شما مبارک
آورد و بدین کشته شد و بر طرف مدینه بنیان نهاد و در آن شهر که بنام مدینه منوره است حضرت صان علیه السلام روایت
کرد و آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و اله در روز بدر را شرفها که عباس همراه داشت از او گرفت و از او طلب نداشت
او گفت ای رسول الله من غیر این ندارم حضرت فرمود که پس چه شد اینچنین بهمان کرد و در تمام الفضل و وجه خود عباس گفت
گوای مندم بوجدانیت خدا و پیغمبری تو زیرا که هیچکس حاضر نبوده از خدا در هنگامیکه انرا او سپردم پس حضرت
فرمود که بگو باینها که در دست شما است که از اسیران که اگر خدا بدارد دل شما یکی بشما خواهد داد و بطریق انچه از شما
گرفته شده است و اگر چنان عباس صاحب مال شما که بیست غلام و چهار نفر بیکر کند که کثرت انچه نزد هر یک بود بیست هزار
درم بود و این معجزه منوال است خاصه عامه بطریق معتدله روایت کرده اند معجزه ششمی را و آنکه و این باب و روایت
کرده اند که در روز حضرت رسول صلی الله علیه و اله نشسته بود تاگاه جماعتی بنجد من آمدند حضرت فرمود که
امده اید که از چیزی سؤال کنید اگر خواهی بگویم که برای چه آمده اید و اگر خواهی خود سؤال کنید گفتند بلکه تو خبر
ده ما را یا رسول الله فرمود که امده اید سؤال کنید که یکی را بیکه بنیاید کرد سزاوار نیست یکی کردن مگر بنیاید بیکه
هم احب است پس ایشان را امده اید که سؤال کنید از چهار زن بدست بیکه چهار زن سیکو معاش کردن باشند و ایشان
و امده اید که سؤال کنید که در روزها از کجای اید خدا بخواند که در روز دهم مؤمنان را مگر از جایش که نداشتند بیکه
نشدند و در روزهای آن روز عابت یامین کند معجزه ششمی را و این باب و روایت کرده اند که ابو عقیله رضای
گفت من در روز خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله بودم که در می از یهودان آمدند گفتند حضرت بطایب که ما
بجای حضرت دوایم خون داخل شدند گفتند خبر ده ما را که از برای چه آمده ایم که از تو سؤال کنیم حضرت صلی الله علیه
و اله فرمود که امده اید سؤال کنید از احوال و القربین گفتند بلی فرمود که پری بود از اهل روم اطاعت کند خدایا
خدا او را در وقت نشسته پادشاه و زمین شد از مغرب تا مشرق تا اقصای کره تا با جوج ملجوج رسیدند
تا که گفتند که گوی مندم بهم که این حال را بود و در تو نیز چنین نوشتند معجزه ششمی را و این باب و روایت
کرده اند از ابن عباس که ابوسفیان ملعون در روز خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله امده اید که از رسول الله میخواهد
از تو سؤال کنیم حضرت فرمود که اگر میخواهی من بگویم که چه چیز میخواهی پرسید گفت بگو فرمود که امده که از عمر من پرسیدی که
چند سال خواهد شد گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که من شصت و سه سال زندگانی خواهم نمود ابوسفیان گفت که
مندم که تو را شصت و سه سال حضرت فرمود که زبان گوی مندم که در ایمان دل را بر ابن عباس گفت که بخدا سوگند که چنان بود
که آنحضرت فرمود ابوسفیان منافق بود و یکی از شواهد نفاق ان بود که چون در لغز ناپیدا شده بود و در مجلس
نشسته بودیم و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در آن مجلس بود پس مؤمنان دان گفتند چون شاهدان محمد را رسول الله
گفت ابوسفیان گفت که کسی در این مجلس هست که از او ملاحظه نماید که شخصی را حاضران گفتند ابوسفیان گفت بهر پند ایشان
مرده ها شمی نام خود را در کجا فرار داده است پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت بیده ان را که ان کفر ندادی ابوسفیان
خدا چنین کرده است و نکرده است انرا که حضرت فرمود که انکه در وقت انکه ذکر و بلند کردیم از برای تو نام تو را ابو
سفيان گفت خدا بکرانده اید که انکه گفت را بنجا کسی نیست که از او ملاحظه نماید که در ملازمتی داد معجزه ششمی را
باب و روایت کرده اند که و این خبر که هر چه حضرت رسول صلی الله علیه و اله بمن میبدم در یاد شما

104 عظیم بودم و قوم من مطیع من بودند من انهارا نکرده ام و اختیار و رضا خدا و رسول صلی الله علیه و اله کردم و بنی
انحضرت رفتم چون بنجد من رسیدم اصحاب و گفتند که سر و زبانش را آمدن تو ما را بشاگردی داد که اینک و اینک
حجر آمد بسوختن از زمین و در آن حضرت فرمود دعوت نمایند در اسلام و اطاعت کنند و او از بیعت فرزندان یا دشاهان
گفت یا رسول الله خبر ظلم تو در هنگامی که من سپیدم در پادشاهی عزت بودم و خدا بر من منت گذاشت که هرگز نکرده
کردم و اختیار خدا و رسول خدا و بن خدا کردم و برای خلیا دین حق امده ام فرمود که راست گفتی خداوند انرا برکت دهد
و انزل و فرزندان او و فرزندان فرزندان او و معجزه ششمی را و این باب و روایت کرده اند از حضرت
صان علیه السلام که روزی کسی بنجد من حضرت رسول صلی الله علیه و اله آوردند و امر فرمود بکشتن ایشان بفر
یک نفر از ایشان ان مرد گفت چرا از دنیا اینها را که فرمود که جبر شایع از جانب خدا خبر داد که در تو بیخصلت هست
عزت شد بد جرم خود و سخاوت و سخاوتی و راست گوئی و شجاعت ان مرد گفت و الله که اینها در من هستند و این سبب
مسلمان شد معجزه ششمی را و این باب و روایت کرده اند که حضرت صان علیه السلام روایت کرده اند که تا
رسول صلی الله علیه و اله در جنگ نبوک ناپیدا ماندن گفتند ما را از غیب خبر میدهد و نمیدانند که نافرمانی در کجا است
جبر شایع امده از حضرت از خبر دین یعنی منافقان و خبر داد که نافرمانی در کجا است و اینها در من بدین شد از حضرت
رسول صلی الله علیه و اله فرمود که نکرده ام مردم را جمع کرد و فرمود که ایها الناس نافرمانی در کجا است پس مردم
دو شدند و نافرمانان در کجا یافتند و او در معجزه ششمی را و این باب و روایت کرده اند که حضرت صان علیه السلام
روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و اله بفار رفت و ابوبکر را بنحضرت رفتی شد و عا و اضطراب
مینکرد برای شالی ان منافق فرمود که من کشتی جعفر طهارا می بینم که در دریا مضطرب است ابوبکر گفت یا رسول الله تو بی
فرمود که بلی گفت می توانی که بمن بنمائی فرمود که نزدیک من بیا پس دست مبارک بر دین نهادن این ان کشید و فرمود که نظر
کن چون نظر کرد کشتی را ندید که در دریا مضطرب است پس فرمود که نظر کن بسوگند من چون نظر کرد انرا ندید که در کجا
خود نشسته اند بایکدی سخن میگویند و مخاطب خود گفت که اکنون دانستم که تو جادوگری حضرت انرا بدست فرمود که
صدیق چون تو کسی است یعنی تو زندیق بنی صندیق معجزه ششمی را و این باب و روایت کرده اند که حضرت
پیغمبر بنی النضر آمد پس یکی از ایشان که کسی را مطلع کرد که انکه بام روز که سنک عظیمی بکرانده بر سر حضرت پدیدان
و حضرت در پای قلعه از قلعه های ایشان نشسته بود پس جبر شایع خبر داد بنحضرت که ایشان چنین کرده اند حضرت بزرگداشت
بد به و خبر داد ایشان را به راه ایشان و ایشان صدق بگویند حق تعالی انرا بیکجایان که پند که این اراده کرده بود نزد یکتا
خویشان و انکه در این ناسانید معجزه ششمی را و این باب و روایت کرده اند که حاطب بن ابی بلتع
خبر داد حضرت رسول صلی الله علیه و اله را بر فتنه مکه برای فتح با مکه مکه نوشته بود داد و فرستاد و هیچکس را بر این مطلع
نکرد پس جبر شایع خبر داد بنحضرت را حضرت امیر المؤمنین و مقداد و زبیر را فرستاد و فرمود که بروند بسوگند باغی که انرا خلع می
گویند و در اینجا زنی هست نامه از حاطبیا او هست که بمشکل نوشته شده چون بموضع رسیدند ان زن را دیدند
و مقداد و زبیر هر چند نفخه کردند نامه را نیافتند و ان زن منکر شد گفت ما ما را او نمی باید که بکریم امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله خبر داده است که نامه با او است شما میگویند نامه او نمی باید که بکریم
و بر زن حمله کرد و فرمود که نامه را بداد و پس نامه را از کلبه خود برد و چون نامه را آورد حضرت حاطب گفت چرا چنین
کردی و طبع برای خودی ختم فرستادی گفت یا رسول الله کافر شدم و لکن ایشان بر من خواندند خواستم خرابی خوانی را

است معجزه سی و چهارم این شهر شریف را و تنگ و کلین و خضرت صافی علیه السلام و وایت کرده اند که ابوذر جمه
الله بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد گفت از من و ملتک شده ام و خصم فرما که من پسر پدرم برویم
بنا که موضعی است در حجاز خضرت فرمود که اگر خواهی برو و اما من سرسم که قبله از عرب تر غار کنند و پسر را درنگ بکشند
و بیانی نیز من و بر عصا خود بیکه کنی و بگوئی که پسر پدرم را بکشند و کلام را در آنجا چون بود و رفت با موضع قبله
بنی قریظه را و غارت و زدند و کوفتند و پسر را در آنجا بکشند و پسر را در آنجا بکشند و پسر را در آنجا بکشند
و خود هم زخمی و زده بود و گفت داشت گفتند خدا و رسول و او آنچه فرموده واقع شد معجزه سی و پنجم را و ندی
و وایت کرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غزوه ذات الرقاع مردی را دید از قبله بخاری که او را عاصم می گفتند
و گفت یا عاصم ای غیبی بدان حضرت فرمود که غیبی با یفر از خدا کسی نمیداند آن ملعون گفت که این شرخ زانم و و شتر میزد
از خدای تو حضرت فرمود که خدا از علم غیب خود مرا خبر داده است که قرچه در پاتین دکنی هم خواهد رسید بدماغ تو
خواهد رسید بهمان قرچه میهم و اصل خواهی شد چون بر کشت به قبله خود آن قرچه در دشت هم رسید و سرایت کرد
بدماغ تو و می گفت داشت گفتن فرشتی یا میهم و اصل شد معجزه سی و ششم را وایت کرد که اندک آنحضرت
بلعاس غم خو فرمود که وای بر فرزندان من از فرزندان تو گفت ای رسول الله اگر حضرت مهدی خود را خفی کنم که فرزندان
من بهم رسند حضرت فرمود که این امر نشد مقدس شده است معجزه سی و هفتم را وایت کرد که آنحضرت در مدینه متواتر است که حضرت
و رسول صلی الله علیه و آله خبر داد که بنی امیه هزار دینار پادشاهی خواهند کرد و از کفر ضلالت و بدعتها ایشان خبر داد
معجزه سی و هشتم را وایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه و آله خبر داد که نامه که قریش نوشته بود
و بهمان شب بود و در مدینه و بنی هاشم و دو و از ایشان و در کعبه گذاشته بودند و در آنجا پادشاهی خواهند کرد
چیزی در آن زمانه است معجزه سی و نهم را وایت کرد که این قول بود و این شهر شریف را و تنگ و کلین و خضرت صافی علیه السلام و وایت کرده اند که ابوذر جمه
که در کوفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلو الله علیهم اجمعین نزد آنحضرت
نشسته بودند و فرمود که قبرهای شما را بکنید و مشق خواهند بود حضرت امام حسن علیه السلام پرسید که یا خواجه من
یا کشته خواهند شد و فرزندان شما و زمین باند و شتم و سبک خواهند بود حضرت امام حسین علیه السلام گفت یا
کسی ما را این بر آنکه که قبرها را بکنند و حضرت فرمود که بلی طایفه از امت من زیاده شمار خواهد کرد بر این صله
و احسان من چون روز قیامت شود ایشان را در بایم و از اهل آن روز بمانم هم معجزه سی و دهم را وایت کرد که امام حسن
صادق علیه السلام و وایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلو الله علیه و آله گفت که تو که نزد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله نشسته بودی و فرمود که نه نفر از حضرت خواهند آمد و بیشتر نفر ایشان مسلمان خواهند شد و مسلمانان خود
شد پس جمعی از آنها که حاضر بودند شك کردند و من گفتم داشت است گفت خدا و رسول و البته چنین خواهد شد که تو
فرمود که یا رسول الله حضرت فرمود با علی تو که صدیق اکبر پادشاه مؤمنان و پیشوای ایشان توفیق بقی اینچنین می بینم و میگذا
اینچنین می بینم و اول کسی که بنی ایمان آورد تو بود و خدا تو را چنین فرمود است و شك و کراهی از تو بر داشته است
تو گفتی که هدی می دهم و زهر را می کشم و چون روز دیگر صبح شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مجلس خود را
گرفت و من در جانب است آنحضرت نشستم نه نفر از حضرت بودند و سلام کردند و گفتند ایچا سلام بر ما عرض کن
پس شش نفر مسلمان شدند و سه نفر مسلمان نشدند پس حضرت یکی از سه نفر که مسلمان نشدند فرمود که برو و عیادت
خواهی برو و دیگری را فرمود که افعی را خواهد کرد و بان خواهی مرد و ستم را فرمود که بطلب شتران خود برو و خواهی

رفت و فلاطه تر خواند که کشت پس بعد از آنکه زمانه آنکه مسلمان شده بودند بکشند گفتند یا رسول الله هرب
از آن سر برانچه فرمود که کشته شدند و صاحب بپن شدند به حقیقت تو و آمدیم که اسلام را تازه کنیم و گواه می دهیم
که توفیق امیر بر ما که از معجزه سی و یکم را وایت کرد که طبریه و غیره از حذاتان بطریق متعدده از عایت و غیره روایت
کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر داد از کشته شدن چهره شریفی رضی الله عنه و اصحاب او و معا و یزید را و یزید را
بطله شهید کرد معجزه سی و دو را وایت کرد که شیخ طبریه و غیره از حذاتان عامه خاصه وایت کرده اند از یزید بن ابی سفيان که کشته شد
و یزید بن کثامه که کشته شد و یزید بن کثامه که کشته شد و یزید بن کثامه که کشته شد و یزید بن کثامه که کشته شد
حادثه واقع خواهد شد پس حضرت فرمود که نیکان امت من در این حربه شهید خواهند شدند پس هر یک علیه السلام بن
عقبه را بر سر می نهاد و در سال شصت و پنجم از هجرت و چندین هزار کس از صحابه را در آن حربه کشت که صفین و غیره را
و در آن زمان بود که معجزه سی و سه را وایت کرد که طبریه و دیگران وایت کرده اند که آنحضرت خبر داد که عباد الله بر عباس و یزید
از هم نابینا خواهند شد و از عمر حیان شد معجزه سی و چهارم را وایت کرد که طبریه و دیگران وایت کرده اند از سعید بن مسیب که
برادر مداری ام سلمه را بکشتند و او را و او را بکشتند و او را بکشتند و او را بکشتند و او را بکشتند و او را بکشتند
بنام فرغوها و خود نام میکنند امش را بکشتند بدست من که در این امت من که هم خواهد رسید که او را و او را بکشتند
از برای امت من بدست فرعون خواهد بود چون بنی یزید بن کثامه را بکشتند و او را بکشتند و او را بکشتند و او را بکشتند
و یزید بن کثامه را بکشتند و او را بکشتند و او را بکشتند و او را بکشتند و او را بکشتند و او را بکشتند
که از آنکه بدکان خدا را خدمتکاران خود کشتند و عاالهای خدا را مضر شوند و در حق مردان فرمود که بد چهار
ظالم جبار خواهد بود معجزه سی و چهارم را وایت کرد که طبریه و دیگران وایت کرده اند که آنحضرت خبر داد از مردن نجاشی را
حیث و آنحضرت مردم را در بقیع جمع کرد و بر نجاشی نماز کرد و جنازه او را زدند بعد از آن خبر میداد که نجاشی را بکشتند
مرد بود معجزه سی و پنجم را وایت کرد که طبریه و دیگران وایت کرده اند که آنحضرت خبر داد از مردن نجاشی را
کشته او خبر داد معجزه سی و ششم را وایت کرد که طبریه و دیگران وایت کرده اند که آنحضرت خبر داد از مردن نجاشی را
رضی الله عنه و ابی بکر و عمر و عثمان و اهل بیت و کشته شدند و علم را جعفر کوفی پس فرمود که ای خواجه من
دست با پیش لجا کردند و شهید شدند و خدا او را و او را بکشتند و او را بکشتند و او را بکشتند و او را بکشتند و او را بکشتند
گرفتند و شهید شدند و فرمود که علم را خال گرفت و دشمنان که بختند پس را و توفیق بخت جعفر رفت و فرزندان
طلبید و نفرین فرمود معجزه سی و هفتم را وایت کرد که طبریه و دیگران وایت کرده اند که آنحضرت خبر داد از مردن نجاشی را
بر مالک که باریک و پر بود پس فرمود که چگونه خواهد بود حال تو و من که می بینم که دست بر نهاده اند و دستهای
خو کرده باشی چون در زمان عمر فیه مداین کردند و اطباء و دست بر نهاده اند و دستهای او کرده و فرمود
که چون مصر را فتح کنند قطیان را بکشند که ما را بداد و بهیم و ایشان است فرمود که و معیر را فتح خواهند کرد چون آن
فتح کنند کلیانی که در جانب شتران واقع است آنرا مسجد بکشند معجزه سی و هشت را وایت کرد که طبریه و دیگران وایت کرده اند که آنحضرت خبر داد از مردن نجاشی را
جنگ خیر علم را با یزید را و بخت فرشتا و او که بخت پس بعد از و در سواد و او که بخت پس فرمود که و در علم را بکشی خواهی
که خدا و رسول داد و دست زد و خدا و رسول داد و دست زد و خدا و رسول داد و دست زد و خدا و رسول داد و دست زد
فتح خواهد کرد پس روزی که علم را بر امیر المؤمنین صلو الله علیه و آله و فتح کرد معجزه سی و نهم را وایت کرد که طبریه و دیگران وایت کرده اند که آنحضرت خبر داد از مردن نجاشی را
که آنحضرت شش معراج رفت و در خرابی رفت و معراج رفت و فرمود که فافله قریش در فلان موضع دیدم و شتر را وایت کرد

بنوده است معجزه بیست و هشتم و او تکیه از فضل عباس و این که فرموده است که من بعد از من نبی نخواهد آمد و گفت من بخیر
و رسان بسیار خوب است و اما دعا که خدا این صفت را بدو از من سلب کند چون حضرت دعا کرد کسی را از او بخشید
و جماعتی از او بخوانند و بعد از آن حضرت را دعا کردند و او تکیه از بعضی صحابه و این که فرموده است که هر روز حضرت
صلی الله علیه و آله نشسته بود و نگاه بر خواجه اندکی از مادی و شد پس سینه را از کرد و با کسی مصالحه نمیکند پس
برگشت و زن منافق که بنیام ماسخی پیشیدیم و کسی را نمیدیدیم و فرمود که این امیر ملک باران بود از پدر و کار خود
مقتضی شد بگو که بر این من با بد پس بر من سلام کرد و گفت که با او که با او ای مایا و گفت و دعا باران در فلان روز
است از فلان ماه چون روز و ده شد و نماز صبح کردیم بری پیداشد و نماز ظهر نیز کردیم و بری ظاهر شد و چون
عصر کردیم بری ظاهر شد و باران بسیار آمد و ما خندیدیم حضرت فرمود که چرا میخندید گفتیم برای آنکه دعا ملک
بظهر آمد حضرت فرمود که این بنام مؤثر است بطن کند و نقل کند تا سبب از ظاهر و حق کرد معجزه سی و هفتم را و تکیه
دوایت کرد و آنکه در جنگ نبوک نشستی عظیم عارض شد و ابدا نشد و حضرت عرض کرد که ندیدم که رسول الله
اگر دعا که خدا را ببندد و فرمود که بلی اگر دعا کنم و دعا را در دستگیرند پس دعا کرد و در همان حالت دو دعا را جاری
شد که هر دو دعا را در خانه گفتند بسبب فلان شماره باران آمد و در شب که میخواستند حضرت بجا فرمود که من
ببیند چه میگویند این بجه اعتقاد ان خال گفت حضرت فرمود که این بجه اعتقاد ان خال گفت حضرت فرمود که من
میدانم که خدا فرستاده است معجزه سی و یکم و او تکیه و این که فرموده است که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و دو کتف اکنون از او بر کسی داخل خواهد شد و میگویند که در آن وقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
توانست بر علی بن ابی طالب علیه السلام داخل شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند اگر ما و سر ما را از
او و طرف کن بر آن حضرت دیگر که ما و سر ما یافت با بر حضرت خدا و اصل کرد و در دست ما بیک پیراهن میزدند
معجزه سی و دوم و او تکیه و این که فرموده است که یکی از انصاری غاله داشت از دج کرد و بر وجه خود گفت که بعضی
بیزد و بعضی بر این بپایند شاید حضرت رسول صلی الله علیه و آله ملاقاتش کرد و اندک مشیت و خانه را اظهار کند و
بگو محمد رفت و دود و طفل خود داشت چون دیدند که پدیدایشان بر غاله و اکتش یکی بد یکی گفت که بیات را بچ کنم
و کار در دگر کرد و او را بچ کرد که غله که اخیال داشتاده کرد فریادان پس دیکر از ترس بخت و از غریب بر افتاد و مردم
ان زن مؤمنه هر دو طفل مرد و خود را پنهان کرد و طعام را برای خود و حضرت مهیا کرد چون حضرت داخل شد چنانچه
علیه السلام فرمود آمد و گفت ای رسول الله بفرما که پسرهایش را حاضر کرد و چون پدر بطلب پسرهایش رفت مادر
ایشان گفت حاضر نیستند و میجائی دختر اند بر کشته گفت حاضر نیستند حضرت فرمود که البته میاید حاضر شوند باز
پدر برین آمد و مبالغه کرده او را و از جیفه خال مطلع کرد و نید و پدران و فرزند مرد و از حضرت حاضر کرد
حضرت دعا کرد و خدا را خواند و دعا کرد و عمر را کرد و معجزه سی و ششم را این شهر آشوب و این که فرموده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نامه بپیله بنی حارثه نوشت تا ایشان را اسلام دعوت کرد ایشان نامه حضرت را
و دو خود را بان پیوسته کردند حضرت ایشان را نفرین کرد که خدا عفل ایشان را سلب کند بعد از آن ایشان چنان شدند
که در فلک عفل و ندر و ناسر و طغیان و در میان ایشان شد و معجزه سی و هفتم را این شهر آشوب و این که
فرموده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مکه از اذن فرشتد و لیکر شد بجانب راء عرفات و چون رفت
و در آنجا نشی چند از یوثران میزدند چون آن ملعون آمد گفت تو کیستی فرمود که من محمد بن عبد الله هستم که

مترجم که تو در میان آنها باشی شایسته نباشی شد حضرت فرمود که خداوند اعجاز و تقبل و رطوبت کرد آن را و او ای گفت که
من او را دیدم بر بدن من احوال که پیر شده بود و از بسبب ای محنت بلا آورد و مرا کمین کرد و او را امتیاز نشد و مردم میگویند
که این را اثر نفرین حضرت است معجزه سی و هفتم را این شهر آشوب و این که فرموده است که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
کودی بود حضرت باو گفت که دیدم که تو خجسته را در میان ما و شش شد و بدید که عالمی که بود حضرت فرمود که رحمت
عالمیانم معجزه سی و ششم را این شهر آشوب و این که فرموده است که چون پادشاه فرنگ نامه حضرت را بطلبید و پادشاه
عجم نامه حضرت را به حضرت داد و دعا کرد و این را نفرین کرد ملک فرنگان باینده مانده اند پادشاه عجم کشته شد و فرزند
ملک ایشان زایل شد و فرزند ایشان اسیر شدند و این شهر آشوب و این که فرموده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
است از جعفر بن لکھو و روی که گفت و دعا کرد حضرت بودم در جنگ نبوک و روزی از آن روز حضرت فدا من از
اسب بنز و امدد و ناز و یازد با حضرت دادم حضرت بن نظر کرد و فرمود که خدا عمر تو را دراز کرد و اندک پیر و میسر و مال
و نیکوای کرد معجزه سی و هفتم را این شهر آشوب و این که فرموده است که در آن حضرت بعد از آنکه در جعفر طیاران
و او در کودکی بازی میکرد و خانه از کاه مبلخت حضرت فرمود که چه میکنی این را گفت میخوام بفرستم فرمود که قیامت را چه میکنی
گفت طب میخرم و میخورم حضرت فرمود که خداوند از در دستش برکت بگذارد و مویش را سوزند که آن پس چنان شد
بیرکت دعای حضرت که هیچ چیز نماند که در آن سوزند و انقدر مال به رسانید که بگوید و بخشش و مقلد بندگان حاصل شد
که قرص میگرداند عده میدادند که چون در عطای عبدالله بن جعفر نشو پس میدهم معجزه سی و هشتم را این شهر
روایت کرده است این شهر آشوب که ابو هریره مشی خرمائی بنو انصاری آورد و گفت ای رسول الله دعا کن برای من برکت
حضرت دعا کرد و فرمود که در میان کن و چه خواهی و این و او چندین و سوزان کبیر برین آورد و باز باقی تو معجزه
چهارم این شهر آشوب و این که فرموده است که سعد بن قاص تهری نداشت و حضرت را دعا کرد که تیرش از نشانه خطاشو
بعد از آن هرگز نداشت و خطاشد معجزه چهارم و یکم نیز این شهر آشوب و این که فرموده است که سلمان فارسی رضی الله
عنه که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل مدینه شد بخانه ابی اویس انصاری فرود آمد و دو خانه او بغیر از یک خانه
و یک ضاع کند بنو غرغاله را برای حضرت بران کرد و جودانان بخت و بنو انصاری و در حضرت فرمود که در میان مردم ندا
کنند که هر که طعام میخواهد بخانه ابی اویس یا پسر ابی اویس بیا که در مردم میدیدند و میآمدند مانند سیلاب تا خانه
پرسد هر خوردند و سیر شدند و طعام که شد پس حضرت فرمود که استخوانها را جمع کردند و در میان پوست غرغاله گذاشتند
و گفت برخیزان خدا پس غرغاله زنده شد و ایشان و مردم صد بکفتن شهادتین بلند کردند معجزه چهارم و یکم
روایت کرده است که ابی اویس و عرس قاطع صلوات الله علیه با غرغاله او زد چون او را کشید و بخت حضرت فرمود که بخورید
مگر با نام خدا و استخوانها را بشکنید پس چون قاطع شدند حضرت فرمود که ابی اویس و قاطع را شهادتین بگویند و این غرغاله
و نواز و قاتی کرد ای توفادری که انرا بر کفانی پس زنده کرد آن را ای ندا که بخیر خداوند نکند پس غرغاله بقدر خدا
زنده شد و حق تعالی دان برای ابی اویس بر کفانی تیراند که میری که از ایشان میخورد شفا مییافت و اهل مدینه را مجبوره
میکشد یعنی زنده شد بعد از مردن معجزه چهارم و یکم کلینی بسند معتبر از حضرت عثمان علیه السلام روایت کرده
است که یهود حضرت رسول صلی الله علیه و آله را کشیدند گفت ای امام علیک یعنی که بر تو باد حضرت فرمود که علیک صحابه کنند
یا رسول الله او گفت ملک بر تو باد حضرت فرمود که من همان را بر او دیدم و امر و ماری سیاه را پیش او را نهادند
او را خواست که کشد پس یهود بخوار رفت و هبیم بسبب جمع کرد و بر دوش خود گرفت و بر کشت صحابه گفتند یا رسول الله او را

برگشت حضرت یحیی علیه السلام که گفت منم از بر زمین بگذارد چون گذاشت و میا میزدند که چون بایستد
گرفتند حضرت یحیی علیه السلام را و از چهره کاردی نمود گفت کاردی نکردم بجز آنکه دو کرده نان خشک داشتم بیک
خو خوردم و دیگر نان مسکین صدق کردم حضرت و فرمود که همان صدق خدا دفع ضرر را و از او کرده و بتصد
خدا مهای بداد دفع میکند معجزه چهل ساله طبعی و او تکیه و این شهر را شوی و این کرده اند
که او تکیه که او از آنجا است و میگوید که از آنجا که عرب بود و عرض استقامت داشت و پس بدین بعد را بخند حضرت
و نشاء و باد و است چند شتر حضرت است و شتران را در کرد و فرمود که من هدیه مشرک را قبول نمیکنم پس گفت
من بجان نمیکنم که کسی از عرب هدیه ابوی را در کند حضرت و فرمود که من هدیه مشرک را قبول نمیکنم از او را در
نمیکنم پس لب گفت که علفی در شکم ابوی را هم سینه و از تو طلب شغاف میکند حضرت و اندک شاکلی از زمین برداشت
و این همان مبارک خوراک بران انداخته و باور داد و گفت این را در آب بریز و باده و آب بخور و لب را از آن که در حضرت
است بگردان چون و و بخور و ابوی را در دو ساعت شفا یافت چنانچه کوب از تنگ رها شد معجزه چهل ساله طبعی
طبعی و او تکیه و شیخ طوسی و این شهر را شوی پسند هم معجزه از جاعت کثیری و صحابه و این کرده اند که ما در برابر
دوم بودیم در جانت بگو و از دفر بر طرف شد که سنی که مردم مسئولی شده خوانستند که شتران خوراک بکشند
حضرت و فرمود که اندک اندک هر که طعامی بخورد از دبا و دفر و فرمود که مظهر ما این کرده اند شخصی یک مدی و زد و زد
نیم مدی و زد و جمیع اینها و از دسی صانع زیاده نشد و مردم همه جمع شدند و ایشان چهار هزار نفر بودند پس
حضرت دعا کرد و دست مبارک خوراک در میان آن طعام و فرمود و فرمود که پیش سنی بر یکدیگر میگویند و نام خدا را
برمد از پدیر و از کوهی که آمدند فرمود که نام خدا بریزد بر آن پدیر هر طریقه که داشتند بر کردند برکشند و همچو
موج توج می آمدند و طریقه های خوراکی می کردند بر میکشند و آنکه همه طریقه های خوراکی ملوک کردند طعام بپخت
مانند برایت یک یک خوراک خوراک طلبید دست مبارک بران کشید مردم را طلبید که بخورند چندین هزار نفر خوردند
و طریقه های خوراکی که در آنجا خوراک خور بود است معجزه چهل ساله طبعی و او تکیه و این شهر را شوی و این کرده اند
پسند هم معجزه از حضرت صاف علیه السلام و این کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که بار رسول خدا
به من رفتم و یکی از غزوانی بمنشیر رسیدیم که در آن منزل آب بنو و مردم تشنه بودند حضرت رسول صلی الله علیه
و اله علیه و در آن اندک ابی بود و دست مبارک را در میان ظرف گذاشت پس از میان انگشتان حضرت اب
جوشید و همه مردم و استبا و شتران سیر شدند و طریقه های خوراکی که در آنجا خور بود است معجزه چهل ساله طبعی
دوازده هزار اسب بود و مردم سنی هزار کس بودند و این قصبه مطبق معده و وارد شده است و از معجزات متواتره
حضرت معجزه چهل ساله طبعی و او تکیه و این شهر را شوی و این کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و اله
چون از کفار و فریق فرار نموده بجانب مدینه هجرت فرمود و ایشان را با جمعه امعید سید ابوبکر و عامر بن نفیر و
عبدا شاد و یقطر و خدمت حضرت بودند و امه معید و بر و نیمه نشسته بودند چون بنزدیک رسیدند از او
گوشه خرما طلبیدند که از او بخورند گفت ندارم و نوشتر ایشان آخر شده بود پس امه معید گفت که چیزی نزد من میبود که
داوی شما انقبض میکردم حضرت نظر کرد و دید که در کجا خیمه او کوفتند پس فرمود که ای امه معید این کوفتند
گفت از بیستای ضعف کافری نتوانست که با کوفتند این مجرب بود برای این و نیمه فائده است حضرت فرمود که ای اشهر
دارد و گفت از آن ناوان تر است که نفع شتران توان داشت و معذها است که پیشینده حضرت فرمود که حضرت یحیی

که در آن

که او را بدو شتم گفت بی پد و مادرم فدای تو باد اگر شهری در پیشان باشی بیای بدوش حضرت کوفتند و طلبید و دست
مبارک بر پیشان کشید نام خدا بران برد و گفت خداوند بکند و در کوفتند و این شهر را شوی و این کرده اند
ظفر طلبید که چند کس اسیر می کردند و دو شیدانند که ظفر پر شد برامه معید بود که خوردند و ایشان صاحب خود داد
که خوردند و سیر شدند و خود بعد از همه تناول نمود و فرمود که ساقی قوم من باید بعد از ایشان بخورد و بار دیگر و شیدان
ان ظفر ملو شد و باز اشامیدند و زیادتی که ماندند و او گذاشتند و روانه شدند چون ابو معید که شوه را بخور و از حضرت
برکشید پسند که این شهر را تکیه او کرده ام معید گفت و نقل کرد ابو معید گفت من باید او کسی باشد که مدد مکرر پیغمبری
مبعوث شده است معجزه چهل ساله طبعی و او تکیه و این شهر را شوی و این کرده اند که جمعی از شوی و
بخود با حضرت شکایت کردند پس حضرت بر چاه ایشان مشرف شد و آب هان مبارک خوراک داد و آن چاه انداخت در
ساعت ایش شربین شد و بلند شد و اکنون معر و فست چاه در بین مکره و از امسینه میگویند و اهل چاه این را
اعظم مکره میگویند و ایشان خرم میگویند و چون قوم مسلمان کذاب ایشان شیدانند بنزد او رفتند و گفتند تو چنین معجزه
برای مظاهر کن و بر چاهی آمد که ایشان بسیار و شربین بود پس آب هان بخور و از آن چاه ریختن آب شوی و نفع شد و
دقت و احوال آن چاه نیز در بین معر و فست معجزه چهل ساله طبعی و او تکیه و این شهر را شوی و این کرده اند که سلمان رضی الله عنه
مولای او که بود که مکانی که بنده را غرما و حضرتان بلغ و از دایان دوز با عجز خود اثر فرما گشت و بیاد او و السلام
او نمود و سلمان را از آن کرد معجزه چهل ساله طبعی و او تکیه و این شهر را شوی و این کرده اند که سلمان فرض بیاید و حضرت فدای
افشا بود و او که در عشری از عشا فرض و بنو و با عجز از حضرت جمیع فرض خوراک از آن داد که معجزه چهل ساله طبعی و او تکیه و این شهر را شوی و این کرده اند
از آن روایت کرده است که بلحضرت رسول صلی الله علیه و اله با از رفتم و ده درهم بامن بود و آنحضرت میخواست که بانه
عجائی بخرد و عرض کرد که بکیر که میگویند از سبب که او بر سپید گفت و میان از دحام مردم دو درهم از من کشد
و از قس مولای خود بخانه نمیخوانم رفت حضرت و فرمود که دو درهم زابا و دادم و چون بیاد از قس و حضرت عبا خرد فرمود
که زبده کیسه را کشورم ده درهم بجال خود بود معجزه چهل ساله طبعی و او تکیه و این شهر را شوی و این کرده اند که حضرت رسول
صلی الله علیه و اله شبی سه مرتبه بمجد شریف می رفت و در بعضی از شبها از لخر شب بزم آمد و نیز معجزه چهل ساله طبعی و او تکیه و این شهر را شوی و این کرده اند
پس جان خوراک طلبید و فرمود که طعامی مانده است با و پس یکی از سنانا و زد که اندک طعامی در آن بود و حضرت ده
نفر از فقر را بداد کرد و فرمود که بخور و بدنام خدا پس خوردند و اسیر شدند پس ده نفر دیگر را بداد کرد و خوردند و اسیر شدند
و در دیک باقی مانده بود و گفت باین بسوزان معجزه چهل ساله طبعی و او تکیه و این شهر را شوی و این کرده اند که سلمان خوجه
الله عنه گفت من سه روز روزه گرفتم و بغیر چیزی نیافتم که افطار کنم و بحضرت رسول صلی الله علیه و اله حال خود را عرض
کردم فرمود که بامن بیای چون رفتم در راه بوی انقباض احش فرمود که از این بوی من بیار و گفت پس رسول الله شربه نیستند
پیش پای و پیش آورد دست مبارک را بر پیشان کشید و ساعت پیشان را و بخند شد و پس از شرب فرمود که قیاح خود
بیا و چون قیاح را او حضرت از این شرب کرد و صاحب بزرگ اشامید پس باری که کرد و باین که خورم و پس شد
پس بار دیگر کرد و خواشامد معجزه چهل ساله طبعی و او تکیه و این شهر را شوی و این کرده اند که در بعضی از سفرها شرب بیک
صحابه مانده شد و خوابید و بر غنچه است پس حضرت ابی طلبید و معضض نمود و وضو ساخت و طریقه و آب معضض و وضو
نموده و آن ریح و دعا کرد پس آن شرب چرب و در پیش شرب بیکم و معجزه چهل ساله طبعی و او تکیه و این شهر را شوی و این کرده اند
و دیگر این روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلی الله علیه و اله که داخل بازار شد و یکدم کوشه یکدم

فد خرم و بنز فاطمه علیها السلام او دم چون فاطمه کوشت پخت و ذقه و نان کرد گفت اگر پدرم لطیف است که هر روز
مجدد من حضرت دیدم که بر پهلوی خوابیده و میگوید که پنا میبرم بخدا که از کسی بر پهلوی خوابیده باشم گفت رسول الله نزد
ماطعامی حاضر شده است حضرت برخاست بر من که میگویم و بسوخته فاطمه آمد و فرمود که ای فاطمه طعام خود را بیاور پس
فاطمه زیاده با فربه گانان آورد و حضرت جابر بر روی آنها پویند و فرمود که ای فاطمه از برای ام سلمه جدا کن و از برای عائ
جدا کن تا آنکه از برای من زنان خود فرستاد که در ایام رمضان بامری و کوشش پس فرمود که از برای هسایکان خود بفرست
و بعد از آن آنقدر ماند که ناچند روز میخورد و میخورد و میخورد و میخورد و میخورد و میخورد و میخورد و میخورد و میخورد و میخورد
که چون از حد پنهان کشیده و رانده راه نواری سپیدند که از اوادی مشتوق میکنند و در اینجا بوقلمی بود که یک کس
یا دو کس را سوار میکرد حضرت فرمود که هر که پیشتر آب برسد یا شام نام بیام چون آب میسد قدحی طلبد و ابی در
دهان خود کز آید و در آن آب پخت و بر آید یک از آن بر گرفت و بدست مبارک خود ریخت پس آب از چشم جوی
صدای عظیم از آن ظاهر میشد تا آنکه همه لشکر حضرت سرب شدند مشکها و مظهر و کلاهها را پر کردند و وضو ساختند
پس حضرت فرمود که بعد از این خواهی دید که این آب چندان زیاد خواهد شد که اطراف خود را سیر کند و چنان شد
معجزه پنجاه هفت گاه راوند و این شهر را شوی غیر ایشان را وایت کرده اند که در عهد الله بن و احده زید پیش حضرت
گذاشته و ایامی که خند و احقر منکرند حضرت فرمود که ای محبوبان گفت این خرمها را برای عید الله میبرم حضرت
فرمود که بیاور دختران شما را در دست حضرت ریخت حضرت امر فرمود که فطرها آوردند و ندا کرد که بیا آید بخورید
پس هر خوردند و سیر شدند و هر چه خواستند را داشتند باقی و بان دختران و بر وایتان شهر را شوی سه هزار
نفر بودند معجزه پنجاه هفت گاه راوند و غیر از جای رضای وایت کرده اند که گفت پدرم در یک لحظه احد شدند
شد و دویست سال از عمر او گذشت بود و قرض بسیار از او ماند و در حضرت رسول صلی الله علیه و اله مرادید و
پرسید که چه شد فرض پدید تو گفتم بر حال خود هست فرمود که از او میطلبید گفتم و الا نه بود که پرسید که وعده اش
کی میبرد گفتم و فاشک شدن خرمها فرمود که چون نوبت شود نصرت میکنم و در اخبار کن و هر صنفی از خرمها را اعلی
ضبط کن چون وقت شد حضرت را اعلام کردم و بامان آمد بر خرمها و از هر یک کفی بدست مبارک خود گرفت و باز ریخت
و فرمود که هر که بطلب چون حاضر حضرت فرمود که از این اصناف خرمها هر صنفی که میخواهی برای فخر خود بختیا کن
هیو که گفت همه این خرمها بقرض من فایم کند من چگونه با صنف اختیار کنم حضرت فرمود که هر صنفی که میخواهی
از آن ابتدا کن پس بود و اشاره کرد بسوختنای حیوانی و گفت ابتدا با من میکنم حضرت لبم الله گفت و فرمود که کیکل کرد
بر دار و بود کیکل کرد و بر داشت تا قرض خود را تمام گرفت و خرمها بحال خود بود و هیچ کشت بود پس جابر فرمود که ای افرض
کسی مانده است گفت نه گفت که بر دار خرمهای خود را و بخانه بر خدای کند و هدیه بجا بکشد خرمها را بخانه بروم و در تمام
سال ما را کانی بود و بسیار از آن خرمها ریختیم و بعد هم فرستادم و خرمها بحال خود بود و فخرهای تازه رسید
معجزه پنجاه و نه گاه علی بن ابیهم و این شهر را شوی طلب و تکرار هم الله و غیر ایشان از محدثان خاصه و عامه و تکرار
کوه اند که جابر رضای صلی الله علیه و آله گفت و جنگ خندق و دو کس از حضرت دیدم که خوابیده و از کسی سبکی بر شکم خود
نست بود پس بخانه رفتم و در خانه خود کو مسند داشتم و یک ضلع جوی من خود را گفتم که من حضرت را بران حال شاهد میکردم
این کو مسند جوی را بعد از آنکه از آن خبر گفتم زن گفت برو و از حضرت رخصت بگیر اگر بیا بدیعی از من پس رفتم و گفتم
یا رسول الله التماس دارم که امر و جاش خود را از من ماندا و فرمود که هر چه در خانه دار که گفتم یک کو مسند و یک ضلع جوی

فرمود با هر که میخواهم بیایم با تنها خواسته بگویم تنها گفتم با هر که میخواهی و کان کردم که علی علیه السلام را همراه خواهد آورد پس
برگشتم و زن خود را گفتم که جورا بجل و در من کو مسند و بجل بیاورم و گوشت را پاره پاره کردم و در دیک اندکدم
اب و نمک در آن ریختم و بچشم و بخدمت حضرت رفتم و عرض کردم یا رسول الله طعام مهیا شده است حضرت برخاست
بر کار خندت ایستاد و با او از بلند ندا فرمود که ای گروه مسلمانان اجابت نمایند دعوت جابر پس جمیع مهاجران و انصار
از خندق بیرون آمدند و متوجه خانه جابر شدند و هر گروهی از اهل مدینه که میرسید میفرمود که اجابت کنید دعوت جابر را
پس بروایق هفتصد و بروایق هشتصد نفر و بروایق هزار نفر جمع شدند جابر گفت من بسیار مضطرب شدم و بخانه دوتا
و گفتم کرده بید و احصا با حضرت و بخانه ما آوردند زن گفت که ای ابیجبر گفت که چه چیز نزد ما هست گفتم یک کس
بر تو چیزی نیست حضرت بفرمودند از آن زن از من دان ترا بود پس حضرت مردم را امر فرمود که سر بر زمین نشینند و خود و ابیهم
داخل خانه شدند و بروایت دیگر هر دو داخل خانه کرد و خانه کجا بقی نداشت هر طایفه که داخل میشدند حضرت اشاره میکرد
میکرد و دیوار میومرفت و خانه کشاده میشد تا آنکه آن خانه کجا بقی نداشت هر طایفه که داخل میشدند حضرت اشاره میکرد
خود را در ستور انداخت و دیک را کشود و در دیک نظر کرد و زن گفت ما را از تو بر یک و بیکل من ده آن زن مان از تو
میکند و با حضرت می داد و حضرت صلی الله علیه و اله با امیرالمومنین ده طایفه کاسه فرید میکردند و چون کاسه پر شد
فرمود که ای جابر یک ذراع کو مسند را بامری بیاور و در بروی تو بید ریخت و ده نفر از صحابه را طلبید که خوردند
تاسیر شدند پس با دیکر کاسه را پر از زید کرد و ذراع دیکر طلبد و ده نفر دیگر خوردند پس با دیکر کاسه را پر
کرد و ذراع دیکر طلبد و جابر آمد مرتبه چهارم که حضرت صلی الله علیه و اله ذراع از جابر طلبید گفت یا رسول الله کو مسند و ذراع
بیشتر نداده و من تا حال سزا آورده ام حضرت فرمود که اگر سناک میشدی هم از ذراع این کو مسند میخوردند پس این طریقی ده نفر
ده نفر طلبیدند تا همه صحابه سیر شدند پس حضرت فرمود که ای جابر بیا تا ما با تو بخوریم پس من و محمد و علی و سلمان الله علیه و آله خوردیم
و برین نامیدیم و ستور و دیک بحال خود بود و هیچ کم نشده بودند و چندین روز بعد از آن نیز طعام خوردیم معجزه شصتم
راوندی و وایت کرده است از نداد بن الحوت میدانی که حضرت رسول صلی الله علیه و اله لشکر بر سر قوم من فرستاد من
گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و اله لشکر را بر گردان و من ضامن میشوم که قوم من مسلمان شوند حضرت لشکر را بر گردانید
و من نامه بقوم خود نوشتم و ایشان کس چند فرستادند و اطفا را سلام کردند حضرت فرمود که تو مطاعی در میان قوم من
گفتم بلکه خدا ایشان را اسلام هدایت فرمود و بعد از آن مرا ایشان امیر کرد و از صدقات ایشان قدری بالتامین من فرمود
فرمود من منزل دیکر از حضرت شنیدم که فرمود در امانت خیر نیست برای مرد مومن و بد بیکری که از حضرت صلی الله علیه و اله
طلب صدقه میبرد فرمود صدقه را هشت قیمت فرموده است اگر توانا حوائی آن هفت ماعق تو را بتو میدهم و من از شنیدن
این دو سخن از امارت و اخذ صدقه گریزه بهر جانیدم و نامه امارت و نامه صدقه را بخدمت حضرت آوردم و از هر دو استخفا
کردم حضرت فرمود پس یکی را نشان بده که اهل بیت ما را داشته باشد من یکی را نشان دادم و عرض کردم خدمت حضرت
که ما چاه داریم که چون زمستان می شود آب آن مارا کافایت و همه زمستان جمیع میشویم و چون تابستان میشود متفرق میشویم
و آنها که در حوالی ما است و چون ما بمشلمان شدیم مردم حوالی ما بر ما دشمنی خواهند کرد و بر سر ما بیایان نمیتوانیم رفت
پس خاکن که آب جابه ما کم نشود و بیاید که ما بپراکنده شویم حضرت هفت سنگ زیزه در دست مبارک خود گرفت و دست
بر آنها مالید و دعا خواند و فرمود که برید این سنگ بره ها را و چون بر سر چاه رسید یکی از آنها را در آن چاه بیندازد و نام خدا را
بیریزد این را بدیشی گفت چون بفرموده حضرت عمل کردیم بعد از آن هر که توانستیم به چاه را برینیم از بسیار آب و آب شیرین پس

مکه انداختند و سنان بلیای برنگ او انداختند تا بپایان شد فخری حکم این شهر را شوی زاب عباس و این کفره است
که در جنگ احزاب بوسیله هفت هزار تیر انداز را مفر کرد که بیک نفر بجای لشکر انحضرت بودند از چون حصار بر این
مطاع شد ندرت سپیدند و با انحضرت شکایت کردند حضرت استن خن این خورد و در هوا حرکت داد و دعا کرد و چون تیرها
رها کردند خدا بادی در ششاک تیرها را بسوی ایشان برگردانید و هر تیری بر صاحبش نشست و او را مجروح کرد و یک تیر بمیان
نرسید بلیست می این شهر را شوی دیگران روایت کرده اند که در وقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بامیه و بقلعه از طغیان
یهودی و فکه نانی و مان خورشانی ایشان بجز بکی از یهودان گفت که ایچه میخواهی من بدارم و بخانه رفت و در وجه خود را گفت که بربار
قلعه دار و چون محمد صلی الله علیه و آله داخل شوان سنک بزرگ را بر سران بودند از چون حضرت داخل شد و زن خواست که
سنک را بپندارند و جبرش را علیه اسلام نازل شد و بال خود را بران سنان زد و ان سنان را بوار و سوار رخ کرد و مانده را معقه
آمد و بکریان معلون احاطه کرد و مانده سنانها سیاه و در کشتن مانده بود که پیوسته شد چون بهوش آمدنیش کریان
شد حضرت فرمود که آواره کرده بود که بچین بلای سنان شد گفت ایچه می دارد و در خن چیزی بودند شتم و نور ابرو را بکشت
بخانه و درم که هلاک کنم و توفی معدن کردم سید عرب عجم پس عفری از من پس حضرت بر او زم کرد و دعا کرد تا سنان از
کردن و دور شد بلیست می این شهر را شوی زاب عباس و این کفره است که در وقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که البته محمد
صلی الله علیه و آله را بکشد پس سبش جنت و از برین زد تا در کشت بلیست می این شهر را شوی غیل و از این عتبار
روایت کرده اند که معمر بن زید بن جاعف معروف بود در مدینه قبله کانه سر کرده بود و مطاع بود قریش در دفع انحضرت با و
استغاثه کردند معمر گفت من کفایت شما را دارم و از شما میگویم و او را میگویم و من سوار سوار مستلح دارم و قبله بنی هاشمه با من
جنگ نمیشوند کرد و اگر بخواهند من مال بسیار دارم و ده دینار ایشان میدهم و او شمشیری حاکم کرد که عرضش با و شریف بود
ده شریف بود و حضرت صلی الله علیه و آله در حجر اسماعیل نماز میکرد معمر شمشیر خود را بر داشت و معویه بن جهمان حضرت صلی الله علیه
الهدی چون بنزد حضرت رسید بر زمین افتاد و در پیش جرح شد و برخواست که بچین با مطاع رسیده و خون از پیشش میخورد
قریش چون او را بر این حال دیدند بر او دو کرد آمدند و خون از زکاو شستند و بر سید که نور اچرا شکفت مغرور کسی
است که در بزم شما را خورد و هرگز چنین واقعه مشاهده نکردم و چون نزدیک رسیدیم دیدم که در او زده از تیر یک سوار پیدا
شد که اقل از دهان ایشان منبر بخت برین حمله کردند بلیست می این شهر را شوی و این کفره است که کلاه پیرا سوار کرد
میان خانه عقیل و عقال مزاق بسوی انحضرت صلی الله علیه و آله انداخت و مزاق را بکشت سجرا و بر سینه شل آمد و سنان را
کریخت گفتند چه بدشوار گفت و ای بر شما مگر نمی بینید این شتر مست که از پی من میاید گفتند ما چیزی نمی بینیم گفت من می بینم
و چنان میدیدم با طایف سپید بلیست می این شهر را شوی دیگران روایت کرده اند که در وقت حضرت رسول صلی الله علیه
و آله در میان دو فوازمکه بیرون رفت تا آنکه بگرد نگاه چون رسید نظر بر الحارث بقصد قتل انحضرت صلی الله علیه و آله
ارغفت فک چون نزدیک انحضرت رسید کریخت و بر کشت او بجهل او رسید و گفت از کجای می آئی گفت از من چون محمد
صلی الله علیه و آله نه میپرسد فک از پی او رفتم بطبع آنکه او را هلاک کنم چون بنزدیک او رسید شهادت دیدم که معمر و شند و در
من میده بپندار او بجهل این گفتن یکی از جادوها است بلیست می این شهر را شوی و این کفره است که در وقت
از قریش انحضرت را در مسجد دیدم سنانی گفت که بر انحضرت صلی الله علیه و آله بودند از و چون سنان بلند کرد و دستش بر سنان
سنان خشک شد بلیست می این شهر را شوی زاب عباس و این کفره است که در وقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد قریش
قران میفرمود با و از بلند پس کفار قریش شادی شدند و برخواستند که انحضرت را بکشد تا که ناگاه دست را خود را زد که نه باطل شد

دیدند نابینا شدند که جای را نمیدیدند پس بخداست انحضرت صلی الله علیه و آله آمدند و سوگند دادند انحضرت و انحضرت
دعا کرد و دستهاشان بر پر آمد و دروش شدند پس اول سوره که میفرمود نازل شد بلیست می این شهر را شوی
از ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت صلی الله علیه و آله در مسجد بود ابوطلح لعنه الله سنانی کفره
و خوانش که بر حضرت صلی الله علیه و آله بپندارند و دستش را بر او نهادند و نتوانستند بر او بپندارند حضرت صلی الله علیه و آله را
و سوگند داد که اگر عافیت پیدا داری انحضرت نکند و چون حضرت صلی الله علیه و آله دعا کرد و دستش بر پر آمد
گفت توحید و کرم حاد فی بود پس سوره نزل شد بلیست می این شهر را شوی و این کفره است که حضرت رسول صلی
علیه و آله بنزد بنی شامعه رفت و اسلام را بر ایشان عرض کرد ایشان با کردند و با پیچ هزار سوار از پی انحضرت صلی الله علیه
و آله آمدند چون بنزد انحضرت رسیدند حضرت دعا کرد و بادی زد و همه هلاک شدند بلیست می این شهر را شوی و
دیگران روایت کرده اند که بن قیه در روز سنانی بجای انحضرت انداخت و برای انحضرت آمد حضرت صلی الله علیه و آله
فرمود که خدا را شکر که از اند چون از جنگ برگشت و موضوع خواب پس بر کوهی آمد شاخ خود را در زیر شکم او فرو برد
و او فریاد میکرد که و آله تا شاخ را از پیچ کرد نش پندارند صی امر معمر بن زید بن جاعف حضرت صلی الله علیه و آله است
که در جنگ احزاب و غزو کفار و فله مسلمانان حق تعالی انحضرت صلی الله علیه و آله را بکشد و سنان با سنان برها
که خیمهها ایشان را بکشد ایشان را بکشد صبی بکمر در جنگ بد کفران سنان نیز و خاک بر داشتند و کافران باشند
و گفت شامش را بوجوه پس با دانه بر و بر و کافران بپایند هر که از ان سنان نیز و خاک باور سپید دران و دریا کشته
شد با اسیر شد صبی و این شهر را شوی زاب عباس و این کفره است که چون عنیان با عی حضرت را کشتند و مواش را
غارت کردند حضرت بر ایشان نفرین کرد که خداوند او را بر ایشان کم کن پس راه بر ایشان گشاد انصحاب حضرت صلی الله علیه
و آله با ایشان سپیدند و ایشان را گرفتند صبی و این شهر را شوی و این کفره است که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله رفت از خواستگاری که پدیدش عذر گفت که او پس است و پس بنو حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که چنین باشد
پس پس شد صبی و چنانچه این شهر را شوی و این کفره است که حضرت صلی الله علیه و آله زهر شاعر را دید گفت خداوند
مرایانه ده از شیطان پس ان توانست که یک بیت شعر بگوید تا مرده صبی بکشد این شهر را شوی و این کفره است که در وقت بلال
اذان میگفت چون گفتا شهادت محمد رسول الله منافق گفت بسود هر که دوغ کوک پس در انشب برخواست که چراغ را اصلاح
کنک انش و انکشت و کرفت و هر چند سعی کرد نتوانست خاموش کند تا مرده بدانش نوخت صبی و این شهر را شوی و این کفره است
ابن عباس که عقیل بن معیط و ابن بن خلف با هم برادر شده بودند پس عقیل بن معیط مدد و لیه ساخت و جمع او را شراف انحضرت
رسول صلی الله علیه و آله بخود طلبید حضرت فرمود تا شهادتین نکوی من طعام نرا بخورم پس او شهادت گفت حضرت طعام را
تناول فرمود چون ابن بن خلف از سفر برگشت و امانت کرد که بدین محمد صلی الله علیه و آله مدامه من از نوراضی نمیشوم تا
او را نکند غنائی و امانت برسانی پس ان ملعون بنزد حضرت آمد و اب هان بنجس خود را بجای انحضرت صلی الله علیه و آله انداخت
برای به هاشم و حصبه شده بر و کله خودش بر کشته و بجاروی و سوخت و جایش ماند و حضرت فرمود که او را بکشد
خواهی بود چون از مکه بیرون رفت شمشیر خود را بکشد و در دوزخ بکشد و در دوزخ بکشد و در دوزخ بکشد و در دوزخ بکشد
صی حکم روایت کرده اند این شهر را شوی و این کفره است که بنی خلف در مکه حضرت را بکشتند و بکشد حضرت صلی الله علیه
و آله فرمود که من نرا خواهم کشتا انشاء الله پس در روز احد حضرت صلی الله علیه و آله را بجای او انداخت و بکشد و او
رسید و خراشید و بر کشت و فریاد میکرد و مانند کاه و ابو جهمیل گفتن چنین فریاد میکردی این خراش و پیشش داشت و گفت که این

اسمان بلند کرده بود و میگفت ای چون قسم خود را بجا آوری و مرا داخل جهنم کنی پس از تو سوال خواهم کرد
بجز محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم که مرا از جهنم خلاص کنی و با ایشان محشور گردانم
گفتم ای خدایا اینها را چه جاییست که باینها را غامی کنی گفت اینها را دهم که بر سران عرش نوشیده بودند هزار سال
پیش از آنکه خدا آدم را خلق کند و باین سبب است که اینها را که می خورن خلقند از خدا پس بخوابانم و سوال کردم
حضرت فرمود که بخدا سوگند که اگر قسم دهند جمیع اهل زمین خدا را باین نامها الله خدا را غای همه را مستجاب گرداند
میگم علی بن ابی طالب که است که جیانی هم از فرزند ان جاسد اهل هم دین در میان ایشان میباشد
و طیاره هم از فرزند ان بلندند در میان ایشان مؤمن میباشد مگر یکی که نام او امام پسر همی که قیس پسر
ابلیس است آمد بخدا و رسول خدا صلی الله علیه و اله و مرگ بود پس از بلند و عظیم و مجید حضرت از او پرسید
که تو کیست گفت منم امام بن همی بن قیس بن ابلیس و در کافیل ها بیل را کشتم پس بی بودم چند ساله نهی
میگرم مردم را از ترک اقام و امر میگویم ایشان را با فساد طعام حضرت فرمود که بد جوانی بودی و بد پیری هستی
گفت ای رسول الله علیه و اله من بدست نوح علیه السلام توبه کرده ام و با او در کشتی بودم و او را غرق
کرده ام و در نفرین کردن بر قوم خود و با ابراهیم علیه السلام بودم در وقتیکه او را با تشنه انداختند و خدا تشنه را بر
او برده و سلام گردانید و با موسی علیه السلام بودم در وقتیکه خدا فرعون را غرق کرد و بنی اسرائیل را نجات داد
و با موسی علیه السلام بودم که نفرین کرد بر قوم خود و او را عذاب کردم که چرا نفرین کردی و با صالح علیه السلام بودم
که نفرین کردم قوم خود را و بر او اعتراض کردم که چرا نفرین کردی قوم خود را و همه کتابها را خواندم و در همه آنها از تو
گفتار داده بودند بامدن تو و اندکی تو را سلام رسانیدند و گفتند که بهترین پیغمبران و کرامی خیر ایشان
موتی پس از آنچه خدا بر تو فرستاده است چیزی تعلیم من بنام پس حضرت رسول صلی الله علیه و اله با حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام گفت که او را تعلیم کن امام گفت ای محمد ما اطاعت میکنیم مگر پیغمبر را و صی پیغمبر را این کینه است که
مرا با جواهر حضرت فرمود که این برادر من و وصی من و وزیر و ارث من است نام او علی بن ابیطالب علیه السلام
است امام گفت ای مایا فلان اسم او را در کتابهای کن شنیده و او را الیا نامیده اند پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات
الله علیه و اله و شرایع دین را تعلیم و کرد و در شب هر روز در صفتن بخدا صلوات الله علیه آمد
شیخ مفید و شیخ طبرسی و سایر محدثان روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و اله بجناب بنی
المصطلق رفت بنزدیک وادی چولی فرود آمدند چون آخر شب شد جبرئیل علیه السلام نازل شد و خبر داد که
طایفه از کافران جن در این وادی جا کرده اند و میخواهند با صاحب تضرع و بر سر استاد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام را طلبید و انرا فرستاد بعضی از آنها را بقتل رسانید و بقیه التیف کرد بجز پندش از مراجع انحضرت
بخداست حضرت رسول صلی الله علیه و اله آمدند و ایمان آوردند حدیث طول داشت بعد رجعت کثافت
چهارم از اسناد معتبران سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده اند که در وقتیکه حضرت رسول صلی الله علیه و اله
در ابطع نشسته بود جمعی از اصحاب در جند من حضرت نشسته بودیم و با ما سخن میفرمود تا ناکه کرد بادی پیدا
شد و حرکت کرد تا بنزدیک انحضرت صلی الله علیه و اله رسید و از میان ان شخصی پیدا شد و گفت یا رسول الله
قوم من بخدا توفیر شده اند و بنویسند او را و از او ایمان میطلبیم و گروهی از عابرها جو رو ستم کرده اند
کسی را با من بفرست که میان ما و ایشان موافق امر خدا و کتاب خدا حکم کند و عهد و پیمانهای مؤکدا من بیکه فرود

بازداد

بامداد و در بنور کرد انهم مگر آنکه حادثه از جانب خدا رخ نماید که مراد ان اخباری نباشد حضرت صلی الله علیه و اله
فرمود که تو کشتی گفت من عرضم پسر شرم از قبیل بنی نجاح و من رجوعی از اهل من با سمان میفرستم و از من انکه خبرها
میشنیدیم و چون توبه عیث شک ما را از آسمان منع کردند و بنویسند او و دهم و بعضی از قوم ما بر کفر خود مانده اند
و ایمان بنویسند و ده اند و میان ما و ایشان خلاف بهم رسانیده و ایشان بعد و عیث از ما بدشترند و میباید و مراعی ما را
گرفته اند و با و چه با و با ان ماضی و ماضی اند انما س دارند که کسی را بفرستی که بر امانی میان ما حکم کند حضرت
بعد از ان نمودن ابوبکر و عثمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را فرستاد که من و او را طایفه من مستیفا نمود
و بکشت پیچیدم این شهر را شویبا را ما درین عصفورد و وایت کرده است که کفر را و اول بعثت حضرت رسول صلی
الله علیه و اله که میگفت از برای بنی کثتم از ان بصدائی شنیدم که پیغمبری مبعوث شده است انرا رخصت بکرد
بنی را که ترا شنیده اند از جبر پس در دیکر کو سفنگ کشتم باز صدائی شنیدم که پیغمبری مرسل آمد و کتابی فرستاد و در
ششتم این شهر را شویب و وایت کرده است که تیم داری در منزل از خطای که شام فرود آمد و چون خواست بخواب
گفت مشب من و اما ان اهل این وادیم و این فاعده اهل جاهلیت بود که اما ان از جنیان وادی میطلبیدند تا نگاه
ندائی از ان صحرا شنیدند که پناه بخدا ببر که جیانی کسی را اما ان عیند خدا را آنچه خدا خواهد و تحقیق که پیغمبر
ایمان مبعوث شده است و ما در رجوع درونی و غماز کرده ایم و مگر شیطا طین بر طین شد و جیانی را به تر شهنا
از آسمان راندند که بر بنو محمد صلی الله علیه و اله رسول پروردگار عالمیان هفتم این شهر را شویب و وایت
کرده است که بنی عدیه بنی داشتند که انرا احرام میگفتند و چون حضرت رسول صلی الله علیه و اله مبعوث شد
از میان ان بصدائی شنیدند که شمری چند با بن مضمون میخواندای فرزند ان هندی حرام ظاهر شد حق و
مالک شد حرام و دفع کرد شرک را و در اسلام پس بعد از چند روز در طارقی نام بنزد ان مالک که انرا سجد کرد
صدائی از ان شنید که ای طارقی ای طارقی مبعوث شد پیغمبر و ما در حق ناطق و ظاهر شد ظاهر که حق و
نهامه برای او دان و است سلامت و برای خدا دان و است ندامت و شما را و داع کردم و دیگر سخن را نخواهید
شنید تا روز قیامت پس برود و افتاد و شکست دید بن و پیغمبر گفت بخداست حضرت رفتم و این واقعه را با حضرت
عرض کردم فرمود که این سخنان مؤمنان جن است پس مؤمنان با اسلام دعوت کردند و مسلمان شدند هشتم روایت کرده
است این شهر را شویب از خرمه بن فالت است که گفت شتران خود را میفروشم تا بادی بر من رسیده و از انجاها
شنیدم که میگفت این است پیغمبر خدا صاحب خبر است و کرده است سوره های و ما همانا انرا گفتیم تو کیست گفت
منم مالک بن مالک مرا فرستاده است حضرت رسول صلی الله علیه و اله بسوی قبیلان بخدا گفتیم چه بود اگر کسی
شتران مرا بکاه میداشت نام من نیز او میفرستد و با و ایمان می آوردیم گفت من بکاه میدادم پس شتران را بکاه میدادم و بر
یکی از آنها سوار شدم و متوجه مدینه شدم چون بد و از مدینه رسیدیم روز جمع و وف زوال بود که گفتم
ایضا همانا نام از ایشان تمام شود و داخل میشود چون شتر خود را بخوابانیدم مرا آمد و گفت رسول خدا صلی
الله علیه و اله میگوید داخل شو پس داخل شدم و چون مراد فرمود که چه شد ان مرد پیکر ضامن شد برای تو
که شتران را با اهل تو برساند گفت خیری را و ندادم فرمود که شترها را تو را با سلامت اهل تو رسانید گفت شترها را
میدم بریکانکی خدا با نکه تو پیغمبر خدا را میگویم که معجزات انجا بانه از حدیث و احسان است خصوصا
معجزه انجا بانی حضرت صلی الله علیه و اله لکن از برای ان باب جبر و اسکا کفایت کافی است و الله بهد

ختم اگر قبول دارد فهو المطلوب اگر نگوید قبول ندوم بجهت اینکه این شخصیکه معجزات آنحضرت را نقل نموده است
 مردمان کاذب دروغ گو بوده اند بر او است که کذب ایشان را ثابت نماید زیرا که خبر جماع صدق و کذب استخرج احد
 طرفین محتاج است به ترجیح اگر گوید چنانکه کذب نهاده ما معلوم نیست صدق و نه این خبر محتاج است به ترجیح که صدق
 آنها را ثابت نماید غرض جواب گوئیم که احتمال صدق و کذب علی التساوی و خبر اولی است بعد از آنکه عدد مجتهدین بدو
 جانب صدق و کذب شود و لیسه ارجح کرد و همگذا تا به حدیث رسد و تحقیق این سخن است که حال مجتهدین از سه تو
 بهر دو نیست یا معلوم العدل است یا معلوم الفسوس است یا مجهول الحال که معلوم العدل است خبر جماع صدق و کذب
 و کذب علی التساوی نیست بلکه مظنون الصدق است که خبر یک نفر باشد چون عادل و ثقة است همینکه خبر از او باشد
 مظنه اینست که راست باشد و نفی مثل و خبر از مظنه قوی که در دو عدد هر چه زیاد شود مظنه اشکال درین ناپدید
 یقین صد و اگر نگوید مجهول الحال باشد خبر جماع است که راست باشد و احتمال دارد که دروغ باشد بخوبی
 و همینکه دو نفر شهادت دهند جانب صدق قوی میشود و همگذا تا آنکه ان نیز هم به یقین میرسد و این بدیهی و
 مشهور است مانند علم ما بشیخای علم و وجود حاکم و اخبار یک از بلاد بعد از جماع رسد و بعد از اخبار و نفر
 سر نفر و زاده علم قطعی به تحقیق خبر میسر آید و شکی که از برای ما از اخبار شخص قطعی بهم رسیده بود مریض میشود
 و اما هرگاه از وی معلوم الفسوس باشد اگر چه فتنی وی کذب نباشد بلکه از باب اعتقاد او فاسد باشد مانند
 هند و مثلاً که اگر خبر خود شن در میان باشد دروغ نمیکوید اما در خصوص اعتقاد او کافراست از در خبر و خبر صد
 و لیس است اگر از باب کذب و اخبار نیز باشد یا از خبر خبری که کذب و رجحان دارد بعد از جماع این معتد به گوئیم
 مانند لحوال و آن معجزات محمد صلی الله علیه و آله را کرده ایم اغلب از فتنه و فتنه مردمان عادل و فتنه و فتنه
 منافی و هرگز کار بوده اند بلکه بعضی از اینجمله بودند که میاد با الم و فراموش کردند و برخی از اینجمله بودند که از اعتبار
 پروردگار قیافه نیاسودند و وجهه مثل ایشان مصر و مصر اخرت بود پس اخبار ایشان معتد و بر اهل انصاف
 مستند و محال است عدد ایشان نیز زاده از آنست که کسی توهم خط و خطا یا کذب افترا دهد اگر خصم نیز قبول دارد
 و منبع لحوال ایشان را کرده و معلوم وی کشنده امر منجور کفر است پس باید بقول ایشان عمل نماید و اگر نتایج نکرده
 و لحوال ایشان بر وی مجهول است و لیس است که نتایج کند تا تحقیق امر بر سر و واضح شود و اگر نتایج نکرده و
 تحقیق لحوال ایشان مجهول مانده ضرر ندارد زیرا که دانستیم که خبر مجهول الحال هر احتمال دارد که راست باشد
 و امکنه لحوال دارد که دروغ باشد پس چرا میگوید که همه دروغ گفتند و لیس است دانستیم که یک خبر چنان است همینکه
 دو نفر خبر را در جانب صدق و لیس میکنند و لیس زاده میگرد و همگذا تا به حدیث یقین میرسد و همینکه یقین رسد
 و لیس است خصم که قول ایشان را قبول کند و اگر نگوید که من منبع لحوال ایشان را کرده ام و همگی دروغ گو بوده اند بر او
 است که کذب ایشان را ثابت کند و محض حرف مخفی و مقام محاجبه موع نیست و این دلیل است صحیح و منبسط
 مختصر و مفید معذمان قطع لحوال و صورت دلیل بدیهی و لا ینفک عن لیس و لیس است و لیس است و لیس است و لیس است
 محقق شد که حضرت موسی علیه و آله و سلم را از این دلیل بر ثبوت نبوت و بقای شریعت نیست لهذا هر که
 بر این یقین و یقین است که معجزات آنست موافق دلیل منکر و واضح است و همه مذاکره و محله را دانست
 دو معارضه بقبل است که امام ثامن خاتم علی بن موسی الرضا علیه و آله الا الثانی و الثانی با جاثلیق ضربه و
 داس جالوت بود و هر یک که طرفه زده و شیشه داشت معارضه فرموده و حاصل اینست که جاثلیق عرض

کرد که باخبار ثقات عدول که میدادند نقل نموده اند که علیه و آله بنو نوح و بر طبق دعوی معجزات بسیار کرد
 احیا اموات و شفای کبره که در غیر ذلک انجانب فرمود بعینه همین نوع اخبار از اخبار و مردمان بهر کجا رسیده
 که محمد صلی الله علیه و آله و آله بنو نوح و بر طبق دعوی ظاهر معجزات فرموده و یا میگوئی که شهود تو هم مردمان
 بوده اند و از فاکا کذب جاثلیق و دیگران فرمود و شک است و بهرین نحو با اس جالوت و هر یک که میگوید که فرمود
 همگی سکوت اختیار کردند و الحقی این معارضه است موافق ادب مناظره و فاطم حرف را با بی شجره و مفادان بر
 میگرد که باینکه دلیل شما بر نبوت موسی و عیسی و همین سایر اهلان را با دلیل بر نبوت نبی خود مختص است این
 فتنه از خبری که در دست اهل اسلام موجود است اگر این نوع از خبر مفید یقین است در هر وجه افاده نمیکند
 چگونه است که بر نبوت سایر انبیاء فائزند و بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله فائز نیستند و اگر فائز یقین نمیکند
 هر دو جای نمیکند پس چرا بر نبوت موسی و عیسی و بنی دیگر فائزند و اگر میگویند که مجتهدین ما راست گویند و از
 شما دروغ گو بر او است بیان کذب نهاده اصل عدم ترجیح است با آنکه ترجیح از جانب اهل اسلام است چه است
 دنان از بدو دعوت موسی و عیسی و همچنین انبیای سابق بر ایشان الی یومنا هذا زیاد بر ایشان در دعوت محمد صلی
 الله علیه و آله است پس احتمال خط و خطا در سند اخبار ایشان بیشتر میزد و از این جهت است که از باب حدیث و
 درایت روایتی را که عدد روایت و نقل آن کثرت ترجیح میدهند بر حدیثی که عدد آن زیاد است الا اهل
 اسلام چون موسی و عیسی را پیغمبر میدانند و نسبت کذب و افترا را در حق ایشان دانند بلکه گفته اند با وجود
 این چگونه کسی را در مقابل ایشان میسر است و معجزات از برای او جعل و وضع میکنند و حکم میکنند باینکه هر کس امر
 بشریعت موسی و عیسی رفتار کند کافراست و شریعت ایشان منسوخ است یا بدیقول آنها عیان نکرد پس عقل سلیم حاکم
 است باینکه اهل اسلام چون عدول و فتنه با نیک سلف ندارند بلکه اخصار و ادب قلبی دارند اگر خبری که منافی بقا
 نبوت و حکم شریعت ایشان است نقل نمایند معتد و مقبول است بخلاف آنکه با محمد صلی الله علیه و آله
 و آله عدول دارند هرگاه خبری نقل کنند که منافی نبوت او باشد سموع نیست چه حرف مدعی را با مدعی غیر مقبول
 است یا غیر این سخن را حفظ کن و در خاطر نگاهدار که این فائز است عظمه و شخص منصف از خواب غفلت بیدار
 میشود و ایضا علمای بود و نصایق شبهه نه بود و تصور ذهن ایشان جا گرفته و نفس ایشان درین عادت نموده و از
 بد و طفولیت تا دوان که بولت دران دین پرورده شدند و بهر صاحب فتنه ظاهر است که چنین کسی خواسته باشد
 که از دین آباء و اجداد و ائمه که چندین سال بان وفاداری و عادت نموده است بظان کمال اشکال ندارد و اینجمله
 نام ضرر است و بدیهی است که تحلیله بسیار اشکال است و کار هر کس نیست فاین شبهه از برای اهل اسلام و انانی که
 در بد و بعثت ایمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم کردند بنود و بدین جهت اتباع قول ایشان در نظر عقل سلیم اسلام و
 اولی است شبهه جاثلیق ثانی عرض کرد که شما اهل اسلام بر نبوت عیسی فائزید ما بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله
 و آله فائز نیستیم پس بر شما است اثبات آنحضرت فرمود که ما بان عیسیائی که تو اعتقاد داری فائز نیستیم زیرا که ما به
 عیسیائیکه اعتقاد داریم که پیغمبر خدا بوده با من خود نصیحت و وصیت فرموده که محمد صلی الله علیه و آله بعد از من خواهد
 آمد و ان پیغمبر خدا و خاتم انبیاء است با و ایمان آورید و توان عیسی فائز نیستی بلکه فائز نیستی و از این جهت
 فائز نیستیم ثابت کنی جاثلیق دیگر جواب گفت و عرضی از این شبهه بیاطن انجانب و کتاب و رساله را بجا میآوریم و اگر
 داده ام و ملخص جواب اینست که ما قصد پی نبوت عیسی را از نبوت محمد صلی الله علیه و آله کرده ایم و نبوت عیسی را

چون اقول فرمود ما نیز قبول کرده ایم و بعد از آنکه او نبی نباشد و العباد با الله عهد کردند بود این سخن وی نیز از
 ان قبیل خواهد بود پس اگر این مقوله اخبار و مواضع و احادیث محموف بقرائن اثبات نبوت محمد صلی الله علیه و
 اله را چنانکه خصم میگوید ننماید باید ما از نبوت او بکنیم و بعد از آنکه نشان چوین بود و منکر نبوت عیسی
 است باید ضرر از نبوت عیسی را ثابت کند و حال آنکه او را دلیل بجز همانکه اهل اسلام بدان منکر شد نبوت
 و همین شخص ضرر از نبوت عیسی را میگوید که کار سازی از ان نمیشود و نیست پس معلوم است که ان نیز از اثبات نبوت عیسی غافل
 خواهد شد و بعینه بود که نیز چنانکه در حدیث و سایر مواضع دیگر نبوت موسی را قبول ندارند باید موسی را
 ثابت کند و بهمان بابته که فخر خواهد شد نامته میباشود بخصم ادم که اول انبیا است این بر وجه عقلا معک
 است که باطل و فاسد است پس بقیان است که این نوع اخبار مفید قطع و یقین میباشد و اثبات نبوت سید
 المرسلین صلی الله علیه و اله بدان میشود و منکر و کافیه عقل سلیم است با مبسوطی در بیان اینکه
 امر و اثبات نبوت محمد صلی الله علیه و اله از همه انبیا اساتیر بهتر است بلکه سایر انبیا را داهی اثبات نیست
 بدانکه هنگام اثبات ان نبی یا زنده است یا نه اگر زنده است اثبات و عدم اثبات هر دو در کمال سهولت است زیرا که
 از وی مطالبه معجز خواهد شد که بر طبق دعوی ظاهر و معجز نمود نبی است و الا فلا و اگر در حیات نیست که
 پیغمبر باشد البته سابق تصدیق نبوت او را بجز آنکه قابل تشکیک نیست نموده بلا شبهه ان پیغمبر است خواهد شد
 معجزه او ثابت شود یا نه و اگر تصدیق نموده یا نموده و معجزین و معجزین نبیر را دارند و بجز نبی که از ان
 اثبات نبوت ان نبی چندان وجه است اول استقامت میزان شریعت بلکه معیار طریقت و است با خلواتین
 وی زلوازم فاسد و عقاید باطله اما فهم این مخصوص لخص خواص است و میسر و مفید و هر کس نیست در فهم
 ثبوت صد و معجزه از ان هنگام ادعا نبوت و ان برد و فهم است قتل و معجزه این که اخصاص بچای نبی
 دارند مانند اشدن عصا موسی زنده نمودن مرده از عیسی و شوق فرار محمد صلی الله علیه و اله قتل
 در ان معجزه اینست که بعد از انحال نبی بقیست مانند قرآن که خصم نیز خود معترف است که صد در ان از محمد صلی
 علیه و اله است و بعد از انقتل هم مقتدات و تمهیدات و هذات کویم که نبوت حضرت خاتم الانبیا هم بر طریقت است
 و محقق است اما از باب تصدیق انبیا سابقه نبوی است که بقبول از تورات و کتاب حقیق و دانیال و
 صفیا و شیوا و زبور و انجیل و وحی کورک از هر یک مواضع ایات از کتاب مشخص نموده و ما حاصل مجموع
 این بود که خبر داده بود که پیغمبری در وعده هست و آمدن است اگر یکند تخلف در وعده ان نیست و
 علامت ان اینست که از اولاد ابرهیم و بنی اخوة اسرائیل و از اولاد قیدار و مسکن ان کوه فاران مک و از سمت جنوب
 بهشت المقدس طلوع کند و از طایفه عرب بود و مانند سکنی که از کوه غلطد بکر پادشاهان بخورد و ایشان را
 خود کند و بشکند و خدا را در منارها بنزدیک یاد کند و شرف ان و اسمان را پر کند و سنایش وی منب از فر کبر
 و تمام عالم را امید وادار باشند و شریعت تازه از برای قومها بپرون آورد و مبعوث بر کل باشد و جهان کند و در
 نکر نبی نام شریعت خود را در عالم محکم کند و شریعت و نا ابد باشد و از قیامت خبر دهد و معجزه وی را بجز کلام
 باشد و کتاب از برای کنگ و عیب گوید و وحی خدا در دهان او باشد و از اموات اینده خبر دهد و تخلف در اخلا
 او نباشد و هر که با ایمان و زجران و با و پاینده بود و هر که ایمان نیاورد کشته شود و هنگام بعثت او در لگو
 پیغم باشد و روح مقدس و پسندیده و تکیه کا عالم و شمشیر بند و با هیبت بود و افضل از خضر عیسی باشد

و نام او محمد و لقب و جنب بود و اینست مجمل آنچه از کتب انبیا اعلام ان پیغمبر موعود مشخص شده هر که خواهد
 بتفصیل انبیا مطلع شود بکتاب مواضع استخراج و جمع نماید و بدیهی است که ان علامات صدقند از انکه ان
 انجانب اقا استقامت میزان شریعت محمد صلی الله علیه و اله و برتری معیار طریقت و برانکه از حکمای محققین
 و علمای باطنی و محققین پوشیده نیست از انکه شریعت موسی ظاهر حیات نبی که از نواطن افعال خضر علیه
 السلام مطلع نشد و اعتراف بجز نمود و طریقت عیسی باطن محض بود بحدی که بالمره از حد و ظاهر از ماند و با تکر
 ظلم و فساد و اظلم و فساد باز داشت و مجاهد نفوذ بلکه چنانکه صریح انجیل است بشاکر ان مقرب ساخت
 که هر که بپایان ارض و شمس و سیل زنده است و دیگرش را پیش از بد و محمد صلی الله علیه و اله جمع نماید این ظاهر
 باطن فرمود اول مردم را با کمال ملائمت بشریعت اسلام خواند و او را با یاف با هر و معجزات ظاهر بجز ان دعوت
 کند و بعد از ملا حظت لغای و انکار و عناد و وجود و بجز ان بد و در شریعت مؤرب ساخت و با کفر از معاند طریقت مجاهد
 پیش گرفت و بر احدی مخفی نیست که جمع به از فرقا است و توجه بظاهر باطن به از کتفای یکی است و فایده حد و
 الهیه موجب نظام دنیا و آخرت است و تطیل ان محل نظام و وصول نام بمقام معلوم است و از ان است که بهود
 معرفتی عبدا و معاد نیست و از حقائق امور باطنیه عاری و ذائق طریقت با تمیز نمایند و از غیبا و از اخرا عیثا انشا
 بجز عناد و وجود اثری نمی حاصل نمیشود و خلافتی که با یکدیگر دارند هم از باب امور ان ظاهر است و معا
 حقه بلکه در میان ایشان از معارف مطلقا نام و نشانی نیست هم چنین نصایح و مسائل غامض جباری کشاند
 و عوام و خواص ایشان بطول مسائل که فهم آنها در قوه هر کس نیست کفایت نموده اند بعضی بجلول برخی با تجاد و انشا
 و نبوت و انحال ظاهر و مظهر و بالجمله مسائلی که هر که محض و عین ندانند فائل شده اند و اگر با لفظش از آنها
 نا و بل صحیحی داشته باشد بلا شبهه ان تکلیف عامه ناس نیست فهم ان مسائل در خود حوصله و شریعت حوصله
 و مذمت قدیم ایشان از وظایف ظاهر شریعت بالمره خالی بوده و بر همانند سبب میرده اند و انچه الان در میان
 ایشان معارف است از اخرا عیثا و لجهادات کشتنشان و پادشاهان ایشان است و از فرار عیسو در میان
 ایشان مطلقا نام و نشانی نیست و هنری ما در ان تکلیف نظر در رساله خود بالمره شریعت انکار کرده و
 طایفه از نصایح را که عمل بشایع ظاهر مبنایند بجهت پند و تحقیق نموده و اما در طریقت اسلام شرط است که طایفه
 و سالک الی الله و لا ظاهر خود را با دایب نوامیس شریعت مؤرب سازد و بقدر قوه در اوقات مخصوصه بوظایف
 عبادت بپردازد و باطن خود را بخص و توجه بعبادت مشغول گرداند و در قیقه از ان با خدا غافل نشود و حضور قلب
 شرط قبول عبادت میداند و در هر حال باید که با یاد خدا باشد خلق را در حق و حق را در خلق مشاهده نماید
 یعنی از ملاحظه خلق از خدا غافل نشود و در توجه باطن بقطب عالم ظاهر نکند تا حاصل قرا و در طریقت اسلام بر این
 است که باید ظاهر باطن ادبی هر یک مصروف عبادت و خدمت پروردگار باشد و عمل قالب عبادت ظاهر و عمل قلب
 معرفت و توجه بخدا و بلاشبته این طریق و برترین سبیل و موافق دلیل است پس سلوک لازم و ثبات
 و لجبانت و ان تا و جبر که نبوت صد و معجزه باشد اما از محمد صلی الله علیه و اله با قطع نظر از معجزه با قیبه چنانچه نبوت
 شوق و شمع حجر شکایت فرسکا بغیر مشق و اطعام خلق کثیر بطعام قلیل و امثال ذلك بهمان نوعی که
 ما و معجزات از موسی نصایح از عیسی نقل مینمایند تفاوت و قول بفرقی و اینکه شمه بود و یا نصایح هر که
 دانست که و از اسلام بدو کوبوده اند محکم و مکا بر صفر و خلاف ضابطه عقل سلیم است چه نقله اخبار اهل

Süleymaniye U. Kütüphanesi	
Kat. No	Hasan Hüsnü P.
Yıl	
Eski Sayısı	612